

# در فرانسه چه دیدم؟

تألیف

گوردن واترفیلد

خبرنگار رویتر در ارتش فرانسه

ترجمه

عبدالمجید بدیع

از انتشارات

شرکت تضامنی علمی

تهران - ۱۳۲۰

چاپخانه (شرکت تضامنی) علمی



شعبه دارایی کریمیه قلمینه  
عبدالمؤمن

## مقدمه

مؤلف این کتاب «گوردن واترفلید» مدت چهار سال و نیم خبرگزار رسمی رویتر در پاریس بود و از اوضاع سیاسی فرانسه، که بشکست فرانسه منتهی شد، اطلاعات کاملی دارد.

و این کتاب را پس از اختلال پاریس و پس از بازگشت خود بانگلستان بمدت کمی نوشت، و پیش آمدهائی را که مؤلف گواه آن بوده است از ماه آوریل ۱۹۴۰ آغاز و در ژوئن همان سال پایان رسید.

مانند يك عكاس جنگی که پیوسته سعی دارد از مهمترین مناظر جنگ عکس بردارد و بر انجام این منظور خود را در خطر نیز میاندازد، خبر گزار نیز برای جمع آوری اخبار مهم بهرجائی که ممکن است میرود و بهر وسیله ممکن برای انجام مقصود خود متشبث میشود.

مؤلف این کتاب برای بدست آوردن معلومات مفید به خیلی از میدانهای جنگ رفت و نتیجه مشاهدات و اطلاعات خود را در کتابی که اکنون ترجمه آن در دسترس خوانندگان قرار دارد، گردآورده، و در نوشتههای خود نیز دقت و بیغرضی را رعایت کرده است.

مؤلف همچنین برای کسب معلومات مهم از هیچ خطری روی گردان نبود. در راه انجام وظیفه خود فداکاری کرده است. چنانکه يك بار در فرانسه او رایکی از چتر بازان آلمانی پنداشتند و خواستند تیرباران کنند. بار دیگر نیز خود را بیکى از هوا پیمایهای بمب افکن فرانسه داخل کرده و بمرز آلمان رفت.

عنوان اصلی این کتاب «چه بر سر فرانسه آمد؟» میباشد ولی بهتر دیدیم که این عنوان را به «در فرانسه چه دیدم؟» تبدیل نمایم و ضمناً تا آنجائی که ممکن

- ۴ -

بود ، در ترجمهٔ اصل کتاب ، که بانگلیسی بوده ، دقت لازم بکار رفته است .  
 این کتاب يك صفحهٔ روشن از تاریخ بزرگترین جنگهای اروپاست و وقایع  
 شگرفی که در جبهه باختر یکی پس از دیگری بسرعت روی داده است و همچنین  
 روش تازهٔ جنگی را بخوبی در نظر خوانندگان مجسم مینماید و در عین حال علل شکست  
 یکی و پیروزی دیگری را بدست میدهد و از این نظر دارای ارزش تاریخی ، نظامی و  
 اجتماعی میباشد و امید است که مورد استفاده هم میهنان واقع گردد .

مترجم

# در فرانسه چه دیدم؟

پنجاه و یکم - علل شکست فرانسه

شکست فرانسه در اروپا دارای اثرات عمیقی خواهد بود زیرا آلمان در اروپا از دریای منجمد شمالی « آرکتیک » تا سلسه کوه های پیره تسلط پیدا کرده است و همچنان ایتالیا در سراسر دریای مدیترانه دارای نفوذ میباشد . هیچ سابقه ندارد که ملت بزرگی باین زودی شکست بخورد . زیرا تمام این شکست در مدت چهار هفته صورت گرفت . در ۱۵ مه لشکرهای آلمان وارد کرانه های فرانسه بر رودخانه « موز » و در ۱۶ ژوئن وارد پاریس شدند از آن موقع بعد شکست فرانسه بدیهی بنظر میامد و در تاریخ ۲۲ ژوئن پیمان متار که جنگ در « کومپین » امضاء شد .

آیا این شکست چگونه پیش آمد؛ اسباب و علل آن زیاد است : نخست آنکه سالها بود فرانسه از صورت يك ملت متحد و منظمی بیرون شده بود زیرا اختلافات سینسی و تفرقه های اجتماعی چنان کشور را ناتوان کرده بود که نمیگذاشت حکومت پارلمانی درست از عهده کار خود برآید . دوم اینکه در اثر جنگ گذشته وضع داریی فرانسه ابدأ بهبودی حاصل نکرد زیرا با اعتماد « غراماتی » که از آلمان انتظار داشت دولت فرانسه زیر بار وامههی سنگین رفت .

سوم ستاد ارتش فرانسه با جنگهای هورتوریزه آلمان که در اسپانیا و لهستان آزمایش شده بود خود را آشنا نکرد و تمام هم خود را صرف ایجاد وسائل دفاع نمود و بواسطه پشتیبانی زیادی که بخط مازینو داشت ارتش خود را از حرکت و فعالیت محروم کرد .

چهارم یکی از خصائص فرانسویها آنکه؛ بر ابتکار آنی است . صحیح است که در جنگ گذشته برای ابتکار آنی وقت کافی داشتند ولی در این جنگ به آنها چنان فشار وارد آمد که دست و پای خود را گم کردند . همچنان يك خط دفاعی دیگری

تشکیل ندادند تا اگر هر آینه آلمانها از خط ماژینو بگذرند در مقابل آنها ایستادگی و از پیشرفت آنها جلو گیری کنند: فرانسویها بگفته یکی از امثال معروف همه نخم مرغها را در يك سبد گذاشته بودند بنا بر این بمجردیکه آلمان ها از يك خط « ماژینو » گذشتند ستاد ارتش و حکومت کاملاً مأیوس شدند زیرا برای جلو گیری از يك جنگ متحرك موتوریزه تدابیری نیندیشیده بودند. پس همینکه بایک شکست روبرو شدند همچنانکه ویگان پس از شکست بر رود « موز » روبرو شد - احتمال شکست پی در پی پدید آمد و در این هنگام خاطرة شکستهای سال ۱۸۷۰ بیش از پیروزیهای سال ۹۱۱۸ بیاد فرانسویها آمد. از آن موقع مردم و بویژه توانگران بتخلیه شهر ها شروع کردند و هر کس در فکر نجات خود افتاده و هر اندازه آلمانها نزدیکتر میامدند فرار اهالی بیشتر میشد.

پنجم بجای اینکه پناهندگان و سربازان را بماندن سر جای خود ناچار و در مورد تخلف حتی از اعدام آن ها نیز فرو گذار نکنند، بعکس اجازه دارند پناهندگان و سربازان مانند مور و ملخ بداخله خاک فرانسه هجوم آورند و خطوط ارتباطی را مختل و مسدود و از عملیات ارتش جلو گیری کنند.

بهر حال هر قدر بخواهیم برای شکست فرانسه علل و اسبابی در نظر بگیریم باز هم متحیر میمانم زیرا فرانسه طوری شکست خورد که نه دولت جمهوری سابق اسپانیا، نه فنلاند، نه لهستان نه نروژ و نه دولت‌های دیگر نظیر آن شکست را بخود ندیده بودند. ظاهراً دولت فرانسه طوری خود را باخت و فاتحین را طوری پذیرفت که دولت های مذکور بالا نکرده بودند.

بگمانم ملت فرانسه و بویژه میهن دوستان میان کشاورزان و پیشه وران و کسبه و طبقه متوسط توده اشراف خود را نباختند اگر ملت با دولت بواسطه پارلمان یب انجمنهای دولتی بیشتر اتصال داشت و اگر حکومت اجازه داده بود که ملت به اهمیت وضع خود، پیش از فوت فرصت، پی ببرد و همچنان اگر از کشوریان در خواست میشد که در هر دهستانی در فرانسه ایستادگی کنند ولو اینکه آلمانها برسند و از پیشرفت آنها جلو گیری کنند، و بازی اگر مردم از خانهای خود در دهستانها

و در خیابانهای پاریس و تپه های آن دفاع میکردند، چنان بیکاری روی میداد که ملت فرانسه تحسین تمام مردم گیتی را بخود جلب میکرد و نیز خیلی احتمال داشت که همین زد و خورد ها باندازه آلمان را مشغول کند تا هنگامیکه ارتش متحدین از نو دست و پای خود را جمع نماید و شاید هم امریکا را با خود وارد میدان نبرد کنند و يك بار دیگر در ظرف نیم سده فیروزی را نصیب خود میکردند، ولی وضع چنین نبود.

فرانسویها مانند مردمانی دست بسته از پای در افتادند و چون همه سرباز بودند باطاعت فرمانهای يك ستاد ناتوان و يك حکومتیکه صلح را بهر بهائی خواستار بود، ناچار بودند.

بهر حال فرانسه شکست خورد و اگر زمامداران گذاشته بودند مردم میتوانستند خودشان زمام امور خود را بدست بگیرند ولی چنین نشد و برای جلوگیری از این پیش آمد حکومت ویشی روی کار آمد و سعی برای متار که جنگ نمود. با همه این فرانسویها هنوز خود را نباخته اند ولی در زیر بار فاتحین چه از دست آنها بر میآید

### بخش دوم - گیتش سحر پرستی

فرانسویها بروشنی فکر شهرت جهانی دارند ولی سالها بود که در فلسفه سیاسی خود مبتلابيك نوع پیچیدگی فکری بودند میان توده مردم راجع بمسئله «ایمانیزم» یعنی تسلط دولت اختلافاتی بود.

«ایمانیزم» ولو اینکه در زمان ناپلئون بوناپارت خوب پیشرفت کرد، ولی بمرور وضع آن بجائی رسید که کشور بجز يك سلسله تشریفات و آئین خشك چیز دیگری نداشت و این حس خود پرستی را بمیان آورد و نتیجه آن ظهور شورش سال ۱۷۸۹ و شورش های دنباله آن بود. اصول سازمان اداری ناپلئون با بودن رؤسای محلی در زیر سلطه حکومت مرکزی تازمانی که توانائی روحی ملی که ناپلئون موجد آن بود خوب پیشرفت کرد.

ولی وقتی که آن روح از میان رفت کشور فرانسه عبارت از چهل میلیون

مردم خود پرست بیش نبود که هر کس میکوشید خود را از تسلط حکومت مرکزی رها کند و اگر برای همین منظور خود راهی میدید افتخار میکرد! فرانسوی ها خوشحال می شدند که از اوامر و نوای قواین برهند، و برای عدم پرداخت مالیات نیز بهر وسیله متوسل شوند. رایزنانی در کار دخالت داشتند که در مقابل مبلغی ناچیز مردم را بمخالفت با قانون تشویق میکردند و اجازه میدادند مالیات دهندگان سالیانه هزارها فرانک پردازند قانون گذاران نظر بکثرت اوایحی که انتشار میدادند، که بعضی از آن ب اوایح پیش از آن سکالی ضد و نقیض بود، مورد تفر عمومی واقع شدند.

پس از مطالعه روزانه «ژورنال اوفیسیمال» در سالهای اخیر از وضع رفتار یک فرانسوی در مقابل قانون دچار شگفتی نخواهیم شد.

ظهور جنک بر شماره اینگونه اوایح قانونی افزود بدون اینکه وجهه نظر مردم را تغییر دهد در ماه مه باعده از روزنامه نگاران بیکانه در یکی از رستوران های معروف پاریس ناهار خوردم از آن جمله خبر گذار استیفانی که نمایندگی رسمی خبرگزاری ایتالیا را داشت حاضر و نزدیک بمن نشسته بود. در همان روز قانون فروش نوشابه های الکلی را قلعین کرده بود زیرا بملاحظه جنک از نظر اقتصادی اینکار لازم بود. ولی پیش از ناهار در رستوران بما «کوکتیل» دادند و پس از شام «کونیاک» خبر گزار استیفانی از این وضع متعجب شد من باو گفتم صاحب رستوران با کمال اشتیاق مایل بود که بما نوشابه بدهد و چنین اظهار میکرد که وضع قانون فائده ندارد مگر اینکه برخلاف آن رفتار نشود!! این حرف من و این نافرمانی بیشتر بر بهت و حیرت نماینده خبرگزاری ایتالیا افزود. در ابتدا خیال کردم که حس فاشیست خواهی اسباب تعجب او شده، ولی پس از آن فکر کردم که آیا وضع ملتی که افراد آن مطیع قانون نباشند در مقابل ملل مطیع و فرمانبرداری مانند آلمان و ایتالیا چه خواهد بود. سالها بود که آلمان ها و ایتالیائی ها و بویره آلمان ها از خوشگذرانیهای خود دست کشیده بودند در صورتیکه انگلیس ها و فرانسویها بر همان وضع طبیعی سابق خود زندگی میکردند مدتهای مدیدی بود که تبلیغات متفقین میخواست بنمایاند که در اثر گرسنگی



- ۹ -

نیروی ملت آلمان ضعیف شده است. و کمتر میگفتند که رفاهیت مردم کشور های دموکراسی نیروی مقاومت را ضعیف کرده است.

برای خو گرفتن بفرماندگی و از خود گذشتگی های سختی که جنگهای کنونی لازم دارد مدتی وقت لازم است.

حتی از ابتدای آگهی جنگ در سپتامبر تا ماه مه توانگران فرانسه تغییر در وضع زندگی خود ندادند. و همینکه جنگ بدروازه پاریس نزدیک شد حرص نگهداری دارائی بررغبت پیروزی دشمن چیره شد و فرانسویها ورزیدگی و چالاکی آلمان هارا نداشتند.

رفاهیت اندیشه خطر را از یاد فرانسویها برده بود. فرانسوی ها میخواستند دارائی خود، ساختمان های پاریس را - که نرد آنها عزیز بود - و زیبایی فرانسه را نجات دهند و در اندیشه نبودند که بمحض غلبه دشمن آن زیبایی ها دیگر ارزشی نخواهد داشت.

و همچنین فکر نکردند که اگر روزی بنا شود پاریس را از آلمانی ها پس بگیرند، آلمانها آن را باسانی تسلیم نخواهند کرد، بلکه خانه بخانه میجنگند بهمان نحوی که اگر متفقین برلن را محاصره کنند از آن دفاع خواهند کرد.

آلمان ها دهستان ها، فراریان و خطوط ارتباطی را بمباران میکردند ولی بندرت بر کارخانه های صنعتی بزرگ بمب فرو میریختند در صورتیکه میتوانستند آنها را باسانی بمباران کنند. زیرا، پس از شکست فرانسه میخواستند که در همان کارخانه برای جنگ با انگلستان اسلحه بسازند.

و همچنان احتمال میرود که آلمانها پیش خود چنین فکر کردند که دارندگان کارخانه های بزرگی همینکه شکست ارتش های فرانسه را ببینند، نفوذ خود را برای پذیرفتن شرایط صلح بکار میبرند باین امید که شاید اداره کردن کارخانه های خود را از دست ندهند و حتی پس از وقوع آن در دست آلمانها باز منافع و سود هائی بدست آورند.

و گمان نمیکنم از بین بردن آن کارخانه های پیش از ورود آلمانها تنها ناشی

از سوء اداره کشور بوده است .

هنگامی که آلمانها وارد لهستان شدند چرا هوانوردان متفقین برلن و شهرهای عمده آلمان را بمباران نکردند ؟

زیرا میترسیدند آلمانها با پاریس و لندن همان معامله را بکنند . متفقین بجای بمب برك های تبلیغاتی از هوا فرو میریختند . دولت انگلیس و فرانسه هر دو دارای افکار و روحیه زمان صلح بودند ، با اینکه يك جنگ عمومی در گرفته بود با اینهمه انگلیس و فرانسه نخست وزیران ایام صلح خود و يك نفر سپهبد زمان صلح یعنی کاملن را برجا گذاشتند . پس از شکست لهستان و هنگامی که آلمان فرصت پیدا کرد بکار فرانسه پردازد ، کاملن از بیشه « واردت » که بر منطقه صنعتی ساربروک و راه های آن تسلط داشت ، نیروی خود را پس کشید ؛ زیرا همچنان که همان وقت اظهار داشت میخواست از انلا ف نفوس جلوگیری کند . در صورتیکه دشمنی که با آن می جنگیدند بمسئله انلا ف نفوس هیچ اهمیت نمیداد . يك چنین فکری از شخصی مانند کاملن چندان باعث تشویق و امیدواری نبود .

چنین اشهار علنی او نیز بر سر بازان و افسران ارتش فرانسه اثرهای بدی داشت فرانسوی ها نه تنها او ساربروک عقب نشینی کردند بلکه گذاشتند شهر مهم صنعتی فرانسوی « فورباخ » را که يك چند میل در جنوب غربی واقع بود ، آلمانها تصرف کنند . ولی این مسئله را بکمی از ملت فرانسه پوشیده داشتند و هنگامیکه خودم يك چند ماه پس از این واقعه ، در ماه مه بجبهه رقتم يك سرهنگ بسوی دود کشتهای شهر فورباخ که در زیر پای ما واقع بود با دست اشاره کرد دانستم که آنجا در دست آلمانهاست درست است که در جبهه باختر جنگ هنوز شروع نشده بود و سیاست آنروز عبارت از عقب نشینی در پشت خط ماژینو بود ولی هر وقت کسی بر رفتار فرانسویها ایرادی میگرفت جواب میدادند :

« فرانسه همیشه هنگام حصول يك بحران بیدار میشود منتظر باش آلمان داخل فرانسه بشود و خواهی دید چه خواهد شد » و همان موقعیکه دوست فاشیست من در رستوران راجع بانحطاط فرانسه اظهار عقیده میکرد من آن جواب را باو دادم ولی

رفیق من گفت خود همین جواب دلیل انحطاط است زیرا علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد يك ملت بیدارپیش از اتحاد در يك پیکار ملی منتظر بحران نمیشود. فرانسوی ها بيك تکان بسیار سختی احتیاج دارند تا بخود بیايند.

طبقه بورژوازی فرانسه مردمان خود خواه متکبری هستند که بدارائی خود می نازند و می بالند همانطور که فداکاری در راه میهن را ببورژوازی ایتالی آموخته اند بفرانسویها نیاموخته اند. ولی من در آنموقع از این طرز گفتار بدم آمد زیرا پیش خود یقین داشتم که روز مبدا فرانسه گلیم خود را خوب از آب بیرون خواهد آورد ولی دو ماه پس از این گفتگو، هنگامیکه در همان رستوران شام میخوردم و در وقتی که آلمانها تقریباً در بیست میلی پاریس بودند، سخنان رفیق فاشیستی من بیامد آمد فرانسه از دفاع پاریس صرفنظر کرده بود. اجل فرانسه رسیده بود.

ولی هنوز حس حفظ دارائی در فرانسویها خیلی قوی بود. فکر موزه لوور پلاس دو و اندوم، مادلین و کافه های عزیز خود برشانزلیزه و خانهای مشرف بر بواد-بولون آنها را وادار کرد که پاریس را يك شهر بی دفاعی اعلام کنند ولی در نظر يك مرد متدین و سالخوردی مانند پتن و ژرنال قدیمی مانند و یگان شهر پاریس شهرش و انقلاب بود.

اینها از بودن افراطیها اندیشناك بودند و میترسیدند مردم را بدفاع از پایتخت دعوت کنند که مبدا شورش دست دهد و زمام امور بدست احزاب دست چپ افتد.

از يك منبع موثقی شنیدم که در شهر تور در ۱۲ ژوئن ژرنال و یگان در يك انجمن دولتی گفته بود که افکار حزب دست چپ در پاریس زیاد شیوع دارد «توریز» پیشوای حزب کمونیست که در ماه سپتامبر گذشته منحل شده بود، باستیلائی بر کاخ الیزه موفق شده است. ژورژ ماندلوزیر کشور که پیوسته بوسله تلفون با مسیولانژرون رئیس شهر بانی اتصال داشت بی درنگ پرده از روی این داستان شگرف برداشت و آنرا تکذیب کرد. زیرا من خودم با عده از روزنامه نگاران در پاریس بودم و هیچگونه اثری از چنین شورش ندیدیم.

## بخش سوم - اختلاف کلمه

علت اینکه اشخاصی مانند « پتن » و « ویکان بیمناک » بودند از اینکه مردم را بدفاع از کشور دعوت کنند ، مربوط به تاریخ گذشته فرانسه می گردد که خاطره های تلخی از انقلاب در ذهن داشت .

شورش فرانسه تنفری از انقلاب ایجاد نموده بود که گاه بگاه مظاهر آن نمایان می گردید ، چنانکه در سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ و ۱۸۷۰ و ۱۹۳۶ اثرهای آن بخوبی هویدا شد .

در ششم فوریه ۱۹۳۶ اشخاصیکه در کارهای بزرگ بازرگانی ذینفع بودند نتوانستند اصول فاشیزم را در فرانسه مستقر سازند و شاید هم باهمدستی فاشیستهای بیگانه میخواستند این کار را بکنند ولی این مقصود انجام نشد و پاسخی که جامعه فرانسوی باین مقصود داد دو سال بعد بهنگام انتخابات عمومی آشکار گردید و این پاسخ همانا ایجاد حکومت جبهه ملی بود که از اتحاد دسته های رادیکال سوسیالیست و افراتیون دست چپ بوجود آمد و فرقه های مذکور دو باره حائز اکثریت شدند و حکومت سوسیالیست بریاست « لئون بلوم » زمام امور را بدست گرفت .

برنامه بلوم برای اصلاحات اجتماعی بسیار لازم بود وقتی شروع باجرای آن شد که فرانسه دستخوش دشواریهای بسیار زیاد بود . زیرا وضع مالی فرانسه رضایت بخش نبود و اجرای این برنامه نوین هزینه زیادی لازم داشت هر گاه اوضاع فرانسه با این تحول اجتماعی استقرار یافته بود ، حل مسئله آسان میشد .

ولی با روی کار آمدن « لئون بلوم » بیدرنک کارگران درخواستهای سنگین نمودند و برای قبولاندن تقاضای خود کراراً از کار دست کشیده اعتصاب کردند و مدتی وضع صنایع فرانسه را فلج کردند . همچنین تعیین چهل ساعت کار در هفته از جمله اشتباهاتی بود که حکومت جبهه ملی مرتکب گردید ، چه در آن هنگام فرانسه میبایستی بیشینه محصول را از سازمان صنایع وسیع و بزرگ خود بدست آورد تا بتواند در قبال فعالیت تهدید آمیز آلمان و ایتالیا کاری از پیش ببرد . احساسات بدی

که میان‌بنگاههای بزرگ بازرگانی از یکسو و کارگران از سوی دیگر روز بروز شدت پیدا میکرد، چنانکه گاهی احتمال میرفت يك جنگ داخلی در فرانسه پدید گردد و در همان حال آلمان و ایتالیا مراقب بودند و از این اوضاع استفاده نموده، پیش از آنکه فرانسه بتواند اوضاع داخلی خود را بمجرای طبیعی بازگرداند، برنامه مقاصد خود را که عبارت از وسعت بخشیدن باراضی خودشان بود بتدریج اجراء می نمودند اوضاع آشفته داخله فرانسه و بیرون بردن زر از کشور از طرف توانگران که سرمایه های خود را بخارجہ منتقل میکردند، مقام « بلوم » را با اینکه پارلمان دارای اکثریت بود متزلزل ساخت. بنا بر این برای فرانسه پیروی از يك سیاست خارجی ثابت و روشنی بسیار دشوار بود رفته رفته پیش از پیش اتحاد با انگلیس و اتکاء بآن متمایل میگردد.

اختلاف شگرفی که میان دسته چپ و راست در سیاست پدید گردیده بود اثرهای شومی داشت زیرا هر يك از دسته های مذکور با کمال قوا تلاش میکرد که اکثریت پارلمانی را بسوی خود جلب نماید و این ترتیب وضع پارلمانی را مختل نموده بود تا جائیکه مردان نامی و برجسته علناً بهم بد و ناسزا میگفتند و گاه میشد با هم دست بگریبان شده زد و خورد میکردند و حتی در محافل عصرانه ای که خانمها نیز در آن شرکت داشتند اختلافات حزبی با علی درجه نمایان شده بود. و در نتیجه همان ترس و وحشت قدیمی از خشم جامعه فرانسوی در دلهای صاحبان کارخانه ها و بانکداران و خدمتگزارن دولتی و مأمورین کشوری راه یافت و باری اختلاف کلمه میان مردم باندازه شدت پیدا کرده بود که در مورد و در آخرین روزهای جنگ آلمان و فرانسه پیش از پذیرفتن شرایط متار که آلمان، مردم می گفتند « بگذارید هیتلر باشد نه بلوم »!

در آخرین لحظه آنها که سر کار بودند، از بروز يك انقلاب بدست افراطیون دست چپ پیش از هر چیز بیمناک و حاضر برای پذیرفتن شرایط متار که جنگ بودند حتی موقعی که فرانسه نزدیک بود شکست بخورد، در پاریس مشغول دستگیری اشتراکیون و هواخواهان آنها بودند در صورتیکه این جدیت را در سال گذشته برای

دستگیری هواخواهان فاشیست که در خرابی روحیه مردم پیش از اشتراکیون می-کوشیدند، بخرج ندادند.

بهر حال کابینه بلوم بیشتر بواسطه مخالفت اعضای مجلس سنا، از کار افتاد و زمام امور بدست رادیکالها و رادیکال سوسیالیستها سپرده شد. این فرقه حکومت «جبهه ملی» را از میان برد. رئیس آنها یعنی ادوارد دالادیه زمام امور را بدست گرفت. هر گاه «دالادیه» شخص توانائی بود شاید موفق میگردد يك حکومت ملی تشکیل دهد و در موقع مناسب اتحاد کلمه را دوباره در کشور ایجاد کند ولی دالادیه در عین حال وزیر دفاع ملی نیز بود و از اینرو پیرو عقاید ستاد ارتش فرانسه گردید و با نظریات سران ارتش هم آهنگ شد.

هنگامی که اشخاص روشن فکری مانند رینو و سرتیپ دو گل در آن تاریخ اعتراض میکردند که ارتش فرانسه با وسایل جنگی تازه ای که آلمان بدان مجهز است مجهز نیست، خود را بگفته های اینگونه مردان آشنا نمیکردند، ولی از سوی دیگر همینکه در افکار جامعه فرانسوی تولید شبهه ای میشد و همینکه درباره سازمان لشکرهای موتوریزه آلمان گفتگویی بمیان می آمد، بمردم اطمینان میدادند که نا خط «ماژینو» وجود دارد از هیچ چیز نباید باک داشت و بهمین کلمه «خط ماژینو» سعی میکردند در افکار جامعه فرانسوی تسکینی ایجاد کنند.

### بخش چهارم - خط ماژینو

وجود خط ماژینو باعث شده بود که فرانسویها در سیاست و نظام روش منفی پیش گیرند و این روش در قبال فعالیت آلمان و آرمانهای زمامداران آن کشور بسیار زبان بخش بود.

در مارس ۱۹۳۶ هنگامیکه آلمانها وارد ناحیه غیر نظامی «رن» شدند فرانسویها تصمیم گرفتند سیاست کجدار مریزی را پیش گیرند و در پشت خط ماژینو بانتظار نشسته هیچگونه فعالیتی بجز اینکه برای دژهای خود سربازانی گرد آورند از خود نشان نمیدادند.

از هماندم بردستان فرانسه مانند چکوسلواکی و یوگوسلاوی و لهستان

آشکار گردید که اگر هر آینه از طرف آلمان دوچار حمله ناگهانی بشوند چندان امید کمکی از فرانسه نباید داشت آلمان در مقابل خط مازینو خط « زیکفرید » را ایجاد کرد و ایجاد این خط مانع از آن بود که فرانسه بتواند بدوستان خود در اروپا مساعدت مؤثری بنماید و از اینرو شاید فرانسه دیگر از دول درجه اول اروپا بشمار نمی رفت .

پارلمان و حکومت بخوبی می دانستند که مقصود آلمان از اشغال نواحی غیر نظامی «رن» چیست و چرا فرانسه در مقابل آن اقدامات سخت و جدی نکرد ، پیشوای آلمان همیشه از فرصت های مناسبی برای انجام مقاصد خود استفاده کرده بود چه در آن موقع انتخابات عمومی در فرانسه می بایستی دو ماه بعد صورت بگیرد و « آلبیرسارو » در آن هنگام رئیس حکومت و « فلاندن » وزیر امور خارجه بود . اینها نیز همینکه دیدند دولت انگلیس حاضر نیست وعده کمک بدهد خودشان نیز تصمیم گرفتند که هیچگونه اقدامی نکنند .

از آن تاریخ ببعده پیشوای آلمان هیچگاه فتوری در اجرای تصمیمات خود راه نداد .

اگر فرانسه آزاد بود که بمنهایی اقدام کند بیقین میتوانست از آلمان جلوگیری کند و مانع پیشرفت مقاصد وی بشود و در اینصورت انگلستان نیز سرانجام ناگزیر بتأمید اقدامات وی میشد ولی فرانسه حاضر نبود خود را در خطر بیندازد .

از همان تاریخ مردمان تک رو در فرانسه « بونه » و « فلاندن » و « لاوال » و دیگران رفته رفته دارای نفوذ شدند و در پشت سر حکومت « جبهه ملی » که از ماه ژوئن ۱۹۳۶ سرکار آمده بود ، شروع با اقداماتی به زبان آن کردند . فرانسه در پشت خط مازینو نشسته و آلمان را برای هر گونه اقداماتی در اروپا آزاد گذاشته بود .

ایتالی هوا خواه یوگوسلاوی بود و طولی نکشید که چکوسلواکی ولهستان بدست آلمان افتاد . سرانجام آلمان وقت مناسب را برای نبرد بفرانسه انتخاب کرد و به آسانی از خط مازینو گذشت .

خط ماژینو با هر ارزشی که داشت روح فعالیت را از فرانسویها سلب کرده بود فرانسه بی اندازه مطمئن بود که هیچکس نمیتواند از خط ماژینو عبور کند، با اینهمه برای حفظ بیطرفی بلژیک خط ماژینو را از « لونگوی » و « مونتیمیدی » تالب دریا و از آنجا در پشت خاک اوکزامبورک و بلژیک امتداد نداده بود. حتی در ضمن مدت هشت ماه انتظار نیز برای تقویت نقاط ضعف دفاعی خود هیچگونه اقدامی بعمل نیاورد در صورتیکه آلمان ها در همان اوقات مشغول تدارکات برای حمله بضعیف ترین نقاط خط دفاعی فرانسه بودند.

بیش از دهم ماه مد در ضمن اینکه سکون و آرامش در جبهه باختر حکمفرما بود بخطوط دفاعی جبهه مقدم رفتم. دیدم همه سران سپاه میخواستند وسائلی را که برای دفاع تدارک دیده اند، نشان بدهند. بر کرانه رود « رن » در شمال « استراسبورک » یک سرهنگ با کمال حماسه و حرارت مرا از یک ساختمان سیمان مسلح بدیگری میبرد، و سربازان شب و روز با کمال فعالیت کار میکردند.

هنگامی که در بیشه های کرانه های « رن » من و سرهنگ با هم قدم میزدیم او میگفت عجب ساختمان سیمان مسلح خوبی است. آلمانها هرگز نمیتوانند از این دژها عبور کنند! پرسیدم که « آیا احتمال میدهد آلمان ها نیز نظیر اینگونه ساختمانها دو آن سمت رود « رن » چند صد متر دورتر از اینجا دارا باشند؟ » گفت، خیر بخوبی ساختمانهای ما نخواهد بود.

پرسیدم « پیش از آنکه آلمانها خطوط دفاعی خود را تقویت کنند چرا بانها حمله نمیکنید؟ » دیدم سرهنگ لبخند تلخی زد چنانکه گویی کفر گفته بودم. و چون شخص فهمیده بود بدش نیامد ولی پاسخی بمن نداد. چنانکه در واقع کسی نمیخواست اصلا حمله کند.

وظیفه سربازان فرانسوی این بود که تامی توانند استحکامات از سیمان مسلح بسازند تا موقعی که آلمانها بانها حمله کنند.

در دو سمت رود « رن » سربازهای فرانسوی و آلمانی جلو چشم یکدیگر مشغول ساختن استحکامات بودند و هیچیکدام بیکیدیگر شلیک نمیکردند. فقط شامگاهان



برای درهم شکستن سکوت و آرامش این ناحیه چند تیری خالی میکردند .  
در یکی از مراکز مستحکمی در کرانه رود « رن » شبی را بروز آوردم و سر-  
تاسر خندقها را تا نقطه دیدبانی که بر کرانه آن آب بود پیمودم .

در آنسوی رودخانه يك جوان آلمانی را انگریستم که تا زیر ناف لخت شده و در  
درانه رودخانه آب تمی میکرد . در این سوی رود روبروی او دو شصت تیر قرار  
گرفته بود . با اینهمه آن سرباز جوان آلمانی هیچ اهمیتی بوجود آنها نمی داد . از  
پاسبانان فرانسوی پرسیدم که چرا شلیک نمیکنند .

از گفته من بسی در شگفت ماند و گفت « آنها سوء قصدی ندارند . اگر ما  
شلیک بکنیم آنها نیز شلیک خواهند کرد »

در هر حال من از این وضع در شگفت بودم زیرا میدادم بامداد آلمانها در  
رودخانه آب تمی میکنند و عصرها که سربازان فرانسوی سنتور « کونسرتینا » را  
میزدند آلمانها بدان ساز گوش داده و تفریح میکردند ولی خود آلمانها همواره سرود  
های مهیج آور آلمانی میخواندند .

باری این پاسبانی دائمی سربازان فرانسوی چه نتایج میبخشید؟ وظیفه  
فرانسویها این بود که ساعت بساعت و روز بروز مراقب حرکات و سکناات آلمانها  
باشند و گزارش بدهند . و همینکه زدن سنتور موقوف میشد آنگاه میدانستند که  
سربازان دیگری برای پاسبانی دژ آمده اند و بادوربین از مرکز دیده بانی مراقب رفتار  
سربازان تازه وارد میشدند و چنین بنظر میآمد که طولی نخواهد کشید که میان  
پاسبانان در دو سمت رود دوستی و الفتی شگرف بمیان خواهد آمد .

سبچها و قتیکه سربازان فرانسوی از خواب بیدار میشدند میدیدند که در  
سرتاسر دژ آلمان پرچمهایی متضمن این عبارت آویخته اند « ما نمی خواهیم ب  
شما بجنگیم » انگلیسیان کجا هستند؟ و آلمانها در تمام روز بوسیله بلندگو این  
گونه تبلیغات میکردند ولی رأی مأمورین رسمی این بود که اینگونه تبلیغات بقدری  
بیهوده است که هیچ اثری نخواهد داشت ، ولی وقتیکه میدیدم سربازان در جبهه  
زندگانی خیلی محدود و يك نواخت دارند و دور از خانواده های خود هستند ، از

تبلیغات آلمان‌ها دربارهٔ آنان اندیشناک می‌شدم. زیرا ظاهراً خیلی از فرانسویان این جنک را لازم نمی‌دانستند و همواره می‌پرسیدند برای چه می‌جنگیم؟ از سرهنک پرسیدم که آیا در مقابل این پرسش سربازان که در آمیخته به تبلیغات آلمان‌ها می‌باشد چه پاسخی دارید؟ گفت «جنک یک کار جدی است و باین گونه تبلیغات اعتنا نمی‌کنیم!»

بهر حال جنک کمونی دارای اصول تازه ای بود ولی آن سرهنک احتیاط که رو به پیری میرفت اصول جنک ۱۹۱۴ را در نظر داشت. حتی اگر فرضاً تبلیغات «ما برای چه می‌جنگیم!» در آلمانها تأثیر کمی داشت ولی احتمال کلی داشت که در فرانسوی‌ها تأثیر زیادی داشته باشد.

باری کندن خطوط دفاعی و زندگانی در اتاقهای بسیار کوچکی که انسان نمی‌توانست در آن بایستد و در آغاز تابستان در ماه ژوئن رفته رفته بواسطهٔ طغیان رود «رن» آب میگرفت. خسته کننده بود. و من ندانستم برای چه تصمیم قطعی باید بدشمن واگذار شود؟

این وضع دوستانه در خط ماژینو نیز حکمفرما بود. به یکی از دژها نزدیک «لولوی» در جنوب خاور «مونتمیدی» که در آخر نقطه شمالی خط «ماژینو» واقع بود رفتم و سپس در آن ور مرز بلژیک خطوط دفاع کوچکی بود که آلمان‌ها یکماه پیش، یعنی در ماه مه، آنرا از میان برده بودند و در آن موقع آلمان‌ها می‌خواستند از نزدیکی «مونتمیدی» حمله کنند ولی آتشبارهای فرانسه از آن جلوگیری کرد و این دژ که من در سرزمین آلمان دیدم بسان علامتی بود که آن سرزمین تخصیص می‌گردید از آنجا مرا بفرز تپه که بر خطوط آنها مسلط بود بردند. بدم فرانسوی‌ها جلو دشمن سیمهای خاردار در پیرامون آن تپه کشیده‌اند.

از دیدن این وضع با اینکه میدانستم جوابی خواهم شنید، ناچار پرسیدم «آیا آلمان‌ها شلیک نمی‌کنند؟»

و پس از رود آلمان بشمال خاک فرانسه در ۱۵ مه یک چنین سکوت و آرامشی را از فرانسوی‌ها انتظار نداشتم.

یک سروان فرانسوی جوان گفت آلمان‌ها در آن سمت مشغول کار خود

هستند و اگر ما را بحال خود بگذارند شلیک نمیکنیم « قدری بر فراز تپه نشستیم و بدودی که از خط آلمان‌ها بلند میشد تماشا میکردیم .

توپخانه فرانسوی‌ها در این اثناء مشغول آزمایش مسافت گلوله رس توپهای خود بود .

سروان گفت : « آلمانها امشب دارند خود را برای شلیک آماده میکنند زیرا آنها آزمایش خود را تمام کرده اند . »

از فراز تپه بزیر آمدیم و بقسمتهای زیر زمینی خط مائینو سرازیر شدیم و گوئی بیک کان زغال سنگ سرازیر میشدیم .

بالا رو ما را تاته زمین فرو برد آنجا در يك تونل باندازه يك ميل راه رفتیم در راه خود گروهی از سربازان دوچرخه سوار و راه آهن برقی را که خواربار و مهمات میاورد دیدیم سربازان در همان زیر زمین میخوردند و میخوابیدند و بندرت برای دم زدن هوای آزاد بیرون میرفتند با اینکه فرانسویها از خط مائینو اطمینان کامل داشتند از حمله چتربازان خیلی اندیشناک بودند . زیرا یکنفر دلیر بمنهایی میتواند با انداختن بمب های آتش زا بر برجهای توپدار همه توپها را از کار بیاندازد زیرا گرمی زیاد آتش گنبد فلزی توپ را آب میکرد و توپ را بجر خود میچسبانید افسران میگفتند که آلمانها بهمین وسیله توپهای دژ « لیژ » را از کار انداختند بنابراین این فرانسویها خیلی مراقب بودند که با آنها چنان رفتاری نشود . اگر چند ماه پیش یکی بستاد ارتش فرانسه میگفت که یکچند آلمانی دلیر با انداختن چند بمب از آسمان و یا آنکه در تاریکی شب خود را بخط مائینو رسانیده و توپهای آن خطرا از کار بیاندازد او را مسخره و دستگیر میکردند و وی را طرفدار شکست می خواندند .

وقتی که بدیدن اینگونه افسران آسوده خاطر رفته اول ماه ژون بود و در روز ۱۴ آناه آلمانها وارد یاریس شدند و از این خط مائینو نیز عبور کردند گزارش فرماندهی آلمان که صحت دارد در این باب چنین اعلام داشت :

« در جنگ سختی که در مقابل خطوط دفاعی بسیار نیرومند مدت دو روز

ادامه داشت « فرمانده ارتش » فون ویزلین « با همراهی آتش بار سخت خود از خط ماژینو ، که نگهبان کشور فرانسه بود و گمان میرفت عبور از آن امکان پذیر نیست ، گذشت بهمین کیفیت در جبهه شمال خاوری دشمن را که از عقب تهدید میشد دو قسمت کرد و آخرین امید دشمن را بادامه زد و خورد از میان برد سر انجام جبهه خاوری فرانسه نیز همینطور شد هنگامی که در ۱۵ ژوئن ارتشی که زیر فرمان سر تیب توپخانه « دوملن » بود بر خطوط دفاعی بسیار نیرومندی که نزدیک « کولمار » در سمت بالای رود « رن » بود غلبه یافت و بسمت « فوسج » پیشرفت کرد . در شکستن سریع خط ماژینو نخست در جنوب « ساربروک » و سپس در نزدیکی « کولمار » و « مولهوس » نیروی هوائی وظیفه مهمی را انجام داد هرگاه وضع هوا اجازه میداد هواپیمايان منفردا یا مجتمعا بر دژها حمله نموده با انداختن بمب های سنگین اسلحه دژها را از کار می انداختند .

باری یکی از افسانه های سال های اخیر یعنی غیر قابل عبور بودن خط ماژینو سرانجام بیابان رسید . اطمینان ستاد ارتش فرانسه باین خط دفاعی ، که بشکست فرانسه منتهی شد ، یکی از وقایع محنت بار سال ۱۹۲۰ در اروپا بشمار میرود .

### بیشترین پذیرجتم - ستاد ارتش فرانسوا

طریقه مارشال فوش در جنگ گذشته این بود که بهترین طرز دفاع همانا حمله و هجوم است ولی ستاد ارتش فرانسه باین روش جنگی ایمان نداشت . فرانسه از کمی جمعیت چهل میلیونی خود در مقابل هشتاد میلیون نفوس آلمانی اندیشناک بود و ازینجهت فرانسویها میخواستند نفوس خود را نجات دهند و بیوسمه منتظر بودند که نخست آلمانها بر آنها حمله کنند و اگر میتوانند در مقابل توپهای نیرومند خط ماژینو نیروی فرانسه را مغلوب کنند آنگاه فرانسه تحریک ساکن نماید فرانسوی ها تصور میکردند که سرانجام جنگ بیک سلسله زدو خورد با پیاده نظام منتهی خواهد شد و در این صورت سرباز فرانسوی در این نوع جنگ بهتر از آلمانی میباشد .

ارابه های جنگی « تانک » و هواپیما را فقط وسائلی برای کمک بارتش می -

پنداشتند . با اینکه آلمانها عملیات جنگی خود را با آن وسائل در اسپانیا و لهستان علنا آزمایش و نشان داده بودند . اصرار رینوو « دو گل » برای تهیه تانک و هواپیمای زیاد با خونسردی و بی اعتنائی تلقی شد . چندین سال پیش « دو گل » شرحی نوشته بود که : « فردا تمام افراد ارتش بوسیله ارابه های جنگی حمل و نقل خواهد شد چنانکه یک گروه بزرگی از سربازان جنگی صبحگاهان ساز و برگ خود را بر میدارند و شبانگاه پنجاه فرسنگ دور از مبداء حرکت خود خواهند بود و دست کم در جنگ دو هزار تانک را بکار میبرند . »

در کتاب خود نیز تفصیلات دقیقی درباره چگونگی عبور آلمانها از رود موزو سوم نوشته است .

وقتی که فرانسوی ها در اوائل جنگ در پیشه « وارندت » پیشرفت کردند تانک های فرانسوی در مقابل تانک های آلمانی ، که چندان محفوظ نبود ، خوب پیشرفت کرد . پیشوای آلمان نیز زود با اهمیت سرعت تانک های فرانسوی پی برد و در مدت هشت ماه تانک های بیشماری تهیه شد چنانکه بگفته سران سپاه فرانسه آلمان در ماه ژوئن در آخرین جنگ خود با فرانسه ۲۰۰۰ تانک بکار برد .

حتی از لحاظ دفاعی نیز ستاد ارتش فرانسه در کار خود چندان دقیق نبود زیرا خط اصلی ماژینو فقط نصف مرز فرانسه را میپوشانید از « باسل » تا « مونتمیدی » و « لونگوی » در جایی که مرز بلژیک شروع میشود هیچوقت خط را بسوی شمال دریا در پشت خط مرزی بلژیک امتداد ندادند نقشه های انگلیس که امتداد خط ماژینو را از دریای شمال تا مرز سویس نشان میداد انسان را گمراه میکرد فرانسویها تصمیم گرفته بودند استحكامات نیرومندی در سمت شمال برپا کنند ولی حکومت بلژیک این تصمیم آنها را منافعی با روابط دوستی پنداشته در نتیجه فقط اکتفا بساختن خط ضعیفی نمود . فرانسویها بهلندیها و بلژیکیها اعتماد داشتند که در موقع حمله میتوانند ایستادگی کنند تا وقتی که انگلیس و فرانسه برای آنها کمک بفرستند و این تصمیم اخیر فرانسه را از هزینه هنگفت ساختن دژ ، آنها در موقعی که وضع مالی آنها اجازه نمیداد ، نجات داد ولی شکی نیست که این صرفه جوئی خیلی بیجا بود زیرا اگر

آلمانها میخواستند حمله کنند پیر آشکار بود که ضعیفترین نقطه خط دفاعی را در پشت مرز بلژیک اختیار میکردند در واقع در نقشه جنگی آلمان چیز تازه وجود نداشت زیرا همان نقشه «فن شلیفن» فرمانده آلمانی در سال ۱۹۱۳ بود، و این نقشه عبارت از این بود که جناح نیرومند دست راست را بسمت چپ بگرداند همینکه در شمال «سدان» آلمان ها راه یافتند و ارتش فرافسه عقب نشینی کرد ارتش آلمان بسمت جناح چپ خود در نزدیکی سدان اندکی در شمال خط مائزینو در «مونت میدی» و «لونگوی» دور زد و با پیشروی بسوی کرانه های دریای مانس آلمانها ارتش انگلیس و بلژیک و فرانسه را از گروه عمده دیگری از ارتش فرانسه جدا نمودند و همینکه در این نقشه پیشرفت حاصل کردند همان نقشه سابق خود را پیروی نموده و بسوی جنوب بسمت رود (سن) چرخیدند.

ستاد ارتش فرانسه میبایستی قبلابداند که آلمان سعی خواهد کرد که از منطقه «موز» نفوذ کند، زیرا ضعیفترین خط دفاعی فرانسه در همان نقطه بود و ژنرال «دوگل» چندین سال پیش در این خصوص این قضیه را پیش بینی کرده و چنین نوشته بود.

«درست است که ارتفاعات «موزل» و «موز» که انتهای آن از یکسو بر جلگه

لورن و از سوی دیگر بر «آردن» مسلط است موانع سختی را تشکیل میدهد ولی این موانع از نظر نظامی عمق ندارد و یک اشتباه و یا غافلگیری و یا یک اهمال و غفلت کوچک آنی برای از دست دادن آن کافی است و همینکه از دست برود هر حرکتی برای عقب نشینی در «هینوات» یا «فیلاندر» بهجوم دشمن تصادم میکند در آن جلگه ها اتفاقاً نه دیواری هست و نه سدی که بتوان خط دفاعی را پشتیبانی آن ساخت و همچنین نقطه مرتفع و مسلطی که بتوان از آن خط دفاعی تشکیل داد یافت نمیشود. و رودخانه ها نیز موازی بامیدان جنگ نیست. از همه بدتر موقعیت زمین است که بواسطه راههای زیادی که دارد مانند دره های رود «موز» و «سامبر» و «اسکارپ» ولیس «هجوم را برای دشمن مساعد میکند و رودخانه ها و راهها و خط های آهن راهنمای خوب و وسائل مساعدی برای دشمن میباشد»

آلمانها هم بهمان نقطه حمله کردند که دوگل در کتاب خود پیش بینی کرده

بود آلمان ها دنباله رود موزرا در سمت جنوب گرفته و از هلند و بلژیک عبور نمودند و سپس از «ماستریخت» و «لیژ» و نامور «گذشته خود را به «روگروا» رسانیدند و از آنجا به «مهزیدر و سدان» وارد خاک فرانسه شدند. دو ارتش که این قسمت رود موزرا در خاک فرانسه در دست داشتند، یکی لشکر نهم و تحت فرماندهی ژنرال کوراپ بود و در سمت راست آن در سدان لشکر دوم آلمان تحت فرماندهی ژنرال هنتزیگر بود لشکر کوراپ چندان نیرومند نبود و از اینجهت ژنرال کوراپ کراراً از فرمانده کل خواهش کرده بود که برای تأسیس خطوط دفاعی برای لشکر او اسلحه بهتری بفرستد.

و هر موقع که خبر گزاران جنگ ژنرال کوراپ را ملاقات میکردند وی از کمی ساز و برگ شکایت داشت هنگامی که نیروی موتور ریزه آلمان وارد خاک فرانسه شد مسئولیت را بگردن کوراپ انداختند. ولی بگمانم در نتیجه باز جوئی معلوم شد که تقصیر از ستاد ارتش فرانسه بوده است نه او، رینو در سخنرانی که در مجلس سنا تحت عنوان «میهن در خطر است» نمود از ستاد ارتش بطور غیر مستقیم انتقاد کرد و گفت: «رودخانه موز که عبور از آن بسیار دشوار است آن را در مقابل دشمن مانع نیرومندی پنداشتند از این جهت بود که سربازان را که برای دفاع در این نقطه گماشتند آن را بزرگ میدان بسیار پهناوری سراسر رودخانه پخش نموده بودند. علاوه بر این ارتش ژنرال کوراپ را که چندان افسران خوبی نداشت و خود ارتش نیز آنطوری که باید شاید ورزیده نبود در آنجا قرار دادند و در عوض بهترین سربازان که قسمتی از جناح حپ را تشکیل میدادند بسوی بلژیک گسیل داشتند.

«موز رودخانه ایست که عبور از آن دشوار و دفاع از آن نیز دشوار میباشد. در آنجا شلیک مسلسل بر جناح لشکر غیر ممکن است ولی برای سربازانی که بخواهند بقلب دشمن نفوذ پیدا کنند آسان است. بعلاوه بیش از نصف عده ارتش کوراپ بموز نرسید باینکه این ارتش میتواند با کمترین حرکتی خودش را بدانجا برساند نه تنها این مسئله بلکه در نتیجه اشتباهات باور نکردنی که شایسته کیفر خواهد بود. پلهای رود موز را خراب نکردند. و از روی همین پلها نیروی موتور ریزه آلمان

عبور کرد و پیشاپیش آن نیز هواپیماهای جنگی بر لشکریان هجوم کرده و بواسطه درست آشنا نبودن لشکریان با چنین هجومی، آنها را کشته نمودند. از این مراتب میتوان باین فلاکت وارده و بی ترتیبی ارتش کوراپ پی برد.

بنابراین کیفیت بود که محور ارتش فرانسه در هم شکست و راهی به پهنای ۶۰ میل در جبهه ما باز شد.

ارتش آلمان که عبارت از لشکرهای موتوریزه بود، از این رخنه وسیع هجوم نموده و سمت پاریس پیش آمدند و سپس بسوی دریا رفته و از عقب هم دژهای ما را که سراسر مرز فرانسه و بلژیک بود گرفتند. و ارتش «محققین» را که هنوز در بلژیک بود بد آنها فرمان عقب نشینی صادر نشد مگر روز ۱۵ مه، تهدید کرد. «ریمو در این باره باز هم خاطر نشان کرده بود که رود موز را یک مانع بزرگی برای دشمن پنداشتن خطاست زیرا در آنجا شلیک مسلسل بر جناح غیر ممکن است ولی برای سر بازاری که میخواهند بر دشمن راه پیدا کنند، آسان است.»

دو گل نیز در کتاب خود نوشته بود که «هر افسر ارتش که نقشه برداری خوانده باشد میدانند که برای لشکر مهاجم عبور از موز امکان پذیر است» با وجود این ستاد ارتش فرانسه در آنجا لشکری را قرار داد که ناتوانی آنرا میدانست. عمده نقشه ستاد ارتش فرانسه کمک و دفاع از مرز بلژیک بود و میخواستند آنرا خط جلوی خود قرار دهند در صورتی که میدانستند که بلژیکی ها مدتی بود که برای جنگ تردید داشتند.

### پیشتر، ششم - در سبخه بک با سخر

شب پنجشنبه و جمعه ۹ و ۱۰ ماهه آلمانها وارد خاک هلند شدند، و سائلی را که بکار بردند بسیار شگفت انگیز بود حکایاتی را که فراریان بلژیکی و هلندی راجع بچتر بازان برای فرانسویها نقل میکردند باندازه ترس و وحشت و مرج تولید کرد که گویی خود چتر بازان حاضر بودند. بازی برای ایجاد هرج و مرج اینهم شیوه بود که بکار برده شد.



در بامداد جمعه آلمان ها تقریباً پنجاه سرباز را با لباس نظام هلندی بوسیله هواپیماهای آبی بر رودخانه رود تردام پیاده نمودند. این سربازان با قابلهای کوچکی خود را بخشگی رسانیده و پلها را گرفتند، و طولی نکشید که هلندبها همه آنها را کشته و با اسیر گرفتند. در « لاهه » آلمانها بالباس نظام هلندی وارد شده و از فراز بامها شروع بشلیک نمودند. سربازان هلندی برای جلوگیری از آلمان ها بفراز بامها رفتند ولی اهالی شهر همان سربازان هلندی را آلمانی تصور کرده و آنها را کشتند. سده با لباس پیمشاهنگی که مسئول حفاظت مردم از حملات هوایی بشمار میرفتند آلمانی بودند و بسربازان هلندی شلیک کردند و در نتیجه تمام پیمشاهنگان مورد بدگمانی واقع شده و آنها را از کار خود باز داشتند همچنان در شهر شایع شد که یک اتومبیل آلمانی در خیابانهای شهر گردش میکند و بمبهای گاز میاندازد. با اینکه این اشاعه بکلی بی اساس بود با وجود اینکه در جستجوی آن اتومبیل افتادند» در اثر کشیدن سیگار های مسموم یاسبانان کاخ سلطنتی هلند مردند. کلفت های آلمانی را که چند ماه پیش از هلند به آلمان خواسته بودند دوباره به هلند روانه نموده و هر کدام سبدی از خواربار در دست داشته و در زیر خوار بار ها بمبهای دستی پنهان بود، که برای سربازان آلمانی و ستون پنجم آورده بودند. وضع طوری شد که کسی نمیدانست دوست و دشمن کیست.

در این گیر و دار سه نوع چتر باز یافت میشد. یکی سربازان آزموده بودند که نقشه مفصل مطالب را داشتند و بخوبی میدانستند سربازان در چه جایی قرار گرفته اند و تابع کدام هنگ هستند و نزد خود نشانی هواخواهان آلمان را داشتند پس از بازجوئی معلوم شد که از جمله اوامری که اینها داشتند این بود که هر کس یک گواهی دارای عکس با مضای رئیس کل شهر بانی آلمان داشت با اجازه مرور بدهند دوم گروهی بودند که تولید هرج و مرج نموده بهر چیز که میدیدند شلیک میکردند و دیده شد که بعضی از این گروه همینکه فشنگشان تمام میشد میگریستند سوم چتر بزان جوانی بودند که وقتی که دسته دسته از هوا فرود میآمدند غالباً میترسیدند و همینکه زمین میرسیدند خود را تسلیم میکردند.

هنگامیکه یکچنین اضطراب و هرج و مرجی در گرفته بود آلمانیها يك لشکر کامل را که تقریباً عبارت از هفده هزار نفر بود با هوایمیایان سربازبر وارد هلند کردند. چتر بازان با همراهی سربازانی که دنبال آنها آمده بودند، فرودگاهها را بدست آوردند و عده زیادی از سربازان را نیز بر کرانه «شیونینگ» پیاده کردند و گروهی از آن سربازان در اتومبیل های زره پوشی قرار داشتند که برنک مخصوص هلندیها بود در این گبرودار از همه مهمتر تصرف پل «موردابک بر» «هلندش دبی» بود. استحکامات این جسر خیلی خوب بود زیرا خط مهمی را برای مواصلات تب داخله هلند تشکیل میداد ولی بهر شیوه بود آلمانیها با لباس نظامی هلندی در سمت جنوب پل و در اتومبیل های هلندی پیاده شدند و توانستند پاسبانان پل را قانع کنند که از مرکز فرماندهی هلند حامل اوامری هستند که پاسبانان بنقطه دور تری در سمت جنوب عقب نشینی کنند در نتیجه آلمانیها بی آنکه از طرف پاسبانان هلندی بآنها شلیک بشود پل را تصرف کردند و وقتی که مرکز فرماندهی از این قضیه ب خبر گردید بیاسبانان که دوست نفر بودند فرمان داد که بیدرنک باز گردند و بهر قیمتی که شده پل را بگیرند، ولی همه آنها کشته شدند.

روز شنبه يك لشکر موتوریزه فرانسوی رسید و بآنها امر شد که پل را تصرف کنند و گرنه برای لشکر بان موتوریزه آلمان راه را باز خواهد گذاشت بنظر فرماندهی کل هلند انجام اینکار برای فرانسویان با داشتن يك چندارابه جنگی آسان بود، ژنرال ژرو نیز از اهمیت تصرف پل آگاه بود و فرمان لازم داد، ولی فرمان او هیچوقت اجرا نشد و حتی پل را نیز نابود نکردند. سرانجام لشکر های موتوریزه آلمان رسیدند و از روی همین پل عبور کردند وارد خاک بلژیک و فرانسه شدند، و اگر از آن پل نگاهداری میشد ممکن بود پیشرفت آلمان را مدتی متوقف کرد تا موقعی که متفقین خود را در پشت خط های دفاعی هلند برسانند ولی پس از يك نبرد دلیرانه که پنج روز طول کشید در تاریخ ۱۴ مه فرمان صادر شد که هلندیها از آتش دست نگاهدارند ولی جنگ درز هلند برای چند روز بیشتر بطول انجامید.

## بخش هفتم = پیشرفت آلمان

وقتی که آلمانیها در کرانه های رودخانه « موز » پیشرفت کردند من و دو نفر از همقطارانم که یکی از آنها خیر گذار روزنامه « نیوز کرونیکل » و دیگری خیر- گزار « دیلی اکسپرس » بود در نزدیکی سدان بمرکز فرماندهی لشکر دوم که بفرماندهی سرلشکر هتزیگر بود، وارد شدیم.

روز ۱۲ مه با اتومبیل از « کامبره » به « ووزیه » و سپس اندکی بسمت شمال بمرکز فرماندهی رفتیم. در بنجاه میل اخیر این مسافرت دسته هائی از فراریان دیدیم که از هلند و بلژیک ولو کرآمبورک و موز گریخته بودند و وضعیت آنها رقت انگیز بود. زیرا میان آن گروه زنهائی بودند که در سال ۱۹۱۴ نیز دچار همین محنت شده و همین راه را پیموده بودند و حتی بعضی از آنها در سال ۱۸۷۰ شکست ناپلئون سوم را در سدان گواه بودند.

خیلی از فراریان کالسکه های کودکان و یا کالسکه های کوچک سواری میرانند دسته سوار دوچرخه های عادی و دسته سوار دوچرخه های بستنی فروش بودند و گروهی از راه ناچاری سوار درشکه های نعل برداری شده بودند در بعضی از درشکه های باربری سه اسبه یا چهار اسبه در حدود پنجاه زن و بچه با بار و بنه روی همدیگر ریخته بودند.

روستائیان دسته دسته فرار میکردند گاهی همه اهالی یک دهستان میگریختند و بندرت برای صرف غذا در راه توقف میکردند. در واقع اهالی ۴ کشور در حرکت بودند و از ترس دشمن بسمت جنوب میرفتند. شماره آنها روز بروز افزون میشد چنانکه سرانجام همین فراریها راهپای فرانسه را بستند ترتیب توزیع خوار و بار و نفت را بهم زدند و نگذاشتند ارتشی که در یکی از سخت ترین جنگهای تاریخ مشغول نبرد بود از عهده کار خود برآید.

فراریهائی که با اتومبیل آمده بودند می گفتند لشکرهاى موتوویزه آلمان از پلهای کانال « آلبر » و رود « موز » عبور کرده اند و هیچکس پیش از ورود آنها پل

های مزبور را خراب نکرد.

پیشرفت آلمانها چنان سریع و برق آسا بود که فراریها ناچار شده بودند که در اندک مدتی خانه ولانه خود را ترك كنند.

ما چنین می‌بنداشتیم که فراریها بتوهم اینکه دشمن آنها را دنبال میکند می‌گریزند و در راستی گفتار آنها تردید داشتیم ولی بعد معلوم شد که فرار آنها چندان از روی توهم نبوده است.

ما در راه خود روبهر کز فرماندهی غالباً ناچار بتوقف میشدیم. زیرا هوا بیما های آلمانی را بر فراز سر خود میدیدیم که وسائل ارتباطی راه و خط آهن را در پشت خط مقدم بمباران میکردند.

مرکز فرماندهی لشکر دوم که در دهستانی واقع بود نسبت بجاده خطرناکی که از آن گذشتیم ساکن و آرام بود و از اینجهت در آنجا جرئت کردیم که کلاه خود فولادی خویش را از سر برداریم و باماشینهای تحریر خود مشغول کار بشویم: آنجا رئیس مطبوعات ارتش سروان "ماسیس" اطاق خوبی را باختیار ما گذاشت و در مدت دو روزی که میبایستی بمانیم خیلی راحت بودیم.

سروان "ماسیس" بما گفت: «آلمانها بسرعت تمام در جنوب بلژیک و لوکزامبورگ پیشرفت کرده اند و برای حمله بزرگی به خط دفاعی فرانسه بر رود "موز" در منطقه سدان درعصر همان روز یا بامداد روز دیگر خود را آماده میکنند و شما خوب بموقع رسیدید»

سروان "ماسیس" درچند روز گذشته باتفاق سرانشگر "هنتزیدر" در مرز فرانسه و بلژیک مشغول گردهای اطلاعی بودند در آنجا دیده بودند که بلژیکیها کاملاً برای دفاع آماده نبودند و اهالی نیز بخطرناک بودن این وضع پی نبرده بودند از آنجمله شهردار "بویون" که از شهرستانهای کوچک بلژیک است، گفته بود «ما اینجا راحت هستیم، زیرا این دهستان مرکز جهانگردی کوچکی است و احتمال نمی‌رود آلمانها بدان آسیبی برسانند»

اتفاقاً این دهستان روز بعد دچار بمباران سختی شد و ظاهراً این بمباران برای

این منظور بود که اهالی بسوی مرز فرانسه فرار کنند و مانع پیشرفت عملیات نظامی فرانسه بشوند .

سروان مفصلا چگونگی احتمال هجوم آلمان را برای ما نقل نمود و سرانجام آنچه گفته بود کاملا صحت پیدا کرد از آنجمله اظهارداشت آلمانیها هواپیماهای خود را مانند توپخانه بکار میبرند .

بهر حال سخنرانی سروان برای ما بد نبود و بما اطمینان داد که آنچه بنویسیم بمرکز نظامی پاریس بایک ویژه ارسال میشود و از آنجا بزودی بلندن خواهد رسید بنا براین ماشینهای تحریر خود را در دست گرفته و با آب و تابی مقالاتی را جمع باو ضاع جنگ نوشتیم ولی بدبختانه مقالات ما بلندن نرسید مگر پس از پیشرفت لشکرهای آلمان و پس از عقب نشینی ارتش های دوم و نهم .

برای فرانسه شکست دومی در سدان پیش آمد و برای دفعه دوم بسمت «لوار» عقب نشینی کردند ولی این دفعه بک شخص سیاسی مانند «گامبتا» نبود که بفریاد فرانسه برسد .

باری در ۱۲ مد سروان «ماسیس» و افسران دیگر مرکز فرماندهی از پیشرفت خود کاملا اطمینان داشتند .

سروان میگفت ' ما کشتیهای خود را عقب میکشیم همچنانکه همیشه مقصود ما بود ولی در خط دفاعی عده خود از آلمانها جلو گیری میکنیم .

بنا بود سر لشکر « هنتزیگر » همان روز هنگام عصر و یا صبح روز بعد ما را ملاقات کند و مارا بنزدیکترین نقطه میدان جنگ ببرد ولی موفق نشدیم زیرا برای سر لشکر کار زیادی پیدا شد و سرانجام شنیدیم که خیال دارند مرکز فرماندهی را همان شب تغییر بدهند و همچنین شنیدیم که آلمانها در همان نقطه که سر لشکر « کوراپ » میخواست میدان وسیعی را تشکیل بدهند پیشرفت کرده اند .

باری سر لشکر « هنتزیگر » را سرانجام ندیدیم و تنها بخواندن فرمانهای روز مره او قناعت میکردیم ، سر لشکر در فرمان های خود بسر بزازان میگفت که : نباید بهیچوجه از جاهای خود در خط ماژینو عقب نشینی کند و باید از سرزمین مقدس

فرانسه دفاع کنند.

این فرمان از یک سرلشکر سربازان خود باعث دلگرمی بود، ولی شش هفته نگذشت که همین سرلشکر رئیس هیئت نمایندگان بود که برای امضاء شرایط صلح مامور شد با تفاق یک ستوان کارمند سرویس نگارش به «ووزیه» برگشتیم، آقای ستوان که خیال داشت تماشای یکی از هنر پیشگان نامی که قرار بود روز بعد در سدان نمایش بدهد برود از این بازگشت به «ووزیه» چندان خشنود نبود.

شب را در «ووزیه» بسر بردیم ولی از آمد و رفت کامیونها و تانکها از خط مقدم خوابمان نبرد.

«ووزیه» پراز فراریان بود که در خیابان ها و چهارراه ها خوابیده بودند. حتما در این اثناء لشکریان آلمان در چند میلی همانجا آمده و خطوط ارتباطی را بریده و برترس و رعب اهالی افزوده بودند.

فرانسه که در چند سال گذشته خیلی میکوشید بیگانگانی را که مورد بد گمانی واقع میشدند از میان ببرد اکنون دچار گروه زیادی از مرد و زن و بچه از ملل مختلف شده بود و اینها همه از خط مائینو عبور میکردند. شاید فرانسه چنین وضعی را پیشبینی کرده بود، ولی برای جلوگیری از فراریان در مرزهای بلژیک ولو کزامبورک هیچ اقدامی بعمل نیاورد، مگر وقتی که فرصت از دست رفته بود، البته لازم بود اگر چه بوسیله تهدید بتیر تفک هم که باشد آن فراریان را در دهستان های فرانسه جا دهند تا وقتیکه تدریجا با کامیون ها و راه آهن مرتبا آنها را بیرون ببرند.

اعضای مرکز فرماندهی لشکر دوم شبانگاه براه افتادند و بقدری بکار های خود مشغول بودند که ما را در «ووزیه» فراموش کردند در (ووزیه) سربازانی که از خط مقدم می آمدند ملتجی میشدیم و معلومات زیادی بدست آوردیم که هیچیک اسباب خشنودی ما نبود زیرا گفتند آلمانها خطوط دفاعی را در نقاط معینی بسر رود (موز) شکستند و این برای ما چندان خبر خوبی نبود زیرا این وضع ارتش متفقین را مجبور میکرد که در حبه متحرکی بجنگند در صورتی که خود را فقط برای یک جنگ دفاعی آماده کرده بودند برای اثبات درستی این خبرها وسیله نداشتیم و ناچار بودیم

بامید کسب اطلاعات از مرکز فرماندهی بانتظار بمانیم .

همهٔ سربازان از حملات هولناک هواپیماهای (دایوبمب) آلمانی شکایت می-کردند زیرا برای ایستادگی در مقابل چنین حمله ای تعلیماتی نگرفته بودند میگفتند حمله این هواپیماها از فراز سر آنها که یکچند گامی بیش بالاتر نبود بخودی خود برای ایجاد ترس و بیم کافی بود چه رسد باینکه بمب هم بریزند .

این سربازان هر دم می پرسیدند (هواپیماهای فرانسوی کجا هستند؟ زیرا همیشه فقط هواپیماهای آلمانی دیده میشد که در هوا چنان آمد و رفت میکردند که گوئی در خانه خود بودند .

سربازان خیلی خسته و کوفته بنظر میامدند در تمام صبح کرارا بمباران شده بود آلمانها میخواستند راه «ازن» و خط آهن آن را که برای فرستادن نیروی کمکی بکار میرفت خراب کنند .

همینکه برای خرید سیکار از مهمانخانه بیرون آمدم دیدم دو هواپیمای در نیه پیداشدند و ارار ارتفاع کمی بامسلسل های خود شلیک میکردند طولی نکشید من و گروه زیادی از مردم در خیابان خود را روی شکم انداختیم خوشبختانه بمب های آنها در خیابان بیرون شهر افتاد و توده های بزرگی از دودسیاه بلند شد .

پس از بازگشت هواپیماها من و یکی از همقطاران بتماشا رفتیم دیدیم بیک قافلهٔ نفت برداری نظامی بمب خورده بود که سخت از آن آتش بلند میشد در هر گوشه از راه در فاصله های دویست با سیصد متر گودالهای بزرگی از اثر افتادن بمب ایجاد شده بود در نزدیکی آن قافله حرارت آتش خیلی شدید بود و صدای ترکیدن فنشک مردم بلند میشد .

در یک کشتزار نزدیک افسری را کشته دیدیم و در کشتزار دیگری یک سرباز زخمی یاری میجست و بیدرنک برای او آمبولانس حاضر کردیم .

هواپیماهای آلمان دوباره و سه باره همان روز آمدند مردم من و رفیقم خود را در گودالی پنهان میکردیم ولی یکی از رفقای ما بسوی چراگاهی فرار میکرد و میگفت منظره گاوها که در موقع بمباران با کمال آرامی علف خود را میخورند برای

او موجب تسلیت می‌باشد .

بدیدن شهردار رفتم خیلی سراسیمه و نگران بود زیرا هر روز هزارها فراری بشهر پناه می‌آوردند تهیه خوراک و وسیله باربری برای آنها اورا خیلی در زحمت انداخته بود بهر حال مرا به بیمارستان نظامی که دخترش در آن پرستار بود برد فرار بان زخمی را یکی پس از دیگری باطاق عملیات داخل می‌کردند .

مرا بیک اتاق بزرگی پر از زندهای زخمی بردند اغلب آنها فرانسوی و اهل ( آردن ) بودند بابتی از آن زخمیها که تازه دستش را بریده بودند و تخته‌خوابش خون آلود بود سخن گفتم . در این اثناء در نزدیکی پنجره آن اطاق بمبی ترکید و درهای پنجره را نابود کرد چنان در زخمی‌ها تولید وحشت کرد که قابل وصف نیست بویژه وقتی که با ضعف و ناتوانی خود میخواستند از اطاق فرار کنند ، پزشکان با کمال زحمت آنها را آرام نمودند .

اگر فراریان سر جای خود می‌ایستادند ، پزشکان بهتر می‌توانستند از سربازان زخمی که از جنگ رود "موز" به ( ووزیه ) می‌آمدند پرستاری کنند همچنان هرگاه بیمارستان نظامی از زخمی پر میشد برای زخمیان دیگری که می‌آمدند در بیمارستانهای کشور جا پیدا میشد .

در خیابان زنان و پیر مردان هر دم از راه آمده می‌رسیدند که چکنم هر دفعه با آنها می‌گفتم سر جای خود بمانید بهتر است ولی از ترس بمباران نمی‌ماندند و همه بار و بنه خود را بر میداشتند و میرفتند بنابراین مهمانخانه که یکشب پیش در آن شام خوردیم بسته شد .

پیش از ظهر برای خرید کاغذ ماشین تحریر بمغازه نوشت افزار رفتم ، دکاندار پیرمردی که لباس سیاه و یخه آهار دار در بر داشت و کاملاً معنی کلمه " بورژوا " را داشت که در آن دکان بیست سال بسر برده و گوئی از انانیه نابت همان دکان شده بود و احتمال داشت تا بیست سال دیگر نیز بهمین وضع بماند ! طولی نکشید این پیرمرد نیز مختصر اسباب خود را در گاری یکچرخه گذاشته و از آنجا کوچ کرد .



عدهٔ عبارت از هشت زن انگلیسی در «ووزیه» بودند که با ارتش فرانسه ارتباط داشتند. وظیفه آنها راندن اتومبیل‌های بهداری و بردن بندگان دشمن بمرکز فرماندهی و فراریها و زخمی‌ها به بیمارستان بود.

میان عدهٔ خانمهای انگلیس «مس اسکوت» برای ما تعریف میکرد که يك روز پیش صاحبخانه او که خانمی بود رفت و کلید خانه را باو سپرد. «مس اسکوت» باو گفت که کلید را با خودش ببرد بهتر است زیرا احتمال نداشت آلمان‌ها به «ووزیه» برسند.

ولی خانم صاحبخانه نپذیرفت و گفت «درسال ۱۹۱۴ از خانه که بیرون رفتم کلید را با خودم بردم ولی وقتیکه برگشتم دیدم بجز کلید اثر دیگری از خانه برایم نمانده بود! بنا بر این کلید چندان ارزش ندارد»

تصور میکنم از جمله نقشه‌های جنگی آلمان این بود که وسائلی فراهم بیاورند که مردمان غیر نظامی همیشه در حرکت باشند.

وقتیکه روتردام بمباران شد میخواستند برای ترساندن فرمانده هلندی هر اندازه که ممکن باشد شهر را خراب کنند ولی در فرانسه بمبهای سبکتری بکار بردند که شعاع عمل آن کمتر بود و بیشتر نظر داشتند تولید وحشت در مردم کنند.

باری مهاجرت مردم نقش بزرگی در شش هفته جنگ بازی کرد شنیدیم که سراسر رود «موز» دست کم پلی بود و چون بر از فراری بود فرانسویها از نظر ترحم نخواستند آن را خراب و فراریان را سرنگون کنند. ولی پل‌های دیگر را یا از روی غفلت و یا بقصد خیانت کسی خراب نکرد.

در بعضی قسمتهای رود موز آلمانها تانکهای خود را بمنزله پل قرار داده و تانکهای دیگر را از روی آن عبور دادند و از اینجهت پیشرفت آنها خیلی سریع بود. هنگامیکه سخت‌ترین جنگها در گرفته بود آنها فقط در مسافت بیست و پنج

میل دور از ما از شنیدن اخبار صحیح محروم بودیم و بگانه وسیله جمع آوری اخبار همان فراریها و بعضی سربازان بودند بهر حال وقتیکه افسر اداره نگارشها آمد

خوشحال شدید وای تازه نداشت بجز اینکه اظهار کرد که جنگ بزرگ هنوز ادامه داشت و اوضاع چندان رضایتبخش نبود.

لشگرهای موتوریزه آلمان از رود موز عبور کردند تا آنها و ستوانهای زره پوش آنها بتندی پیش میآمدند. گمان میکنم حتی مرگ فرماندهی لشکر دوم نیز اطلاعات درستی از وقایعی که روی میداد نداشت.

شبانگاه مرگ فرماندهی بیک کاخ منتقل گردید که فقط یک تلفون داشت که در بدو امر برای آنها خیلی مشکل بود که با جایی اتصال پیدا کنند.

لشگر "کوراب" در سمت چپ ما در شرف تسلط خوردن بود و آلمانها از خطوط دفاعی که در پشت بلژیک واقع بود و آن را اشتباهات خط ماژینو نامیدند میگذشتند.

نظر باینکه ما طبعاً میخواستیم راجع به جنگ هر اطلاعاتی که ممکن بود بدست بیاوریم خواهش کردیم که همانطور که قرار شده بود ما را به مرگ فرماندهی ببرند.

ولی دیدیم برعکس قرار شده بود که هر قدر ممکن است ما را عقب ببرند تا کمتر ببینیم و کمتر بشنویم، ظاهراً ستوان نامبرده از ما بدش آمده بود که چرا با سربازانی که از میدان جنگ به «ووزیه» پناه آورده بودند برای کسب اطلاع سخن گفتیم. و امر کرد ما را به «وردن» که نزدیک مرگ فرماندهی جدید بود ببرند بنا بر این بازگشت به «کامبره» و گرفتن لباسهای خودمان که در اطاقهایی گذاشته بودیم که مأمورین نظامی آن را با اختیار ما گذاشته بودند دیگر میسر نبود. زیرا آلمانها سرعت زیادی بان سمت میآمدند.

بهر حال شب را در «وردن» بسر بردیم و صبحگاهان سروان «ماسیس» از مرگ فرماندهی رسید ستوان باو گفت که ما در «ووزیه» برای کسب اطلاع با سربازان سخن میگوییم، دیدم این نیز از ما بدش آمد و اظهار کرد که آن سربازان نمایندگان ارتش فرانسه نبودند، بنا بر این با اینکه خیلی اصرار کرد که بپاریس بر گردیم حاضر نشد برای ما یک اتومبیل تهیه کند زیرا تمام اتومبیلهای قسمت اداره نگارشها

طرف احتیاج ارتش واقع شده و برای هر لشکری هشت دستگاه اتومبیل معین شده بود ما سخت یا فشاری کردیم زیرا میل نداشتیم در موقعیکه میخواستیم بعنوان خبر گزارهای جنگ اثبات وجود کنیم و بمطبوعات فرانسه و انگلیس مقالاتی راجع بجنگ بنویسیم ما را بیاریس برگردانند .

بهر حال اصرار و الحاح ما فایده نداشت ، زیرا اگر هم اطلاعات خوبی بدست می آوردیم برای ارسال آن راهی نداشتیم مگر بتوسط مرکز فرماندهی زیرا هیچ ممکن نبود بدون موافقت مرکز فرماندهی هر کسی تلفون یا تلگراف کند . بنا بر این خواهی نخواهی قبول کردیم بیاریس برویم .

وقتیکه بیاریس رسیدیم دیدیم چندین روز بود که قطاره های راه آهن را باز داشته بودند اتومبیل نیز نتوانستیم بدست بیاوریم زیرا تمام اتومبیل هارا برای حمل و نقل فراریان و پناهندگان برده بودند بنا بر این چاره بجز این نبود که شب راهمان جا بسر بریم .

در آن شب حوادث خیلی مهمی دست نداد بجز اینکه قدری بمبارانی شد و همقطاران من «دیوید اسکوت» خبر گذار روزنامه «نیوز گرونگیل» را چتر باز پنداشته و او را موقتا دستگیر کردند .

باری روز بعد نزدیک ظهر ترن براه افتاد و پرازخمی و فراری بود . درواگون ما دونفر زخمی بودند که آنها را از بیمارستان «باز لودوک» بیرون کرده بودند و می خواستند بعد کمی از بقية السیف يك هنگی که در راه خود به میدان جنگ بمباران شده و تقریباً نیست و نابود شده بود در همان بیمارستان جای دهند .

سفر ما در ترن عوض مدت دو ساعت معمولی هیجده ساعت طول کشید . در راه بيك قطاری رسیدیم که از اثر خمپاره های شراينل و آتش بکلی سوخته و ویران بود . در آنجا صدای سوت خطر را شنیدیم و قطار ایستاد . يك ميل بالاتر هوايماهاخط آهن را بریده بودند . در طرف يکچند ثانیه صدای هوايما را بالای سر خود شنیدیم دفعتمأ شش بمب در کشتزاری موازی با راه آهن که چنددان دور از ما نبود تر کید . در آنجا یکبار دیگر دیدم چگونه مردم همینکه صدای بمب رامیشنوند

بی اختیار روی شکم میخوانند.

عده از سر بازان فرانسوی پهلوی من بودند ولی ظاهر اخودم روی شکم خوابیدم زیرا دو نفر سرباز فرانسوی یکی روی دیگری و هر دو خود را روی من انداختند. از یکسو خوشحال بودم که اگر خطری دست دهد پاره های بمب یا شراپنل اول به آن سربازانی که روی من در افتاده بودند میخورد و فدائی من میشوند! باری هوا پیمایها ناپدید شدند و آن دو سرباز هنوز روی من بودند و داشتم از سنگینی بار آن ها خفه میشدم!

همینکه خطر مرتفع شد زنها و بچه ها از ترن بیرون گریخته و بیک بیشه که یک مایل دور بود پناه بردند.

دو این گیر و دار سعی میکردیم مردم را آرام کنیم همقطار من خبر گزار روز نامه «دبلی اکسپرس» از یک مادر و بچه او توجه میکرد مادری که بچه خودش را کم کرده بود از من خواهش کرد بچه او را پیدا کنم از حسن اتفاق بچه را در یکی از کشتزارها یافتیم.

هر کس از بازگشت هواپیمایها اندیشناک بود که مبادا برگردند و ایستگاه را بمباران کنند. دیری نگذشت هواپیمایها برگشتند و پنج بمب فرو ریختند که در پنججاه قدمی لکوموتیو ترکید و تمام پنجره های ایستگاه را از میان برد ولی خوشبختانه غیر از سه جوجه مرغ که کشته شدند و خرگوشی که زخمی شد دیگر آسیبی بکسی نرسید. و همچنان از حسن اتفاق بترن و مسافرین زبانی نرسید. ولی ضرر عمده بخطوط تلفون رسید و بنا بر این ممکن نبود بدانیم که خطوط جلوی ما تا چه اندازه صدمه دیده بود.

بعد از ده دقیقه ترن برای آگاهی مسافرین خود که به بیشه ها پناه برده بودند ده سوت جگر خراش زد و در فاصله نیم ساعت براه افتاد ترن آهسته آهسته خود را بهمان جایی رسانید که راه آهن بریده شده بود در آنجا کارگران در کمال فعالیت مشغول کار بودند و در ظرف یکساعت خط را درست کردند.

در این مدت یکساعت مردم برای شلیک بچتر بازان خود را آماده مینمودند.

لباس رسمی ما بلباس چتربازان بی شباهت نبود. اگر در آن دم که کارگران مشغول اصلاح راه آهن بودند میدانستیم که دو نفر از همقطاران ما را در «کمپره» دستگیر کرده اند بیقین میفرسیدیم.

ذکر مختصری در باره لباس ما بیجا نیست. ما خبر گزاران جنگ هر گاه دسته میشدیم و از خیابانهای «شانزده لیزه» عصر یکشنبه ها عبور میکردیم برابر مردم بی تماشا نبود. زیرا اخلاق و خصائص فرانسویها کاملاً در لباسشان نمودار می گردید. ما خبر گزاران انگلیس سعی میکردیم خود را مانند افسران انگلیس نشان بدهیم و همچنان خبر گزاران امریکائی میخواستند خود را مانند افسران امریکائی نشان دهند. با اینکه هیچ رتبه نظامی نداشتیم ولی نزد خود چنین قرار گذارده بودیم که فقط بافسرانی سلام کنیم که رتبتشان از درجه سروان بالاتر بود. بر شانه های ما یا گونهای سبز بود با عبارت «خبر گزار جنگ» و گمان میکردیم بهمین وسیله فرانسویها هویت ما را تشخیص خواهند داد. در جلو کلاههای مانیز حرفی گذاشته بودیم که معنای آن «خبر گزار جنگ» بود.

هنگامیکه برای دفعه نخستین خبر گزاران در خیابانهای پاریس دیده شدند، روزنامه های فکاهی هفتگی فرانسه ما را «نیمه سرباز» خواندند و برعلاوه کلاههای ما مضامین فکاهی نوشتند که معنای بعضی از آن «مرغابی زنجیری بود» بود! نیم تنه های ما از حیث رنگ و برش طور دیگر بود. تکمه های ما چرمی و مانند تکمه های هنگ تفنگ دار یا اینکه باشکال مختلف دیگر بود. برش شلوار کاملاً بسته بسلیقه شخص بود. در قد و قامت ما اختلاف عجیبی بود چنانکه گمان ندارم هیچ ارتشی در دنیا ما را برای سربازی میپذیرفت.

باری منظره ما شکفت انگیز بود زیرا نه افسر بودیم و نه سرباز و از این جهت مورد بدگمانی گروهی از مردم واقع شدیم.

## یخشیش هشتدم - هیجان حدم می

مخاطرات و مشاهدات نامه نگارانی که به « کامبره » برگشتند شنیدنی است زیرا نشان میدهد که هیجان عمومی تا چه اندازه واگیر دارد.

گروه فراریان و پناهندگان که از راه خسته و کوفته شده بودند در اثر عبور یک هوایمای آلمانی و باشاعه داستانی که صرف برای ترسانیدن مردم بود، باندازه بیم و هراس در مردم پدید می آورد که حتی بخود مأمورین محل نیز سرایت میکرد. گاهی چنین شایعاتی نشر و سرعت برق در مردم اثر میکرد چنانچه اگر یک اتومبیل عادی و یا بازبری و یا اتومبیل بهداری دیده میشد مردم سراسیمه به آن اتومبیل می آویختند و میخواستند هر طور که باشد فرار کنند.

از جمله خبر گزارانی که در ۱۵ مه در « کامبره » ماندند یکی « پرسی فلیپ » خبر گزار « نیویورک تایمز » و دیگری « بتلر هنری » نماینده « اتحاد چایکران » و « موریس نوئل » خبر گزار روزنامه فرانسوی « فیکارو » بود.

افسر اداره نگارشهای ارتش به آن خبر گزاران گفت که در جای خود بمانند تا فردا بامداد که خودش برگردد و آنها را بخطوط مقدم جنک ببرد.

ولی شبانگاه اداره مرکز فرماندهی شنید که خطوط مقدم برخلاف میل آنها نزدیکتر آمده و بنا بر این تصمیم گرفتند هر چه زودتر از « کامبره » کوچ کنند. خبر گزاران که راحت خوابیده بودند از این بیش آمد ناگهانی اطلاع نداشتند در کامبره ماندند.

صبح افسر مذکور پیدا نشد و چون ظهر شد و نیامد خبر گزاران قدری اندیشناک شده و بمرکز نظامی برای تحقیق از سبب نیامدن او رفتند، دیدند چند افسری که در آنجا باقی مانده بودند از وجود آنها در « کامبره » اظهار تعجب میکنند و گفتند « مگر نمیدانید آلمانها به « کامبره » نزدیک شده اند و اداره فرماندهی عقب تر رفته است پس بیدرنگ با ترن حرکت کنید و بروید »

خبر گزاران نیز اسباب خود را جمع کرده و بایستگاه راه آهن رفتند. ایستگاه

پر از مردم فراری بود که منتظر قطاری بودند که بنا بود پس از یکساعت از آنجا حرکت کند .

خبرگزاران برای گذراندن وقت از ایستگاه بیرون رفتند و نیمساعت بیشتر طول نکشید که هواپیماهای آلمانی پیدا شدند و قسمت بزرگی از ایستگاه را خراب کردند، یکی از خبرگزاران بفکر ماشین تحریر و اسباب خود افتاد که در اطاق رئیس ایستگاه گذاشته بود . ولی همینکه رفت و در را باز کرد دید پهلوی ماشین تحریرش چند کشته افتاده است لذا از ماشین خود بکلی صرفنظر کرد .

ایستگاه چنان ویران شده بود که احتمال نمیرفت تا چندین روز دیگر قطاری از آنجا برآید با اینکه خیلی از گروه فراریان پناهگاههایی برای خود پیدا کردند با اینهمه عده هم از آنها در اثر بمباران کشته شدند .

سه نفر از خبرگزاران خواستند برای خود دو چرخه بخرند و از شهر بروند ولی هنوز با دو چرخه های خود از شهر بیرون نرفته بودند که هواپیما ها دوباره پیدا شدند و بمب ریختند. شدت انفجار بمب چرخ عقبی یکی از دو چرخه ها را سخت به هوا برآورد و سوار را بر دسته آن انداخت . خوشبختانه نه این و نه همقطاران او چندان صدمه ندیدند و پس از اصلاح آن دو چرخه همه خبرگزاران عازم پاریس شدند ، ولی بواسطه اختلاف در قوای دو چرخه سواری خبرگزاران ناچار بعد از یکروز از یکدیگر جدا شدند .

« فیلپ » خبرگزار « نیویورک تایمز » تصمیم گرفت با راه آهن پاریس برود . « فلیپ » اصلا اسکانلمندی و آدمی بلند بالا و قوی هیكل بنظر میآمد . لباس رسمی او مانند لباس چتربازان آلمانی در انظار مردم مینمود . بر قطاری که مسافرت میکرد بمب افتاد و مسافرین بیمناک شدند ، روزنامه ها و مرکز بیسیم فرانسه بمردم سفارش کرده بود که در جستجوی چتربازان باشند و در نتیجه اینگونه تبلیغات چهار سرباز فرانسوی و یک سروان « فیلپ » را دستگیر کردند و مردم باندازه به هیچان آمده بودند که هیچ عذری از فیلپ نپذیرفتند و حتی حاضر نبودند او را بنزدیکترین جا برای بازرسی لازم ببرند بلکه تصمیم داشتند هر چه زود تر کارش را بسازند .

فیلیپ بهروسیله که خواست خود را معرفی و ثابت کند که چهارده سال مقیم فرانسه بوده است فائده نبخشید. خط سرخ «لژیون دو نور» را که با خود داشت ارائه داد ولی مؤثر واقع نشد زیرا همه او را يك نفر چتر باز آلمانی تصور کرده بودند. سفارش نامه هائی را که از مرکز کل فرماندهی با تمبر های رسمی داشت نشان داد. این بیشتر برشک و شبهه آنها افزوده زیرا گفتند اکنون که کاغذ های زیاد دارد بیشتر مورد بدگمانی است.

بنا بر این کفش او را بیرون آورده و خوب بازرسی کردند همینکه چیزی که باعث ایجاد شبهه باشد نیافتند گفتند: ما بیخود تضییع وقت میکنیم. همانا بایست تا کارت را ساخته باشیم! او شخصی رولور خود را بلند کرد و گفت نخستین تیر را من بطرف او خالی میکنم! جمعی هم با آواز بلند موافقت کردند. در این اثناء عده از پاسدنان پیدا شدند و بسختی از میان گروه مرده گذشته و خود را بزندان رسانیدند و گفتند اوراقی که با او هست درست است ولی نمیتوانند با این همه هیچانی که در مرده ایجاد شده حیاة او را حفظ کنند و از این بابت عذر خواستند و باو گفتند بهر نحوی که خودش بهتر میدانند فرار کند!

فیلیپ از آنها تشکر کرد و با همراهی سه تن از پزشگان نظامی خود را از منظره خطر دور کرد.

داستانی نظیر همین نیز برای خبر گزار فرانسوی «نوئل» پیش آمد. نوئل با این که فرانسوی بود ولی بیشتر با آلمانها شباهت داشت. روزی سوار دو چرخه وارد یکی از دهکده های آرام فرانسه شد و برای نوشیدن نوشابه قدری ایستاد «نوئل» کر بود و نمیدانست پیش از ورود او همان دهکده بمباران شده است.

رفته رفته اهالی دهکده از پناهگاههای خود بیرون آمدند همینکه «نوئل» را دیدند او را آلمانی پنداشتمند. «نوئل» برای رفع بدگمانی به آواز بلند و بزبان فرانسه شروع به سخنرانی نمود و میخواست مانند «دانتون» پیشوای شورشیان در ایام انقلاب فرانسه گروهی از مردمان خشمگین را آرام کند ولی هر وقت برای نفس کشیدن «نوئل» لحظه میایستاد، زنها فریاد میکشیدند و میگفتند «روزنامه ها





دالادیه



بما گفته اند هر چتر بازی را که بینیم بکشیم !»

خبر دستگیری وی هر چه بیشتر در دهکده شایع میشد ازدحام مردم بیشتر میگردد با اینوضع « نوئل » نتوانست از خنده خودداری کند بویژه هنگامی که يك سرباز عرب از اهل الجزایر مشت خود را زیر دهانش تکان میداد و میگفت از لهجه تو دانستم که فرانسوی نیستی !

در این اثناء خبر دستگیری این چتر باز بگوش سایرین رسید و برای دستگیری وی آمدند و بیدرنك « نوئل » را بجای دیگر بردند و گروه مردم نیز بدنبال وی شتافتند گرمای هوا بیشتر بر حرارت مردم افزوده بود هیجان عمومی باندازه شدت کرده بود که حتی بهمه نیز اثر کرده بود چنانکه یکی از آنها از فرط هیجان مدارك « نوئل » را بچشمش نمیدید و نمیتوانست بخواند .

مأمورین مشغول بازرسی شدند مردم فریاد کنان قتل او را میخواستند نوئل از شدت گرما کفش خود را بیرون آورده و بدسته دو چرخه خود آویزان کرده بود و در کفش او يك قوسی گرد سفید که داروی ضد بدی گوارش بود پیدا شد .

از دیدن این قوطی مردم مجدداً فریاد کردند (اینك مواد منفجره ) ( نوئل ) فریاد زد ، (چرند نگوئید الان بشما ثابت میکنم که چنین نیست . ) کبریتی از جیب خود بیرون آورده ، ولی پیش از آنکه آنرا آتش بزند و بآن گرد سفید نزدیک کند مردم نگذاشتند کبریت را آتش زند و شهر را ویران کند .

در این گیرودار دهمدار دهکده که آدم متنفندی بود پیدا شد .

دهدار به برگها و مدارك (نوئل) رسیدگی کرد و آنرا درست یافت و بیدرنك او را مرخص کرد . ولی برای اینکه مردم بنوئل آسیبی نرسانند او را بنزدیکترین نقطه نظامی تحویل داد .

از همه بدتر اینکه هنگامیکه خبر گزاران جنك چند روز پیش وارد (کامبره) شده بودند و يك سرهنك از ما پذیرائی کرد و وسائل راحتی ما را فراهم ساخت و ضمناً يك اطاق و يك دستگاه تلفن و يك نفر ماشین نویس در اختیار ما گذاشت (نوئل) بهمراهی سرهنك بدیدن یکی از لشکرها رفته و با سرهنك بخوبی آشنائی پیدا کرد

و در اینجا همینکه شنید میخواستند او را نزدیک سرهنك ببرند خوشحال شد . اما وقتی سرهنك را ملاقات و باکمال شوق و حرارت باو سلام کرد تصور میکرد سرهنك هم آشنائی خواهد داد و دیگر کسی اسباب زحمت او نشود . ولی بدبختانه قضیه کاملاً بر عکس شد زیرا سرهنك که مبتلاً بفراموشی بود ، گفت نه « نوئل » را میشناسد و نه اوراق او را و بی تأمل بدستگیری او فرمان داد ، ولی روز بعد صبحگاهان « نوئل » را مرخص کردند .

باری این گونه هیجان های عمومی از طرف مردم در همه جا و در دهکده های فرانسه دیده میشد و سازمان های محلی مانند اداره های آتش نشانی و بهداری را مختل نموده بود همچنین بسیاری از خلبانان فرانسوی و انگلیسی و سربازان فرانسوی از این وضع صدمه خوردند .

البته نباید انکار کرد که در این اثناء چندین چتر باز فرود آمده و دستگیر شده بودند و مردم فرانسه در هیجان خود محقق بودند ، همچنانکه « رینو » در سخن رانی خود در مجلس سنا اظهار داشت :

« افکاهی را که در آموزشگاه راجع به تاکتیک جنك فرا گرفتیم - با افکار جدیدی مصادف شد ، سرچشمه این افکار تنها مسئله بکار بردن اسلحه های سنگین زره پوش بهمراهی هواپیما نیست بلکه ایجاد اغتشاش و هرج و مرج در پشت خطوط بوسیله حمله چتربازان نیز از تاکتیک های تازه جنك است .

« درباره اخبار دروغ و فرمان های دروغی که بوسیله تلفن بمأمورین کشوری مثلا بقصد تخلیه سریع داده می شود با شما سخن نمیگویم ، زیرا مجلس سنا میداند چیزی که از همه بیشتر در مارسوخ دارد یا کی قلب و فکر است و از اینرو ما باید در فکر جنك تازه باشیم که بدان روبرو شده ایم و تصمیم فوری بگیریم .

« دولت فعلاً تصمیماتی گرفته است که اقدامات نخستین آنرا میدانید « هیچ گونه عدم پیشرفتی را نمی توان تحمل کرد اقدام آسان ترین کیفری است « برای هر گناهی که برضد منافع حیاتی کشور باشد . در موقعیکه سر بازان ماجان میدهند نباید باخائنین و مفسدین و بزذلان سهل انکاری گردد وقت استفاده های



یل رینو



مادی نیست بگذارید در مقابل بدبختیهای کشور قیام کنیم».

سخنرانی بالارا «رینو» در تاریخ ۲۱ مه یعنی پیش از ورود آلمان به خاک فرانسه ایراد کرد. در تمام این مدت گذاشتند فراریان و جاسوس های دشمن وارد خاک فرانسه شوند. و برای حل این مشکل نیز هیچگونه تصمیمی نگرفتند بسیاری از مأمورین فرانسه بواسطه نداشتن دستوری از حکومت مرکزی بلا تکلیف بودند. و هر گاه بحرانی دست میداد مردم خود مجری قانون میشدند و این بیشتر بر هرج و مرج عمومی میافزود.

هر شهری و هر دهکده میخواست پاسخ این پرسشها را بداند: «آیا از فراریان باید جلو گیری کنند و یا آنکه آنها را کمک نمایند و اگر هر آینه باید به آنها کمک کرد آیا بچه وسیله؟ اگر باید بفراریان کمک کرد چگونه خوار بار به آنها برسانند؟ آیا تکلیف اهالی شهرستانها و دهستانها این بود که بجای خود باقی بمانند و یا آنکه بمهاجرین پیوسته و در نقاط دور تری در سمت جنوب و یا غرب کشور رفته بر زحمات مأمورین بیافزایند؟» حقیقت قضیه اینست که این يك مسئله ملی بود که میبایستی یا دولت مرکزی و یا ستاد ارتش آن را حل کند.

بعضی از مأمورین همینکه دیدند خطوط ارتباط با پاریس بریده شده بیدرنک سوار اتومبیل شده و برای دانستن علت قضیه آهنگ پاریس نمودند بواسطه ازدحام گروه مردم در راهها خیلی از آن مأمورین نتوانستند بمحل های مأموریت خود برگردند و از این رو مردم خود تکلیف خود را معین میکردند. بعضی از این مأمورین نیز از ساعت حرکت از محل مأموریت خود اصلا قصد بازگشتن نداشتند زیرا می دانستند که آلمان ها نزدیک میشوند.

منلی است معروف «بس از حدوث واقعه فهمیدن آن آسان میگردد».

ولی وظیفه هر کس است که اینگونه حوادث را پیش بینی کند و در صدد جلو گیری از آن بر آید.

نخست آنکه نمیبایستی بفراریان هلندی و بلژیکی و لوکزامبورگی به خاک فرانسه راه بدهند.

دوم آنکه پس از تاریخ ۱۰ مه که آلمان وارد خاک هلند و بلژیک شدن می بایستی بگذارند هیچ فرانسوی بدون اجازه ویژه از جای خود حرکت نکند . سوم آنکه لازم بود مردم حالی کنند که با تخلیه دهکده ها بیشتر عملیات آلمانها کمک می کنند بلکه باید مراقب چتر بازان باشند و از کارهای آنها جلوگیری کنند و هرگاه موتو سیکلت و یا اتو بمیل آلمانی می بینند میخ و شیشه در راه آنها بیاندازند .

برای انجام تمام این عملیات فرانسویها می بایستی بیش از این مراقب باشند . بکمانم اگر مأمورین محل حاضر بودند و آنها را بتهیه وسائل دفاعی تشویق میکردند مردم با کمال رغبت بکار میپرداختند .

در پشت خطوط مقدمه هر جا که رفتم روحیه فرانسویها را خیلی خوب دیدم زیرا آنها حاضر بودند از خانه ها و خیابانها و دهستانهای خود دفاع کنند ولی همینکه از خانه های خود بیرون رفتند و سرگردان بسمت جنوب روان شدند و غالباً از خانواده های خود نیز جدا شده بودند دل از همه چیز برکنده بودند و بزودی هراسان میگرددیدند .

از یکسوم میتوان گفت که مردمان بی سلاح در مقابل لشکرهای موتوریزه کاری از دستشان ساخته نبود این سخن درست است ولی با اینهمه بسیار کار اقلانه ای بود هر گاه که در موقع ورود ارتش آلمان مردم داخل خانه های خود میماندند زیرا مسلم بود در خانه های خود سالم تر میبودند ولی در کوچه ها و خیابانها در معرض شلیک مسلسل و بمب قرار گرفته و با آنکه بدست سربازان موتوریزه دستگیر میشدند . این سربازان برای سرعت پیشرفت برق آسای خود بهر چیزی که سر راهشان واقع میشد ابقا نمیگرددند بعلاوه این سربازان وقت آن را نداشتند که در هر دهکده بایستند و خانه ها را جستجو کنند .

برای جلوگیری از دسته های کوچک موتو سیکلت سوار و یا قطع خط سیر آنها هنگامی که میخواستند در منتهای سرعت نقاط « لشکرکشی » مهمی را بگیرند و یا خطوط ارتباطی را ببرند ، ممکن بود اهل شهر خیلی کمک کنند .

این موتو سیکلت سواران یک روز یا دو روز ، زودتر از ورود قسمت عمده





ژنرال کاملن



ارتش خود، وارد دهکده های خالی فرانسه میشدند. از آن جمله گروهی از سربازان فرانسوی که در گوشه بیشه نشسته بودند دیدند يك نفر موتو سیکلت سوار بتندی شصت میل در ساعت بسوی آن هاهمی آید نزدیک آن ها که رسید حرکت را آهسته کرد و بعد ایستاد و از آنها راه «سنت آدرس» را پرسید و چون آلمانی بنظر می آمد سربازان فرانسوی فوراً او را دستگیر کردند دیدند با خود دستور هائی دارد که در همان روز و در ساعت معینی در «سنت آدرس» باشد. يك پاسبان موتو سیکلت سوار در میان شهر «ریتل» کد هنوز دست فرانسویان بود وارد شد یکجفت دستکش سفید و چوب سفیدی برای اشاره بوسائط باربری با خود داشت و همچنین دستور داشت که به «ریتل» خود را برساند و آنجا وسائط باربری را اداره کند!

ایشکونه مهاجمین در کمال تهور در راههای فرانسه حرکت میگردند و گوئی در کشور خود بودند، بی آنکه برای جستجوی فرانسویان بایستند. پس از عبور قسمت عمده سربازان موتوریزه و پیش از ورود پیاده نظام، مأمورین در هر دهکده میتوانند داوطلبان را برای خرابکاری در پشت خطوط آلمان دعوت کنند، همچنانکه آلمان ها در پشت خطوط فرانسه مینمودند. خطر جنگیدن با دشمن بدین وسیله بیشتر از آن خطر نبود که مردم فرار کنند و آخر دست دشمن بیافتند.

رینو سخنرانی خود را در موضوع فرانسه در خطر است باین عبارت بیابان رسانید: این دو ملت بزرگ «یعنی انگلیس و فرانسه» و این دو کشور را نمیتوان شکست داد فرانسه نخواهد مرد، و اما اگر بمن بگویند که تنها يك معجزه می تواند فرانسه را نجات دهد یاسخ خواهم داده بمعجزه ایمان دارم زیرا بفرانسه ایمان دارم نجات فرانسه بدون معجزه امکان داشت حتی تا ۲۱ مه با اندیشه صاف و تصمیمات دلیرانه حکومت نجات فرانسه ممکن بود.

ولی با این عبارات روشن رینو مردمان نفع پرست بنفوذ خود باقی مانده بودند که با گروه آشتیجویان همدست شده ورفته رفته مقام «رینو» را متزلزل نمودند و بیش

بردند. جز برای نجات پول خود در بانکها و کارخانه ها و خانها و زندگانی خانواده‌های خود حکومت را بدرخواست شرایط صلح قانع کردند.

شرایط صلح عوامل زیادی داشت و یکی از عوامل عمده آن هرج و مرجی بود که گروه فراریان پدید آورده بودند نخستین فرمان جلوگیری از فراریان برای باز گذاشتن راهها و دستگیری آنها از طرف مأمورین نظامی در صورت تخلف فقط در ۱۶ ژوئن صادر شد یعنی چند روز پیش از درخواست شرایط صلح از آلمان و کاملاً يك ماه پس از شکست در کرانه رود " موز " بدیهی است که این دستور خیلی دیر صادر شده بود.

فراریان پس از مهاجرت از خاک فرانسه و صرف تمام خواربار و نفتی که در راه بود سرانجام اوقیانوس اطلس جلو آنها را گرفته و در کمال فقر و فاقه دور حکومت " بور دو " گرد آمدند.

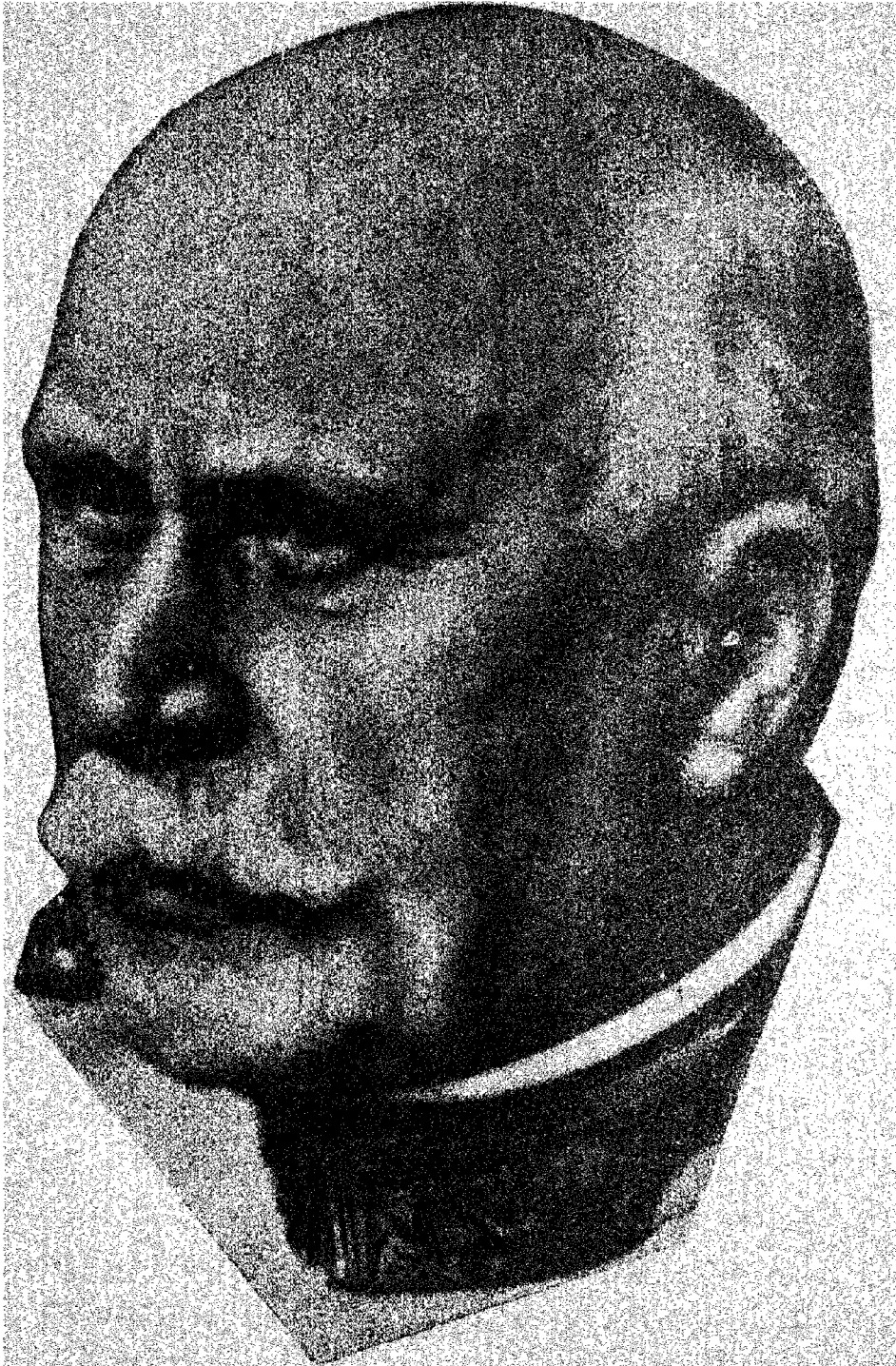
شنیدم و قتی که یکی از سفراء در آخرین ایام حکومت " بور دو " بدیدن مارشال " پتن " رفت و از وی درخواست کرد که اگر لازم باشد جنک را در افریقا ادامه دهد. مارشال هیچ چیز بفکرش نیامد مگر فراریان و گفت نمیتوانیم هیچ کاری بکنیم زیرا این هزارها مردم جایی ندارند بروند.

### بخش نهم - جنک رو رخنانه ها

سیر حوادث سرعت انجام میگرفت. در ۱۴ مه فرمانده کل ارتش هلند فرمان داد که لشکریان هاند از جنک دست نگاه دارند ولی در ( زبلند ) جنک چند روزی بیشتر ادامه داشت.

لشکرهای موتوریزه آلمان بسمت رود ( موز ) در بلژیک و کانال ( آلپیر ) سرعت پیش میامدند و از منطقه ( سدان ) وارد خاک فرانسه شدند بخطوط دفاعی فرانسه نیز راه یافتند.

در ۱۶ مه نیروی موتوریزه آلمان از رود ( موز ) عبور کرده و از يك جزء ضعیف خط ماژینو گذشت.



مارشال پتن که در روزهای بهران آمیز فرانسه معاونت پلرینو را در کابینه قبول کرده و در ۱۷ ماه ژوئن نیز کابینه جدید فرانسه را تشکیل داده و ۸ روز بعد با آلمانها صلح کرد



در ۱۷ مه آلمانها وارد بروکسل شدند. نیروی اعزامی انگلیس با لشکر نهم فرانسه و نیروی بلژیک شروع بعقب نشینی کردند. ژنرال گاملن فرمانی صادر کرده بود باین مضمون ( با فتح کنید یا بمیرید ). وای رخنه ای که آلمان میان رود ( سامبر ) و ( سدان ) ایجاد کرد ، رفته رفته وسعت پیدا میکرد ، يك هفته پس از پیشرفت آلمان بر رود ( موز ) بلژیک سر انجام خود را بچشم دید .

رینو نخست وزیر فرانسه در مجلس سنا چنین اظهار داشت :

« میدانید دژهایی را که از کشور نگهبانی میکنند میتوان بدو قسمت تقسیم کرد یکی خط ماژینو از ( باسل ) تا ( لونگوی ) برمرز ( لوکزامبورگ ) و دیگری خط دژهای سبکتر از ( لونگوی ) تا دریا .

» پس از تسخیر هلند و بلژیک و لوکزامبورگ جناح چپ ارتش فرانسه از سمت دژهای واقع در میان ( سدان ) و دریا پیش آمد . و در ( سدان ) دور زده و وارد بلژیک شد و این همان خطی است که از ( سدان ) تا آنورس امتداد دارد که دنباله آن تا ( بوالودوک ) در هلند نیز میرسد .

» در مقابل این وضع دشمن چه اقدامی کرد و چه چیزی را پیش بینی نموده بود ؟

بمحور ارتش فرانسه که در پشت رود ( موز ) و در میان ( سدان ) و ( نامور ) قرار داشت حمله سختی کرد . . . محور ارتش فرانسه را شکست و در جبهه ما بوسعت ۶۰ میل راهی برای آلمان باز شد .

اخبار این پیش آمد بزودی در پاریس نشر گردید و بسیاری از توانگران فرار را بر قرار ترجیح دادند . در هیئت دولت و در مقام فرماندهی کل نیز تغییراتی دست داد که چنان مینمود سیر جنگ چندان رضایت بخش نیست .

در ۱۸ مه رینو وزارت دفاع ملی را از دالادیه گرفت . دالادیه وزیر خارجه شده و سپس بکلی از کار افتاد . و مارشال پتن نایب رئیس جمهور شد . روز بعد ژنرال ویگان که فرمانده کل نیروی فرانسه در خاور نزدیک بود ، بجای ژنرال گاملن فرمانده

کل نیروی متفقین گردید. تا آنموقع نیز آلمانیها خطوط دفاعی رودخانه های « واز » و « سامبر » را درهم شکسته بودند « له کاتو » و « سان کوینتین » را تصرف نموده و بعبارت دیگر در ظرف چهار روز آلمانها ۷۵ میل نزدیک تر آمده بودند و از بدان سمت شمال باختری را پیش گرفته و لشکرهای ارتش نهم فرانسه را از نیروی اعزامی انگلیس که در شمال بود، ناشانزده لشکر از بهترین لشکرهای فرانسه را از هم جدا کرده بودند.

قسمت بزرگی از لشکرهای موتوریزه آلمان بقصد درهم شلستن نیروهای متفقین بسمت شمال دور زد. و در ۲۶ مه « بولون » و « کاله » را از فرانسه گرفتند با تسلیم شدن ارتش بلژیک نیروهای متفقین در شمال دچار ورطه سختی شدند و ناچار بودند سخت بجنگند و از راه باریکی بسمت « دنکرک » عقب نشینی کنند.

در ایام این بحران فرانسویها یک خط دفاعی بررود « سو » و « این » تشکیل دادند که تقریباً از دریای مانش شروع میشد و از شهرهای « آبیویل » ( آمین )، ( پرون ) و ( هام )، رو بسمت خاور جنوبی میگذاشت. واز آنجا از رودهای ( ابلیت ) و ( واز ) در نزدیکی ( نوفچاتل ) و ( ریتل ) و ( آتینی ) عبور نموده و در سمت خاور بر ( کانال ) ( آردن ) ممتد گردید و بخط عمده مائرینو در ( مونتمیدی ) و ( لونگوی ) متصل میشد.

• در پایان ماه مه بدیدن یک لشکر موتوریزه فرانسوی که از یک لشکر آلمانی جلوگیری کرده بود به ( این ) در خاور ( آتینی ) رفته فرمانده آن ژنرال ( بویون ) بود که ذاتاً آدمی خاطر جمع بود و بهمین جهت در چنین بحرانی اجازه داد خبر- گزاران جنگ لشکر او را دیدن کنند. با اینهمه این افسر ارشد چندان باوضاع نیکبین نبود. و هرگاه سانسور اجازه نشر اخبار امید بخشی که از یک فرمانده نیکبینی بدست آمده بود میداد بدیهی است که در روزنامه های دنیا تولید شبه نموده و نتیجه معکوس داشت.

هنکامیکه فرانسه نیازمند بامریکا برای هواییمما بود و سربازهای موتوریزه و توپخانه لازم داشت که هرچه زودتر از انگلستان برسند لازم بود بگذازند مردم کشور های مختلف حقیقت اوضاع را بدانند.





ژنرال ویگان در دفتر کار خود هنگام صدور دستورهای لازم



من پس از ملاقات ژنرال « بویسون » در طی مقاله که بلندن فرستادم نوشتم با اینکه ژنرال « بویسون » قسمت کوچکی از خط دفاعی را بررود « این » در دست دارد، ولی بررود « سوم » در باختر اوضاع چندان رضایتبخش نیست.

لشکر « زرهدار » که نیروی فرانسه در کرانه رود « این » از پیشرفت آب جلو گیری کرده بود، میخواست از نقاط ضعف خطوط دفاعی پیشروی کند و چون از پیشرفت آن جلو گیری شد بسمت باختر و رو به « سوم » شتافت ولی گزارشهای عمومی من در این باب سانسور شد و در نتیجه تمام روزنامه های عصر لندن مضمون اخباری را که داده بودم بطوری نشر داده بودند که گوئی تانکهای فرانسه بهتر از تانکهای آلمان بوده و اوضاع جنگ را کاملاً رضایت بخش جلوه داده بودند.

خبری که در اول ژوئن در روزنامه تایمز منتشر گردید بدین مضمون بود « خبر گزار ویژه رویتر از لشکر موتوریزه فرانسوی که از حمله سخت یکی از لشکرهای « یانزر » آلمان در جنگهایی که تانکها در آن زود و خورد میگردند و در سمت جنوب سدان از پیشرفت آلمان جلو گیری کرده بود دیدن نموده وی نقل میکنند که افسران و سربازان نزدیک تانکهای خود و در زمینهای پوشیده در اثر جنگ سختی که دو هفته امتداد داشت اینک استراحت کرده اند و خبر های وی حاکی است جنگ صورت نبردهای خمدقی را بخود گرفته و در هر لحظه که باشد پس از یک حمله آلمان این هنکهای موتوریزه بکمک و یاری پیاده نظام خواهند شتافت.

« پس از چهارده روز یک لشکر « یانزر » را بر گرداندیم، و با اینکه کرارا از طرف آلمان ها حمله عمومی شده یگانه لشکر پیاده نظام ما از دوشکر پیاده نظام آلمانی جلو گیری کرد فرمانده لشکر اظهار داشته از وقتیکه باین نقطه رسیده ایم یک وجب از خاک خود را از دست نداده ایم.

« افسران و سربازانی که در این جنگ شرکت کرده اند میگویند هنگامیکه ستونهای موتوریزه آلمان برای نخستین بار در اواسط ماه مه از « آردین » گذشته فرمانده لشکر امر شد که ارتش موتوریزه خود را برای جلو گیری از پیشرفت آنها بسمت جنوب باختر سوق نماید همینکه لشکر بان آلمان با تانکهای سنگین که

تانکهای سبکتری آنها را بدرقه میکرد فرار سیدند با کمک پیاده نظام و نیروی هوایی که پشتیبانی از پیاده نظام مینمود، روبرو شدند و پیکار سختی در گرفت.

« فرمانده لشکر اظهار میداشت این يك نوع جنك تازه ای است که با تانك صورت میگیرد و مانند نبرد های نیروی دریایی با نیروی هوایی میباشد تانکهای ما با تانکهای آلمانی روبرو شده و سعی داشتند بجناح آنها حمله کنند و از مسافت کمی خمپاره های خود را بر آنها میانداختند.

این پیکار در ظرف چند دقیقه بیابان رسید تانکها از يك چنین مسافت نزدیکی تاب مقاومت خمپاره را نداشتند. بنابراین عقب نشینی کردند.

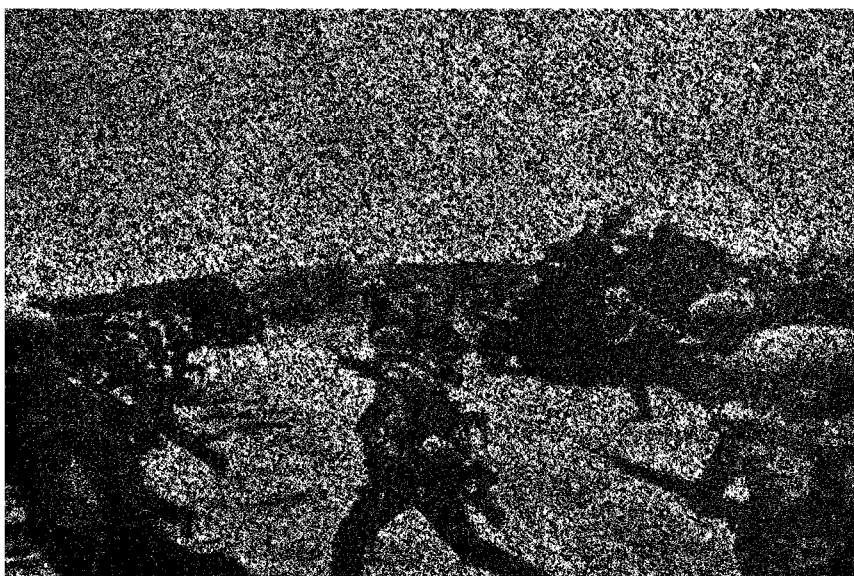
« يك سروان جوانی فرزند يك سراسر معروف که دوازده تانك دشمن را در ظرف دوازده دقیقه خراب کرده بود اظهار میداشت.

« همینکه شنیدم آلمانها بقصد حمله حرکت کرده اند، با تانکهای سنگین خود برای همکاری با آنها شتافتیم، من از دیگران جدا افتادم و یکباره همینکه بفراز تپه رسیدم دیدم در راه دوازده تانك دشمن روبه تپه در حرکتند. وضع زمین مانع از مانور جنگی آنها بود بنا بر این يك راست بر آنها تاختیم و در این پیکار پیروز گشتیم.

• حقیقت قضیه این بود که من از فرمانده لشکر پرسیده بودم اگر آلمانها بر-رود «سوم» و «این» پیشرفت کنند خط تازه ویگان کدام خواهد بود. فرمانده لشکر جواب این سؤال را نداد.

زیرا نمیخواست منکر چیز های محتمل الوقوع بشود و همینقدر گفت: این جنگ جنگ ماشینی است ما تنها با ماشین میتوانیم دشمن را شکست بدهیم، و گرنه سربازان ما نیز مانند سربازان آلمانی شجاعند ولی فقط نیروی ماشین جنگ را خواهد برد. این گفته را فقط نیروی ماشین جنگ را خواهد برد. لازم بود همه بگویند ستاد ارتش فرانسه میبایستی بیست سال پیش اینرا بداند:

ولی توجهی بدین موضوع نشد مگر پس از شکست بر رود «موز» با اینهمه لازم بود که همه دنیا بفهماند که اگر نیروی موتوریزه نداشته باشیم شکست خواهیم خورد



يك منظره از پیشروی واحدهای پیاده در پناه ارا به های جنگی و نیروی هوایی



- ۶۳ -

« اگر بوسیله روزنامه ها و بی سیم این حقیقت را نشر میدادند ، و حتی هنگامیکه بررود « سوم » و « این » موضع را گرفته بودند در اینخصوص شروع بمبلغیات جدی میکردند ، باز هم هنوز خیلی دیر نشده بود .

همه میدانستند که فرانسویها باندازه کافی هواپیما و تانک ندارند و نیروی اعزامی انگلیس تازه میخواست دردنگرک پیاده شود و تاوقتیکه انگلستان میخواست سرباز و اتومبیل های بیشتری بکمک فرانسه بفرستد مدتی وقت لازم داشت در این صورت تکلیف چه بود ؟

سراشکر بویسون از اوضاع بخوبی باخبر بود ، و نهایت کوشش خود را برای پیشرفت نظریه خود بکار میبرد و چون ذاتا استعداد فرماندهی داشت از اینجهت مانند هر فرمانده خوبی باوضاع نیک بین بود .

این سراشکر فرماید یکی از بهترین واحدهای ارتش فرانسه که « شاسور » باشد بود و از آنجا او را بفرماندهی یک لشکر موتوریزه منتقل کردند . ولی باوجود این لشکر سابق او همچنان تحت فرمانش بود و همین لشکر بود که در جلو دو لشکر پیاده نظام آلمانی ایستادگی کرد .

سراشکر گفت : « شبهی بی در پی آلمانها بخطوط دفاعی ما در سراسر رود « این » رخنه کرده حمله میکنند . ولی من بلاشکر « شاسور » تحت فرماندهی خود دستور داد ام پایداری کنند و سو گند یاد کرد که این لشکر خوب ایستادگی میکنند . و میگفت - « صبحگاهان با چند تانک حمله متقابل نموده آلمانها را عقب مینشانیم ، سربازان من هنوز با برجا و در مراکز خود هستند .

« پیاده نظام آلمان کرارا حمله کرده ، دچار تلفات شده است ، ولی این حملات متقابل چندان ارزشی ندارد که در باره آن چیزی نوشته شود ، لشکر موتو ریزه که ما بآن رو برو شدیم ، بسیار نیرومند بود . زیرا از واحدهای خوب آلمانی تشکیل شده خیلی خوب جنگیدند .

« ما با این لشکر با موفقیت جنگیدیم ، اینها روش تازه را در جنگ بکار می - برند که آن عبارت از بکار بردن تانک است و نه تنها برای کمک پیاده نظام آنها را بکار

میرند بلکه از آنها دسته هائی تشکیل میدهند و پیشا پیش ارتش حرکت کرده و تا قلب سپاه دشمن هر اندازه که عمیق تر ممکن باشد پیشروی میکنند .

« تانکهای بزرگ آلمانی بسنگینی تانک های فرانسه است و هر يك از آنها سی تن وزن دارد . ولی آلمانها پوشش را فدای سرعت نموده اند .

یعنی تانکهای بکار میبرند گرچه زره آن چندان ضخیم نیست ولی سرعت آن زیاد است بنا بر این وقتی یکی از تانکهای آن را بدام میانداختیم کلمه توپهای ما از زره آن عبور کرده بزودی آنرا از کار میانداخت . و بهمین وسیله بود که سروان « پیلوت » توانست دوازده تانک را از کار بیاندازد .

« باری بر اثر خرابی تانکهای آلمان بود که دشمن از هجوم بر « ریمس » و « پاریس » صرف نظر کرد .

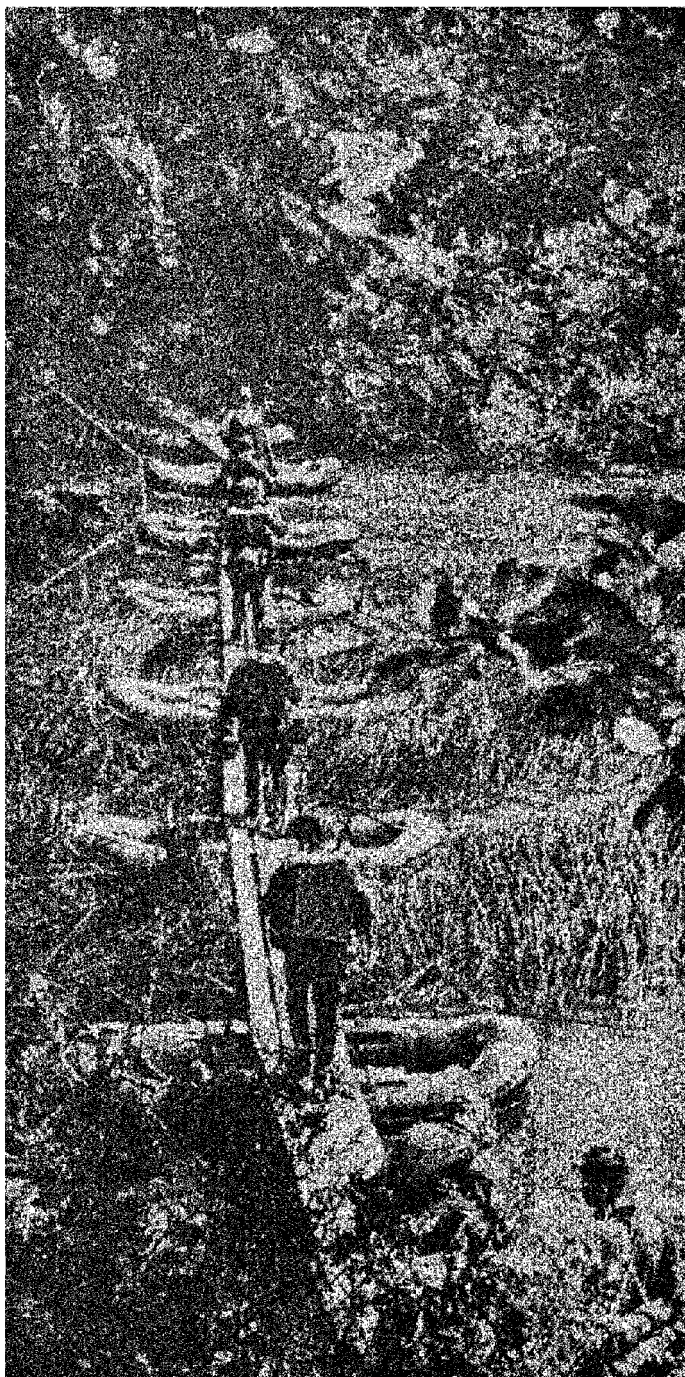
سرلشگر دو باره دنباله سخن را گرفت و گفت : « در جنگ از چیز های فوق العاده این است که روزی چندین پیک از راه میرسند و در باره پیشرفت آلمانها داستان های شگرفی برای ما نقل میکنند .

مثلا اگر پاسبانان ببینند يك نفر آلمانی نزدیک میاید تصور میکنند يك گروهان کامل دنبال او در حرکت است . من پیوسته این اشتباه را با آنها گوشزد میکنم و غالباً می بینند که اشتباه کرده اند . نباید حکایاتی را که از میدان جنگ نقل می شود باور کرد . « گاه اوقات در فکر میشدم که آیا فرماندهان دیگر فرانسوی نیز با گزارش هائیکه در میدان جنگ با آنها میدهند چه احوالی دارند زیرا من میدانستم که بعضی از آنها در اثر بمباران خطوط ارتباطی از قسمت عمده سربازان خود منفصل شده و ارتباط بالشکر های دیگر را از دست داده اند .

سرلشکر بویسون بسخن ادامه داده گفت : فرانسویها باین نوع جنگ تازه موتوریزه رفته رفته عادت میکنند حمله های هوائی آلمان بویژه در موقع پیشرفت بر « موز » آنها را غافلگیر کرد .

و حتی لشکریان من نیز هنگامیکه بمب افکنهای آلمانی پدید گردیدند . در ابتدا سراسیمه شدند . زیرا بمب افکنها نخست در هوا دور زده و سپس یکی از آنها





دردزیر آتش شدید توپخانه فرانسه سربازهای استحکامات آلمان موفق شدند در مدت بسیار کمی دو بل روی رود خانه ( اسن ) با قایق های ( کاتوچوکی ) بسته و مهمات و لوازم رزم را بآنطرف رود خانه انتقال دهند



یا بلندی چند پا برفراز سرسربازها یائین آمده و بمبهای خود را فرو میریزد و سپس اوج گرفته به بخش خود که دربروازند ملحق میگردد و همینطور غالباً هواپیماها تا مدت نیم ساعت این روش را ادامه میدهند. حتی هنگامیکه بمب های خود را تمام میکنند پی درپی برای تولید هراس تا نزدیک سربازان پرواز میکنند.

« ولی نظر باینکه این ترتیب برای آنها گران تمام شد رفته رفته از آن صرف نظر نموده اند. سربازان « شاسور » من با تفنگهای خود کار بیست هواپیما را در این ده روز اخیر فرود آوردند زیرا سربازان همینکه دانستند پایداری امکان پذیر است بی آنکه اهمیتی بباران مسلسل هواپیما یا بمبهای آن بدهند، آغاز شلیک نموده و هواپیماهای دشمن را یکی پس از دیگری فرود آوردند :

از سر لشکر بویسون پرسیدم : چگونه از سرباز های موتوریزه با سرعتی که بیش میآیند جلوگیری شده و چرا قطع ستون های لشکر آنان میسر نگردید ؟  
خلاصه پاسخ سرلشکر از این قرار بود .

« ستونهای لشگری دشمن کراً قطع شد. ولی از الحاق عده زیادی سربازان بستونهای مذکور جلوگیری نمیگردد، همان تانکها و اتومبیلهای زره پوش که ساعتی ۲۰ میل سرعت سیر داشتند بیش از آنکه از کار بیافزند خرابکاری های خود را کرده بودند بنابراین مسئله عمده جلوگیری از پیشرفت همه لشکر بود .

« در سال ۱۹۱۷ متفقین دچار همین قضیه شدند دیدند که در میدان جنگ جلوگیری از يك لشکر پس از دیگری فائده ندارد بنا بر این مسئله تاسیس يك خط دفاعی در پشت میدان بمیان آمد و يك خط دفاعی بر رود « مارن » درست شد و دیده وران مشغول جنگ شدند .

برای تشکیل این خط و آوردن سرباز و توپ و فشنگ و خوار و بار و کندن خندق و ایجاد مراکز دفاعی ، دست کم هشت روز وقت لازم بود »

« در سال ۱۹۱۷ آلمانها نیروی موتوریزه کم داشتند و از اینجهت سرعت سیر آنها تقریباً از سرعت سیر پیاده نظام بیشتر نبود ، در ظرف يك روز از ۵ میل تا ۱۰ میل راه را مییمودند ولی در این جنگ سربازان موتوریزه آلمانها روزی تقریباً ۱۸ میل طی مسافت میکردند و جنگهای سخت خطوط پشت جبهه نمیگذاشت که از این اندازه بیشتر سیر کنند.

مسافت میان پاریس و سدان ۱۲۰ میل است و از روی سرعت ۱۸ میل در روز، در ظرف يك هفته این مسافت طی شد، همچنین شهر « والنسین » که نزدیک بمرز فرانسه و بلژیک واقع است، فقط ۹۰ میل دور میباشد و تا بولون پنج روز راه است و همچنین مسافت میان « والنسین » تا « آمدن » بررود « سوم » فقط ۷۰ میل یا چهار روز راه است.

خوشبختانه آلمان ها ناچار بودند از چهار رود خانه « موز »، « اواز »، « سامبر » و « آنکر » عبور کنند. بنابر این جنگ عبارت از نبرد رودخانه هابود. « زیرا در کشور های غیر کوهستانی برای تانکها دشوار ترین موانع رود - خانه است.

« خطوط دفاعی در مقابل حمله های موتوریزه باید قویتر و عمیقتر باشد، تا در مقابل هجوم پیاپی نظام، و از این جهت ایجاد آن خطوط بیشتر وقت و دقت لازم دارد و ای متفکین آنقدر مجال نکردند که نخست بر رود « اواز » و سپس بر رود « سوم » دست و پای خود را جمع کنند.

بعلاوه در این جنگ متفکین میبایستی سرباز و توپ و خوار بار زود تر از مدتی که در جنگ گذشته لازم بود برسانند اما فراریان و مهاجرین راهها و خطوط آهن را اشغال میکردند و بمباران پی در پی نیز خطوط مذکور را خراب میکرد.

« تمام زحمات ما بواسطه نداشتن هواپیما و تانک است. »

در سراسر جبهه جنگ نیز همین حرف را میشنیدیم سپس سر لشکر رو بخبر گزار امریکائی کرد و گفت:

بامریکا لازمست بگوئید که ما هر چه بیشتر ممکن است هواپیما لازم داریم و باید سلاح و ذخیره کامل بما برسد.

آلمانها در رینل رو بسمت باختر حمله های سختی نموده بودند، در همان نقطه من بدیدن يك لشکر پیاده نظام در زیر فرماندهی سر لشکر « دلانر » رفته بودم، این سر لشکر نیز آدم توانا و نیک نفسی بود.

سر لشکر دلانر از باز ماندگان هنگهای مختلف فرانسه که پس از شکست بر

«موز» عقب نشینی می‌کردند، هنگی را تشکیل داده بود تا از پیشرفت آلمان بسمت «ریتل» جلوگیری کنند و همین هنگ بود که پل رود «این» را خراب کرد و خطوط دفاعی برای خود ایجاد کرد و همین گروه سربازان بودند که مدت هفت روز میدانی را که میان (شاتو یورسن) و (ریتل) در شمال (این) واقع بود نگاهداری کرده و سپس در خود شهر جنگ را ادامه دادند و این جنگ به «جنگ کورستانها» معروف شد زیرا در شمال شهر یک کورستان آلمانی و یک کورستان فرانسوی بود که گشتگان جنگ گذشته در آن مدفون بودند.

ایستادگی دلیرانه سربازان «بویسون» و «دلتر» برنامه جنگی آلمان را بهم زد، از دستگیری یک پاسبان آلمانی که مأمور اداره وسائط حمل و نقل بود معلوم شد که تنظیم آن برنامه چقدر دقیق بوده است.

برای تسریع در باز کردن راه بجهت عبور لشکرهای موتوریزه آلمان اینگونه پاسبانان پیشا پیم بهمه شهرهای بزرگ اعزام شدند. نزد بعضی از بندیان جنگ که از آنجمله یک سرنهنگ بود مدار کی پیدا شد که نشان میداد هدف آلمانها شهر «ریمس» بوده است و پس از جلوگیری از آنها بر رود «این» آلمانها نقشه خود را تغییر داده و بسمت باختر پیشروی کردند.

از سایر فرماندهان در همه جا بر علیه دلتر شکایاتی میشد که چرا «دلتر» سربازان آنها را گرفته بود. آن فرماندهان فراموش کردند که «دلتر» آن سربازان را موقعی گرفت که بی فرمانده مانده و برای خودشان در جستجوی فرماندهی بودند همین ابتکار دلتر سبب شد که این سربازان از دشمن جلوگیری کنند.

سربازان گفت: «یکبار سه اربه جنگی فرانسوی دیدم که بواسطه جزئی خرابی از واحدهای خود جدا شده بودند سر دسته آنها راضی شد بهمراهی من بجنگد و خوب هم از عهده بر آمدند و راستی اگر این تانکها نبودند نمی توانستیم ایستادگی کنیم.

«شجاعت و دلیری افراد این سه تانک زود در آن منطقه منتشر شد و طولی نکشید، تانکهای دیگر به آنها ملحق شدند و رو بهمرفته دارای چهارده تانک

شدیم ! » .

دریغ که مانند سرلشکر « دلانر » در ارتش فرانسه نایاب بود . لشکر خودش نیز دورتر در سمت خاور رود « این » در میدانی که ۲۰ میل امتداد داشت پایداری میکرد . و این میدان برای یلعهده دوازده هزار نفری بسیار وسیع بود .

سرلشکر گفت که تلفات پیاده نظام آلمان در این قسمت رود « این » زیاد بود آلمان ها از روی حماسه و با کمال تهور حمله میکردند . گاهی گروهی از آنها بگمان اینکده تهور آنان برای ایجاد بیم و هراس کافی است شلیک نمیکردند . سرلشکر « دلانر » گمان میکرد که از این وضع میتواند بخوبی استفاده کند .

در نخستین حمله فرانسویها ، ۲۵۰۰ خمپاره در مدت ده دقیقه بر آلمانها انداخته و خون ریزی سختی راه انداختند . در این زد و خورد سخت عملیات دلیرانه زیادی دست داد از آنجمله داستان کشتزار ستوان « جهین » بود .

ستوان « جهین » افسر جوانی بود که دوره دانشگاه « سن سیر » را دیده بود . ستوان مزبور و دو دسته از سربازهای او داستان خود را برای ما چنین نقل کردند : دسته ستوان « جهین » که عبارت از بیست و پنج نفر بود کشتزاری را در شمال رود « این » از ساعت دو بعد از نیمه شب تا ساعت دو بعد از ظهر در مقابل ۲۰۰ آلمانی که آنها را محاصره کرده بودند ، پایداری کردند .

دو دسته دیگر در ساختمانهای روستائی بودند . یکی از این دو دسته در اثر حریق انبار ناچار تسلیم شدند ، و دسته دیگر موفق بعقب نشینی شد . ولی ستوان جهین خودش دوازده ساعت ایستادگی کرد و سر انجام دشمن را از پیرامون آن کشتزار دور کرد .

آلمان ها بیوسه باین هزاره حمله میکردند و باشتاب میخواستند ببالای اشکوب دوم عمارت بروند .

آلمانها يك توپ خنثی با چندین مسلسل با خود داشتند که بر تمام عمارت مسلط بود . و بواسطه نزدیکی مسافت سربازان ستوان « جهین » فرمانهائی که سربازان آلمانی داده میشد میشنیدند .



ژنرال هوتزینگر



ژنرال کس



ژنرال زوروف





حریق‌هایی که در بنای مزبور رخ میداد بیدرنگ آن را خاموش میکردند .  
فرانسوی‌ها با تفنگ و مسلسل و با کمک آتشبار توپخانه خود آلمان‌ها را  
در جای خود نگاه داشتند ، همینکه به سرانجام فرانسوی مدد رسید ، آلمانها عقب -  
نشینی کردند .

بنا برای این با داشتن چنین فرماندهان و چنان سرانجام جهت نداشت کدفرانسوی  
ها نتوانند از آلمانها جلو گیری کنند حتی با نداشتن هوا پیما و تانک .  
سراسر این جبهه که یکصد و بیست میل امتداد داشت . از لب دریا تا مونتیمیدی  
پی در پی حمله میشد . در همه جا آلمانها با مقاومت فرانسویها برخورد تلفات میدادند  
بوثره در منطقه مونتیمیدی که میخواستند از خط ماژینو در گذرند و ای فرانسوی‌ها  
پس از شکست بر رود " موز " همینکه میخواستند بخود بیایند و دست و پای خود را  
جمع کنند ، اخبار تسلیم شدن ارتش بلژیک بفرمان پادشاه " لئوپولد " بگوش آنها  
رسید و این واقعه برای آنها بمنزله يك صاعقه بود .

بنا بگفته " رینو " در رادیو ساعت ۸:۳۰ صبح " ۲۸ " مه گزارش تسلیم ارتش  
بلژیک را ارتش و ملت فرانسه با منتهای وحشت و نگرانی تلقی کردند . يك بار دیگر  
فریاد " ما را از دست دادند " بلند شد و پس از شکست " موز " همین فریاد کرا را  
بلند شده بود "

گفته رینو در هزارها خانه و قهوه خانه در سراسر فرانسه شنیده شد . اتفاقاً در  
همان موقع که رینو میخواست در رادیو نطق کند من وارد یکی از کافه ها شده .  
نخستین عبارات رینو این بود . لازم است ملت فرانسه را از پیش آمد مهمی آگاه کنم .  
این عبارت من و صاحب کافه و خانمش و خانم دیگری را که در آنجا بود ،  
بیخس و حرکت کرد .

رینو دنباله سخن خود گفت : " فرانسه دیگر نمیتواند بکمک ارتش بلژیک  
اعتماد کند " .

از این حرف آن دو خانم یکه خوردند . رینوسپس گفت . ارتش فرانسه و ارتش  
انگلیس اکنون تنها در شمال با دشمن میجنگند . میدانید پس از شکست در جبهه

مادر ۱۴ مه، چه وضعیتی پیش آمد کرد ارتش آلمان خود را بقلب سپاه ما زد و آن را دو بخش کرد که یکی در شمال ماند و دیگری در جنوب در جنوب لشکرهای فرانسه هستند که از يك جبهه تازه نگهداری میکنند و این جبهه دنباله رود های « سوم » و « ابن » را میگیرد و بخط مازینو که دست خورده است متصل میشود. « در شمال گروهی از سه ارتش متفقین هست - ارتش بلژیک، نیروی اعزامی انگلیس و گروهی از لشکریان فرانسه که در میان آنها خیلی از عزیزان ما هستند - باین گروه که زیر فرمان سرلشگر « بلانشار » می باشد خوار باز از راه دنکرك میرسد. ارتش های فرانسه و انگلیس در جنوب و در باختر و ارتش بلژیک در شمال از این بندر دفاع میکردند.

« ارتش بلژیک هنگامی که جنک با عالی درجه رسیده بود پی قید و شرط و پی اطلاع همقطاران مسلح انگلیسی و فرانسوی خود یکباره و به موجب فرمان پادشاه خود تسلیم شد، و برای لشکرهای آلمان راه « دنکرك » را باز گذاشت. « نطق رینو اینجا که رسید صدای گریه آن دو زن بلند شد.

« هیجده روز پیش پادشاه بلژیک از ما یاری طلبید و بنا بنقشه که ستاد ارتش متفقین در ماه دسامبر گذشته کشیده بود، ما تقاضای او را اجابت کردیم سپس در بحدوجه جنک پادشاه بلژیک که تا ۱۰ مه همیشه نشان میداد که بهمان اندازه که بگفتار آلمانها اهمیت میدهد بگفتار متفقین نیز اهمیت میدهد بدون اینکه به سرلشگر « بلانشار » اطلاعی بدهد اسلحه خود را بزمین انداخت. «

« حقیقی است که در تاریخ نظیر ندارد.

« حکومت بلژیک بمن گفته است این تسلیم بر خلاف احساسات مشترک وزیران مسئول میباشد و دولت بلژیک تصمیم گرفته است تمام نیروهای بلژیک را که در اختیار دارد برای منظور مشترک بکار ببرد. ظاهراً حکومت بلژیک برای همراهی بحکومت فرانسه میخواهد ارتش تازه تشکیل دهد.

« ما در فکر سربازان خودمان هستیم. این سربازان میتوانند بگویند که شرافت آنها لکه دار نشده است. سربازان ما هر روزه در جبهه جنک کارهای شایان تمجید

میکنند. در این مدت ۱۸ روز جنگ هزارها نمونه از دلآوری خود نشان داده اند. ژنرال های بزرگ فرانسه، که هنوز جای اسلاف خود را نگرفته اند، پیرامون آنها را هاله از مجد افتخار احاطه نموده است. فرماندهان و سربازان ما گروهی را تشکیل میدهند که کشور ما به آنها اطمینان کامل دارد و فردا، گیتی را از دلیری خود دچار شگفتی مینمایند.

«میدانستیم روزهای تاریکی خواهد آمد و این همان روز هاست.»  
 «فرانسه صدبار دست دشمن افناده ولی هیچوقت شکست نخورده است. بگذارید ملت دلیر ما در شمال این نکته را بداند. در میان فشار این محنتها روح تازه فرانسه برانگیخته خواهد شد، فرانسه که از هر بار بزرگتر خواهد بود.  
 «بر خط تازه که فرمانده بزرگ ما «ویگان» با موافقت کامل «مارشال پتن» بر رود «سوم» و بر «این» ایجاز کرده است، ایستادگی خواهیم کرد، و چون ایستادگی خواهیم کرد پیروز خواهیم شد.

### پیشش نهم - با نیروی هوایی فرانسه

سربازان و ملت فرانسه همیشه فریاد میزدند «هوایماهای ما کجا هستند؟»  
 برآستی برای فرانسویها خیلی ناگوار بود که هوایماهای آلمانی آزادانه در آسمان سرزمین آنها پرواز کنند و گویی آسمان فرانسه را از آن خود میپنداشتند و در مقابل هرده هوایمای آلمانی یک هوایمای فرانسوی وجود داشت و در این صورت دور نبود که روحیه فرانسویها خراب نشود.

هوایماهای آلمانی بدون هیچ مانع خطوط ارتباطی پشت جبهه را بمباران میکردند. حتی هنگامی ارتش فرانسه را پیش از آنکه بخط مقدم جنگ برسند، متلاشی نمودند.

فرماندهی نیروی هوایی فرانسه میخواست همه دنیا، و بویژه امریکا بدانند که وضع فرانسه تاجه اندازه سخت و دشوار است. «در اواخر ماه مه فرمانده کل نیروی هوایی سمت شمال و دو فرمانده هوایی دیگر، خبر گزاری جنگ را در «شاتیلی»

پذیرفتند. هر يك از فرماندهان در بارهٔ عملیات نیروی هوایی فرانسه سخن رانی خوبی کرد.

همه تفاوت بزرگ میان هواپیماهای آلمان و فرانسه را، که يك برده بود، نشان دادند، و من هر وقت این نکته را بویژه در نوشته های خود خاطر نشان می‌کردم، اداره نگارش آن را سانسور می‌کرد.

افراد نیروی هوایی فرانسه غالباً خیلی خوب بودند، ولی سرعت سیر هواپیماهای فرانسه از هواپیماهای آلمان خیلی کمتر بود. هواپیماهای شکاری فرانسه "موران" در مقابل هواپیماهای "سراشمیت" آلمانی چندان کاری از پیش نمی‌بردند فقط در اواخر کار بود که هواپیماهای امریکائی بکمک رسید.

هر ارتشی برای نگاهبانی سربازان خود دسته هواپیماهای جنگی خود را داشت، ولی نه بقدر کافی بویژه پس از بمبارانی که آلمان ها در ۱۰ مه کردند، شماره آن هواپیماها کمتر شد.

همان روزیکه آلمانها وارد هلند و بلژیک و لوکزامبورگ شدند، برای نخستین بار برخاک فرانسه بمب فروریختند. آلمان ها جای هر فرودگاه فرانسوی را بخوبی میدانستند و در بامداد ۱۰ مه براغلب آن حمله کردند.

در آن موقع من در شهر "نانسی" بودم و پس از آنکه من در فرودگاه "تول" که نزدیک نانسی بود آمدم آلمان ها دست کمده هواپیما را خراب کردند، و نظیر اینگونه تلفات در همه فرودگاههای فرانسه دست داد. و هنگامیکه هواپیماهای شکاری و بمب افکن بویژه لازم بود که نهایت کوشش خود را بکار ببرند این بمباران هوایی آلمانها وضع هواپیمائی فرانسه را مختل کرد.

یکی از افسران فرودگاه در "شارتر" از سختی هائی که بدان دچار شده بودند چنین می‌گفت

هر بار که بسمت يك زمین تازه برای تأسیس فرودگاه می‌رویم، هر دو روز یا سه روز يك مرتبه گماشتگان فرودگاه زمینی با راه آهن و یا با اتومبیل های باری باید بدنبال ما بیایند در اثر بمباران سخت از خطوط ارتباطی راه آهن کاسته شد و در راه



ژنرال (ویمان) فرمانده نیروی هوایی فرانسه



## - ۷۹ -

نیز بواسطه کثرت فراریان هر کسی ناگزیر بتوقف میشود و سر انجام وقتی که گماشته‌گان میرسند می بینند که ما از جای خود کوچ کرده و به سرزمین تازه‌دبگری رفته ایم.

خلبانان ما که در اثر پروازهای ممتد خسته و کوفته شده اند ناچارند که تمام کار بمب برداری و تجدید سوخت و توجه از هوا بیمار را خود بعهده بگیرند ما وقتی که بمبها را از صندوق بیرون می آوریم گاهی برای حمل آنها بهوا بیمارها افزاردستی نداریم بنا بر این با اینوضع هیچکس نمیتواند پی در پی دشمن را بمباران کند. بعلاوه خیلی از خلبانان ما که ناچار میشدند با چتر فرود آیند در نقاط تهي از نفوس فرود می آمدند زیرا مردم تمام آن نقاط را خالی کرده بودند و در نتیجه چندین روز طول میکشید تا خلبانان دو باره بمرکز خود برگردند.

از جمله خودم با خلبانان خود پس از ریختن بمب بر «مونت کورنه» مجبور شدیم با چتر فرود آئیم با اینکه همه سلامت در يك کشتناری فرود آمدیم ولی غیر از گاو ها که در کمال آرامی علف میخوردند. اثری از انسان ندیدیم! چندین ساعت راه رفتیم و از دهکده ها گذشتیم و يك نفر را ندیدیم که بما راهنمایی کند و یا آنکه حتی دو چرخه بما بعاریت بدهد.

سر انجام بدهکده رسیدیم که در آن يك پیر مردی را یافتیم این پیر مرد تصمیم گرفته بود در دهکده خود بماند ولو اینکه آلمانیها نیایند.

هیچوقت برایم اتفاق نیفتاده که از دیدن کسی مانند دیدن ابن پیر مرد خوشحال شده باشم پیر مرد برای بدست آوردن دو چرخه ما را بجائی راهنمایی کرد و آنگاه با دو چرخه توانستم بمرکز خود برگردیم.

در آن ایام در اواخر ماه مه وقتی که خبر گزاران را از رفتن بمیدان جنک باز میداشتند برای بدست آوردن اطلاعات یکی از بهترین وسائل دسته های هواپیمائی بود در میان این گروه با يك افسر هوا پیمائی فرانسوی دوست شدم این افسر سرهنک «فرانسوا» نام فرمانده دسته بمب افکنهای شبانه در «نانگیس» در خاور پاریس بودو شخص نیک نهادی بود.

سرهنگ اجازه داد نقشه های او را که هر عصر وضع خطوط دشمن را نشان میداد ببینم .

این نقشه ها خیلی بزرگ و مفصل بود چنانکه براسر دیوار یکی از اتاقهای آنجا را میپوشانید و از این نقشه ها بخوبی ممکن بود جریان جنگ را دانست . هر روز عصر بر خط تازه آلمان در نقشه ها علامت میگذاشتند و علامت خط سابق را که قدری عقبتر بود ، پاک میکردند .

در حدود ساعت ۶ عصر برای عملیات شبانه دستور میرسید این فرمانها غالباً مختصر و از موضوع اصلی خارج نمیشد ، تنها هدف و سیر و شماره بمب و وزن آن را معین میکرد ، و همچنان نقطی را که دیده بان لازم بود در نظر بگیرد ، معین می کرد .

هنگامیکه من و سرهنگ نقشه را مطالعه مینمودیم و خلبانان خود را برای رفتن آماده میکردند ، پیش خود فکر کردم اگر منم همان شب بروم و برخطوط دشمن بمب فروریزم چه زمینه خوبی برای نوشتن بدست خواهم آورد ، ولی برای حصول این مقصود چندان امیدواری نداشتم ، زیرا فرمان های اکیدی صادر شده بود که هیچ خبرگزاری نباید در هواپیمای جنگی پرواز کند ، بنابراین هیچ خبرگزاری موفق به چنین کاری نشده بود ، و اگر فرضاً هم یکی از آنها چنین پروازی میکرد یقین بود که دوباره تکرار نمیشود ، از اینجهت داستان پرواز يك خبر گزار شنیدنی خواهد بود .

باری از سرهنگ پرسیدم :

« اجازه میدهید امشب پرواز کنم ؟ »

گفت . مانعی ندارد ، آباراستی تصمیم گرفته ای پرواز کنی :

گفتم : البته

من خیلی خوشحال شدم ، زیرا یگانه خبرگزاری میبودم که در هواپیمای بمب افکن و بقصد جنگ سوار شده باشد .

همقطار امریکائی من « تیلر هنری » نماینده اتحادیه چاپخانه ها خیلی مایل



بود بامن بیاید، ولی دید اگر بیاید و بر آلمان ها بمب فروریزد شاید میان امریکا و آلمان سوء تفاهمی دست دهد البته حق هم داشت.

بیچاره هنری تمام وقت را افسرده خاطر بسربرد و نمیدانست آیا پیر و احساسات خود شده سوار هواپیمای بمب افکن بشود و یا آنکه وجدان ملی خود را مافوق احساسات قرار دهد برای تسلیم باو گفتم ممکن است پس از بازگشت از من کسب معلومات کند. دیدم از این حرف من چندان خوشش نیامد و باندازه افسرده و ملول گردید که میخواست هر طور باشد برای حصول مرام خود راه حلی پیدا کند گفتم بهترین راه حل این است که بگوید در یک هواپیمای اکتشافی پرواز کرده است و مشاهدات خود را بنویسد. هنری از این پیشنهاد خیلی خوشوقت شد ولی بدبختانه سرهنگ راضی نمیشد هنری پرواز کند زیرا میترسید مبادا پرواز او اشکالاتی تولید کند. هر دو باطاق غذا خوری افسران رفته و شام خوبی صرف کردیم. سرهنگ از «آران» آمده بود. در همانجا خلبانان او هنگامی که در اواسط ماه مه آلمان ها بررود موز پیشرفت کرده بودند، پی در پی بمرا کز گردآوری سربازان آلمانها بمب فروریخته بودند.

پدر سرهنگ که پیر مرد ۷۶ ساله بود برای سومین بار ورود آلمان ها را بخاک فرانسه دیده بود زیرا یکبار ورود آنها را در سال ۱۸۷۰ دیده بود. بار دوم در سال ۱۹۱۴ و بار سوم در ۱۹۴۰

پس از آنکه آلمانها بر «نانسی» و سایر جا های فرانسه بمب فروریختند سرهنگ نیز بربیک شهر آلمانی بمب فرو ریخت و میگفت «نمیدانم چرا نگذاشتند قبلا اینکار را بکنم. زیرا نخست بمن گفتند که تنها فرودگاه بیرون شهر را بمباران کنم بر گردم، ولی خودم نخواستم بر گردم پیش از آنکه شهر را بمباران کرده باشم!» سرهنگ نزد آلمان ها معروف شد و کراراً رادیوی آلمان از او انتقاد میکرد.

سرهنگ اهالی بلژیک را خوب می شناخت و میگفت بآنها چندان اطمینان ندارد، پیش از جنگ جزو مأمورین ستاد هوایی فرانسه بود و برای انجام مأموریتی به بلژیک رفت ولی نتیجه نگرفت زیرا استاد ارتش بلژیک حاضر نبود افسران فرانسوی

را از نقشه های خود مطلع سازد و حتی مایل نبود مواضع فرودگاههای خود را بگوید در آنموقع که سرشام با سرهنگ صحبت میکردیم هنوز نمیدانستیم که پادشاه بلژیک به ارتش خود فرمان داده است که تسلیم شود.

سرهنگ که سابقاً یکی از کارمندان ستاد ارتش فرانسه بود، درباره عملیات ده سال گذشته سیاستیون فرانسه بد می گفت که چگونه نیاز فرانسه را بهوایمماهای بیشتری ملتفت نشدند.

از جمله حاضرین در اطاق شاه " کاستون پاولویسکی" رئیس توانای دفتر " رینو" در موقعیکه او وزیر دارائی بود، اتفاقاً بانخست وزیر وقت "دالادیه" اختلاف نظری پیدا کرد و در نتیجه دالادیه " پاولویسکی" را ناگزیر باستعفا کرد.

" پاولویسکی" در نظر داشت در ارتش چندین ماه خدمت کند و پس از آن با کسب بهترین سابقه خدمت نظامی که هنوز نصیب هیچ مأمور کشوری نشده بود، به پاریس برگردد و با کمک " رینو" که بمقام نخست وزیری رسیده بود دارای مقام رفیعی بشود.

نخستین مرحله نقشه پاولویسکی مقرون بموقفیت شد، زیرا نظر بخدمات شایانی که در هوایممائی بعنوان دیده بان انجام داده بود بگرفتن نشان صلیب جنگ " کروادوگر" مفتخر گردید.

ساعت نه بعضی از افسران که مأمور بمب افکنی بودند از سر میز غذا بلند شدند ولی من و سایرین نشستیم و قدری هم نوشابه و کونیاک نوشیدیم و در اثر آن احساس حال خوشی در خود نموده و اندکی خوشبین شدم.

از زمان ورود آلمان ها بخاک فرانسه صد و بیست و پنج درصد از خلبانان تلف شده بودند از خلبانان جوان کراراشنیدیم که در اثر سوختن هوایمماها ناچار خود را با چتر بزمین میانداختند و یکبار یکی از خلبانان نزدیک بود گیر بیفتد، زیرا خلبانی که پیش از او خود را انداخته بود بند چتر خود را خیلی زود باز کرد و از اینجهت بخود هوایمما گیر کرد ولی خوشبختانه از ارتفاع هزار قدم از زمین خلبان توانست لگدی بزند و خود را از هوایمما رها کند و بدینوسیله نجات یابد.

در هواپیما ها سوراخ های بزرگی باندازه پیکر انسان دیده بودم که افراد «گروه یاری» آن را اصلاح میکردند.

با اینکه يك ساعت دیگر میبایستی پرواز کنیم این خلبانان جوان دلیرتر از آنوقتی بنظر میامدند که آن قضا یا را نقل میکردند.

سرهنگ بمن گفت «خوب است یادداشتهای خود را همین جا بگذاری که اگر احیاناً گرفتار شدی دوچار زحمت تشوی» و پس از لحظه ای تامل گفت «چون در لباس نظام هستی نباید بتو آسیب برسانند ولو اینکه دستگیر شوی»

«تیار هنری» در آن سمت سرهنگ ایستاده بود و بازبان فرانسه آغشته بلهجه آمریکائی میخواست او را پرواز خود قانع کند و تا موقعی که برای ما قهوه آوردند هنری موفق شد.

من و هنری بیدرنک بمرکز فرماندهی برگشتیم و در نیمه شب بالباس خلبانی وارد فرودگاه شدم.

دوسته اول هواپیمایان برگشتند و گفتند با اینکه شب تاریک بود با کمال موفقیت بر هدف های خود بمب ریختند.

من و سرهنگ فرانسوا میبایستی باهم برویم و هر دو زیربال یکی از هواپیما ها نشسته و مراقب خلبانانی بودیم که بمب ها را بار میکردند.

برای داشتن هر بمب صدپوندی از فرودگاه تاهواپیما دونفر لازم بود و چهار نفر دیگر در گودالی زیر هواپیما ها ایستاده و بمبها را که هر يك چهار پا طول داشت در جاهای ویژه خود سوار میکردند در تمام وقت نور افکنها بهواپیمائانی که برمیگشتند علامت میداد. اتموبیل های بزرگ باربری نیز از يك سمت فرودگاه بآن سمت دیگر رفته و مشغول تجدید سوخت هواپیماها بودند.

ساعت دوازده و بیست دقیقه از نیمه شب گذشته همه چیز مهیاشده بود و چتر را بخودم بستم. بمن گفتند که اگر لازم شود باچتر خودم را پرت کنم باید پیش از آنکه گیره چتر را که در سمت چپ بود باز کنم از يك تاده بشمارم. تیلر هنری نیز حاضر شده بود وی با آن دسته هواپیمائی حرکت می کرد

که مامور بمباران فرودگاه کامبره شده بودند .

هوایماهای سرهنگ مامور بودند يك چهار راه بزرگی را در بیرون « بایوم » بمباران کنند .

از هوایما بالا رفتیم این هوایما از نوع « آمیو » و هفت سال از عمرش میگذشت و بیشینه سرعت آن ساعتی ۱۲۵ میل بود . بمن گفتند چون این نوع هوایما ها کهنه هستند ، نظر بکنندی سرعت سیری که دارند نمی توان آنها را در روز بکار برد و تنها شبها میتوان از آنها استفاده کرد ؛

یکبار دیگر از حس صرفه جوئی فرانسوی ها خوشم آمد ولی بهوایما های « آمیو » از نوع تازه که آنها را شب ها برای اکتشافات مهم بکار میبردند ، با شوق و شغف نگاه میکردم در این هوایمای کهنه برای همسفری مانند من جای خواب پیدا میشد من در جای دومین راننده نشستم و سه خلبان دیگر بالا آمدند هوا نورد و بمب انداز جلو من نشستم سرهنگ در جای راننده که بالای سر من قرار گرفته بود نشست مهندس بی سیم و مامور مسلسل بجاهای ویژه خود در پشت هوایما رفتند .

راننده بمن گفت که چنانچه خواسته باشم ممکن است بند چتر مرا به گیره بالای سرم ببندد که اگر اتفاقی رخ دهد و بخوام خود را یرت کنم چتر بخودی بخود باز شود فکر خوبی بود ولی عملی نشد زیرا هماندم سرهنگ باو فرمان حرکت داد و طولی نکشید که غرش ماشین های هوایما بلند شد .

هیچ روشنی نمیدیدم مگر برق نورافکن و گاهی برق چراغ دستی هوانورد که بنقشه خود نگاه میکرد .

هوایما کم کم بروی زمین براه افتاد و همینکه خط سیر خود را معین کرد سرعت آن افزوده شد و سپس تدریجاً در هوا بلند شد و بیلندی پنج هزار پا رسید و در تاریکی شب راه خود را در پیش گرفت .

در هوایما هیچ پیش آمدی رخ نداد و گوئی در لندن و سواریك اتوبوس بودیم بجز اینکه این هوایما وسائل راحتی اتوبوس را نداشت .

زیرا در هوایما مانند قورباغه چمباتمه زده بودم و چتر نجات نیز بکمر چسبیده بود!

در دو سمت هواپیما پنجره‌ای بود و از اینجهت بزودی توانستم خطوط سیم‌کون در د مارن را تشخیص دهم ولی از اینمدار ارتفاع تشخیص راهها و جاده ها وقتی میسر میشد که اتومبیلی از آن عبور میکرد، و آنگاه راهها در نظر بخوبی مجسم میگردد پس از یکساعت پرواز در سمت راست خود شهر « سنت کوینتین » و از آن دورتر در سمت شمال شهر « کامبره » را دیدم که در آتش می‌سوخت و در مهمانخانه ایستگاه همین شهر ( کامبره ) بود که چندی پیش اطاقی داشتم و لباس خود را در آن آویخته بودم!

در سمت چپ شهر آمیه ن دچار حریق شده بود در افق برق آتش نویخانه ها دیده میشد گویا ابتدای هجوم متقابل بزرگی بود که فرانسوی ها در آن شب در نظر داشتند بنمایند.

طولی نکشید هوا نورد بسمت من آمد و فریاد زد که بر فراز خطوط دشمن می‌باشیم بقصد دیدن علائمی از توپهای ضد هوایی، از هر دو سمت پنجره های هوا-پیما زیر پای خود را نگاه کردم ولی فضا بکلی تاریک بود و تنها يك خط روشن باریکی میدیدم و گویا از آن قطارهای اتومبیل بود.

مهندس بی‌سیم گفت که يك هواپیمای شکاری بدنبال ما می‌آمد و با مسلسل شلیک میکرد، ولی از دستش نجات یافتیم - من تعجب کردم که چگونه با اینهمه سرعتی که میرفتیم هواپیمائی میتوانست بما برسد، و تصور کردم شاید بمهندس بی-سیم یکموقع و اهمه دست داده بود. با اینهمه فوراً دست خود را بسوی چترم بردم و در فکر بودم که بنا شود از هوا پیما فرود آییم آیا هوشم سر جای خود خواهد ماند و آیا میتوانیم بموقع خود درست چتر را بازکنم یا نه. زیرا همان انتظار ده ثانیه ممکن است بیک انتظار ابدی منتهی شود!

در این اثناء هوا نورد گفت برای انداختن بمب خود را آماده میکنم و سراسیمه شد. هر دم چراغ خود را بر نقشه روشن میکرد و با راننده بوسیله لوله کاؤ چوکی مخابره میکرد - بمبهای خود را طوری قرار داده بود که بفاصله پنجاه متر از یکدیگر فرود آید. و تا آندم همه چیز آماده شده بود آنگاه هوا نورد دوباره بسوی من نگاه

و به سمت پائین اشاره کرده و چیزی در دست که بیک رولور که در منتهای یک لوله قرار گرفته باشد شبیه بود.

هنگام فرو ریختن بمبها رسید و مقصود عمده از این پرواز نیز همین بود.

ولی من نه چیزی می دیدم و نه صدائی می شنیدم. زیرا از ارتفاع پنجهزار یامن ملتفت هیچ چیز نمی شدم و صدای تر کیدن بمبی را نیز نشنیدم.

هوا نورد فریاد کمان گفت چهار راه را خوب آماج قرار دادم و بگمانم صدای انفجار بمبها را خوب شنیدی من باب ادب تصدیق بلا تصور کردم. زیرا با آنهمه محبتی که نسبت بمن کرده بودند شایسته نبود چیزی بگویم که دل آزرده شوند. در ایندم هواپیما چرخید. هوا نورد به سمت « کامبره » اشاره کرده و گفت آنچه را که می بینم توده های دودی است که از فرودگاه آنجا بلند می شود و این در اثر بمبهای است که سایر دسته های هواپیما بر آنجا فرو ریخته اند دوباره تصدیق بلا تصور کردم. اتفاقاً یک هفته پیش دشمن همان فرودگاه را بمباران کرده و هواپیماهای جنگی فرانسسه بدنبال آنها رفته بودند.

از این پرواز بر من معلوم شد که برای مهارت یافتن در دیده بانی و رانندگی در تاریکی شب خیلی تمرین و ممارست لازم است.

دشمن برای فریب هوانوردان طرف چراغهای در اطراف میدانها می گذاشتند که هوا نوردان آنرا شهر کوچکی پنداشته و راه خود را از دست بدهند، ولی خلبانانی که من با آنها بودم مواضع خود را باندازه خوب می شناختند که فریب نمی خوردند و هرگاه برای آنها تردیدی حاصل می شد مشعلی را با چتر می انداختند و بدینوسیله تمام فضای پیرامون خود را روشن می کردند.

برای کشف حرکات دشمن از جمله فرمانهایی که بدیده بان صادر شده بود انداختن مشعل بوسیله چتر بود، زیرا دشمن در تاریکی شب سربازان خود را از جای بجای دیگر سرعت انتقال میدادند.

وقتی که برگشتیم سرهنگ گفت این نخستین بار بود که دشمن از تیراندازی بهواپیماهای ما خودداری کرد و گمان می کرد که چون خبر آمادگی فرانسویهارا

برای حمله متقابل شنیده اند نمیخواهند بوسیله شلیک بسوی هواپیماها فرانسوی ها را بمحل توپخانه خود راهنمایی کنند .

پرواز ما قدری بیش از دو ساعت طول کشید و قتیکه بمرکز فرماندهی بر-گشتم ساعت دو و نیم پس از نیمه شب بود، در آن دم خیلی میخواستم بدانم مشاهدات تیلر هنری همقطار امریکائی من بر فراز « کامبره » چه بوده .

ولی وقتی که پیاده شدم دیدم هنری در انتظار من میباشد و خیلی افسرده بنظر میامد معلوم شد ما همین هواپیمائی که هنری میخواست در آن پرواز کند، عیبی پیدا کرده و برجا ماند .

کمی استراحت کردم و باامداد از خواب برخاستم و برای رفتن بمرکز هوائی دیگری که تقریباً پنجاه میل دور تر بود خود را مهیا کردم پس از رسیدن بدانجا و صرف ناهار بیدن فرودگاه هوائی رفتیم و با خلبانی که در پرواز بمب افکنها شرکت کرده بودند صحبت میکردیم ترتیب بمب ریزی سقوطی را که قبلاً آلمان ها زیاد بکار میبردند . اما اکنون فرانسویها بیشتر و آلمانها کمتر بکار میبردند . خلبانان میگفتند بمبهای سنگین را که از ارتفاع کم مثلاً صد یا میانداختیم خیلی خرابکاری میکرد و هنگامیکه برجاده مستقیم پشت سر سر بازان انداخته میشد تأثیر بسیار داشت .

به هنری پیشنهاد کردم که اگر مایل باشد ممکن است او را به « نانگیس » برگردانم و شاید از آنجا بتواند در همان شب پرواز کند با این که باران سختی میبارید تصمیم گرفتم به نانگیس برویم و ساعت ۸ شب به آنجا رسیدیم و موقع شام بود . وصول خود را خبر دادیم . هنری بیک سروان که دوست او بود برای پرواز تلفون کرد . سروان گفت که اگر ممکن شد او را با خودش خواهد برد . ولی تا ساعت ۱۰ از شب خبری نیامد و هنری مایوس شد .

طولی نکشید سرهنگ آمد و در کمال خوش روئی پرسید میل دارید

امشب بیا آئید ؟

بیدرنک خود را آماده کردیم . این بار در پشت هواپیما و نزدیک یک مسلسل نشستیم . ولی پیش خود گمان نمیکردم که اگر هواپیمائی ما را دنبال کنند بتوانم

با مسلسل خود درست به هدف شلیک کنم ترتیب بکار بردن مسلسل را مفصلاً بمن آموختند چنانکه نزد خود خیال کردم که با این ترتیب میتوانم بسیاری از هواپیماهای دشمن را فرود آورم جای من و سعت کافی داشت و اگر هر آینه لازم میشد خودم را از هواپیما پرت کنم به آسانی میتوانستم از آنجا بیرون شوم در صورتیکه شب گذشته وقتیکه در هواپیما نشسته بودم فکر میکردم که اگر اتفاقی بیافتد آیا کسی باید اول بیرون برود. آیا باز هم لازم بود بهمدیگر تعارف کنیم و یا آنکه از هول جان تعارف و مجامله را کنار میگذاشتیم!

امشب بمب نیانداختیم، خیلی خوب شد که هنری را با خود آوردم و گرنه هیچوقت نمیتوانستم مقاله خود را از سانسور رد کنم.

وقتی که بیاریس برگشتیم و داستان خود را گفتیم يك هیا هوی غریبی بر پا شد زیرا کارمندان سانسور هواپیمائی که مرکز خود را در مهمانخانه « کونتیناتال » قرار داده بودند: گفتند سرهنك فرانسوا بخوبی میدانست که نمی بایستی بهیچ روز-نامه نگاری اجازه پرواز بدهد و اکنون که اجازه داد است سخت دوچار زحمت خواهد شد بژنرال « وویه مین » فرمانده نیروی هوائی فرانسه مراتب را گزارش دادند، من و هنری نیز بسفارتخانهای خودمان رجوع کردیم که نخست بگذاریم برای سرهنك فرانسوا زحمتی فراهم آید و دوم سرگذشت خود را به مقصد برسانیم.

د سفارت انگلیس تصمیم گرفت که اگر لازم بشود بخود « رینو » در این خصوص مراجعه کند ولی وقفه در کار پیش آمد

روز بعد بعضی ها بمن نصیحت کردند که در مسائل نظامی فرانسه دخالت نکنم و از سوی دیگر نیز از تعقیب سرهنك فرانسوا صرف نظر شد. سفیر امریکا قضیه را دنبال کرد و سرانجام اجازه دادند گزارش ما بمقصد فرستاده شود.

پس از بازدید هفت هشت فرودگاه فرانسوی بر من معلوم شد که خلبانان فرانسوی خیلی شجاع و ورزیده بودند ولی هواپیماهای آنها بتندی هواپیماهای آلمانی نبودند و بعلاوه شماره هواپیماهای آلمان بمراتب بیش از فرانسه بود.



مأمورین نظامی فرانسه اجازه دادند از نیروی هوایی انگلیس چه در ابلاغیه های رسمی و چه در روزنامه ها تمجید شود، ولی بعقیده من لازم بود از خلبانان فرانسوی که با هواپیما نسبتاً پستی داشتند بیشتر تمجید کنند زیرا گزارشهای خیلی از دسته های هواپیمائی را که هر روز میخواندم و می دیدم گاهی سه هواپیمای فرانسوی با هشت هواپیمای آلمانی زد و خورد و یا آنکه پنج با دوازده هواپیما روبرو شده بود و همچنین در این گزارشها هیچوقت ندیدم که عده هواپیماهای آلمان کمتر باشد. خلبانان آلمانی از خلبانان فرانسوی احترام میگردند زیرا آلمانها هرگاه شش هواپیمای فرانسوی را باهم میدیدند غالباً متعرض نمیشدند، حتی اگر هم خودشان سه برابر آنها می بودند.

همچنان هواپیماهای اکتشافی فرانسه تقریباً هر روز بر فراز مرز آلمان پرواز میکردند و عکس بر میداشتند سرویس عکس برداری فرانسوی ها خیلی منظم بود، زیرا عکسخانه های متحرک داشتند که هر روزه صدها عکس تهیه میکرد. اتصال این عکس های هوایی بیکدیگر که شامل چندین میل مربع میشد خیلی دیدنی بود ولی یک نفر استاد ورزیده میخواست که از آن عکسها چیزی بفهمد زیرا خطوط آن عکسها که علامات گوناگون بطور سایه و روشن نشان می داد، و من از آن چیزی نمیفهمیدم، برای يك کارشناس آزموده متضمن خیلی چیزها بود.

زیرا کارشناس خرده بین در همان علامات و واضع توپ دژ، حوضهای نفت، سربازخانه ها و حتی سربازان را در حال مشق تشخیص میداد. و اینگونه اطلاعات برای دسته های بمب افکن و برای ستاد ارتش خیلی اهمیت داشت.

با یکنوع دوربینهای خاصی عکس يك جای معینی را ازدو زاویه مختلف بر- میداشتند و سپس با ذره بین های مخصوصی به آن نگاه میکردند و دژها و خانه های آنجا را بدینوسیله بخوبی تشخیص میدادند در صورتیکه با چشم مجرد آن دژها و این خانه ها سایه های سطحی بیش بنظر نمی آمدند.

دلیری دسته های گوناگون هواپیمائی وابسته بافسر فرمانده آن بود بهترین دسته ها آنهایی بودند که افسرشان خود خلبان کار آزموده بوده است

در اوایل ماه ژوئن به همراهی « ادی ورد » کارمند ایستگاه بخش صدای لندن ، بدیدن يك فرودگاه در « ایورو » رفقیم در همان موقع آلمانها بر رود « سوم » و « این » پیشرفت کرده بودند و بسمت رود « سن » پیش میرفتند البته خیلی لازم بود بمب افکنهای فرانسه تامی توانند چست و چالاک باشند .

در اداره سرهنگ بودیم که فرمانده واحد هوائی باو تلفون کرد که از مرکز فرماندهی باو اوامری رسیده است که بیدرنگ برای جلو گیری از پیشرفت آلمان ها چندین دسته بمب افکن روانه کند .

میشنیدم که فرمانده بوسیله تلفون باواز بلند فرمان میداد و گفت لازم است بعضی هدف هائی تامل بمباران شود ولی سرهنگ پاسخ داد که بیس از دو ساعت هیچ کاری نمیتوان کرد . فرمانده ناچار باین امر گردن نهاد ولی از این تأخیر خشنود نبود . دسته های بمب افکن در وقت معین حرکت کردند من بیاریس برگشتم ولی رفیقم ادی ورد همانجا ماند افسران او را بمیدان بردند و میخواستند ببینند ، دسته های بمب افکن چگونه مأموریت خود را انجام میدهند و سپس در ایستگاه بخش صدای لندن از آنها تعریف کند و برای انجام همین منظور گذاشتند ورد با خلبانان صحبت کند و بشنود که چه کرده اند .

این منتها آرزوی « ورد » بود از همین رو با دسته دوم خلبانان که برگشتند صحبت کرد و اطلاع یافت که بواسطه مه آنها نتوانستند آماج های خود را به بینند و از اینجهت بی آنکه بمبی بیاندازند برگشتند گروه دیگری نیز که بهوا ایماهای « مسراشمیت » برخورد کرده بود از انداختن بمب منصرف شد ، دامتان مابقی نیز چنین بود .

بعقیده من اگر سرهنگ « فرانسوا » فرمانده آن دسته ها می بود ، نتیجه غر از این بود که گفته شد ولی عوض اینکه در چنین موقع دشواری او را بفرماندهی های بمب افکن مامور کنند باو کارهای اداری واگذار کرده بودند .

## بخش یازدهم - جنگ برای فرانسیه

ماه مه بیابان رسید و ماه ژوئن شروع شد برای ستونهای موتوربزه آلمان و

نیروی هوائی آن هوا روز بروز مساعد تر میشد .

فرانسه در انتظار نتیجه جنگ در پیرامون « دانکرک » بیتابی میکرد زیرا فرانسویها می دانستند همینکه آلمانها بکرانه برسند راه پاریس را پیش خواهند گرفت . نیروی آلمان غالباً با يك بمباران سختی هدفهای خود را اعلام میکرد از اینرو در سوم ژوئن برای نخستین بار پاریس بمباران وعده کشته شدند .

بمباران ساعت يك و نیم بعد از ظهر شروع شد ولی من نتوانستم پیش از ساعت سه و نیم همان روز خود را بیاریس برسانم ، زیرا بهمراهی « جیروم ویلیس » خبر گذار روزنامه « ایونینگ استاندرد » بدیدن خط ماژینو رفته بودم .

من و این خبر گذار هر دو هواپیماهای آلمان را هنگامی که از فراز سر ما رد شدند دیدیم . در راه شنیدیم که پاریس بمباران شده ولی بیاریس که رسیدیم پس از مدتی فهمیدیم که کدام نقطه بمباران شده بود در واقع هنگامی که به « پلاس سن-میشل » برای رفع خستگی توقف نمودیم هیچکس نمیدانست که در پاریس بتازگی چه رخ داده است . سر انجام از یک نفر شنیدیم که او نیز از دیگران شنیده بود که کارخانه های « رینولت » و « سیترواین » بمباران شده بودند بیدرنک برای تماشای این نقطه حرکت کردیم دیدیم کارخانه رینولت آسیبی ندیده ولی کارخانه « سیترواین » سخت آسیب دیده بود آنجا گروه زیادی از مردم تماشاچی را دیدم که با صداها آتش نشانان که مشغول آتش نشانی بودند مخلوط شده بودند و کسی آنها را از پیرامون آن نقطه دور نمیکرد .

من بدرون ساختمان کارخانه رفتم عکسهائی گرفتم و هر پرسشی که خواستم نمودم و تنها یکبار از من پرسیدند که کیستم و بر که های شخصی مرا خواستند . از گروه مردمی که اول آمدند ظاهراً یک نفر از کارمندان سفارت ایتالی بود که خرابکاری هارا مورد بازرسی خود قرار داد و شاید گزارش خود را تلگراف کرد . در واقع سقف گاراژ بزرگ متلاشی شده بود و آتش از آن زبانه میکشیداند کی بالاتر تکه های خیلی بزرگی از شیشه ریخته ولی چهار چوبه های سقف اینجا عیب نکرده بود .

در اثر اصابت‌های مستقیم بمب قسمت اداری سازمان کارخانه سخت ویران شده بود. در کارخانه‌ها و کارگاه‌های این سازمان اتومبیل‌های زیادی بود که بیست دقیقه پس از حریق آنها را از آنجا دور کردند.

آتش‌نشانان نیم ساعت بعد رسیدند خوشبختانه در موقع بمباران تمام کارگران برای صرف ناهار رفته بودند و گرنه عده زیادی از آنها تلف میشد.

سایر خرابی‌هایی که در پاریس دیده‌مانند خرابی‌هایی بود که در «نانسی» و «وزیه» و «ویتری اوفرانسوا» و خیلی از شهرهای دیگر دیده بودم. از جمله خرابی‌هایی که در پاریس دقت مرا جلب کرد یک‌خانه مسکونی ۶ اشکوبه بود که بمب هر یک از آن اشکوبه‌ها را یکی پس از دیگری ویران کرده بود تا با آخرین اشکوب رسید. در آن دم مردی و زنی از نردبان اشکوب پنجم پائین می‌آمدند که به پناهگاهی خود را برسانند، دفعه‌ای بمبی افتاد و نردبان را از میان قطع و آن دو نفر بهمان‌تکه نردبان پاره چسبیده تا هنگامیکه آتش‌نشانان فرا رسیده آنها را نجات دادند.

در موقع بمباران هر کس که به پناهگاه و یا زیر زمینی خود را رسانیده بود صدمه ندیده بود.

«رینو» عصر همان روز بوسیله رادیو گفت که کارخانه‌های «سیترواین» مانند همیشه مشغول کار است. ولی وقتیکه خودم نیمه شب بهمانجا رفتم. دیدم هنوز آتش‌نشانان مشغول کار هستند. راستی صلاح در این بود که کارخانه کار نکنند زیرا چندین بمب زیر خاک رفته و هنوز نتر کیده بود.

روز دیگر بادسته از خیر گذاران جنگ بمیدان «ایزن» رقمیم در هر ۵۰۰ متر نزدیک خط جبهه از دژهای کوچکی می‌گذشتیم که از تکه سنگ‌های بزرگ درست شده بود. در راه اتومبیل‌های کهنه فوردا فرار کشاورزی و چیزهای دیگر از همین قبیل دیدیم و سربازان سیاه پوست که از نقاط استوایی افریقا آمده بودند از آنجا پاسبانی میکردند. همین سیاه‌پوستان در جنگ گذشته خوب جنگیدند ولی در این جنگ فرصت جنگ پیدا نکردند زیرا صدای هواپیما و منظرهٔ تانکها سیاه‌پوستان را دچار وحشت کرده بود.

در ۵ ژوئیه بنزدیکی «ایزن» در شمال باختری «سواسون» رسیدیم میخواستیم نقطه را ببینیم که مشرف بر خطوط دشمن باشد.

پیش از ورود به کشتزاری رسیدیم که چند ساعت پیش بمباران شده بود و یک خرمن گیاه خشک آتش می گرفت سوختگان خرمن گیاه خشک بی اهمیت بنظرمان آمد! ولی بعدها شنیدیم که حریق در اینگونه خرمنهای گیاه خشک چندین روز دوام میکند و برای هواپیماها راهنمای خوبی است.

نظر باینکه آلمانها در بامداد آن روز بدومین هجوم بزرگ خود شروع کرده بودند، همه خطوط ارتباطی و از آن جمله تلفون قطع شده بود.

ستوان سرویس نامه نگاری که ما همراه او بودیم، کوشش کرد که بسوی جبهه جنگ بیشتر برویم ولی ارتشی را که قرار بود ببینیم مشغول جنگ بود و اداره فرماندهی در آن دم نمیخواست فکر خود را بگروهی از خبرگزاران مشغول نماید.

این زد و خورد آغاز پیکاری بود که «رینو» آن را «جنگ برای فرانسه» نامید «حط ویگان» که از روی اصل خطوط دفاعی عمیق درست شده بود، در مدت کمی که آلمانها فرصت داده بودند، ممکن نبود از آن بهتر تهیه شود.

کسی گمان نمی کرد آلمان پس از نخستین حمله بزرگ خود بزودی بدومین حمله بزرگ خود شروع کند زیرا در نخستین بار آلمانها مسافتهای زیادی طی کرده و بعلاوه بسمت کرانه های دریای مانش پیش رفته بودند.

در بامداد ۵ ژوئن درمیان هجوم بزرگ در ساعت ۴ شروع شد. وسعت جبهه جنگ یکصد و بیست میل بود و بسوی «آمدن» و «پیرون» و «کانال» و «ایلت» که جاده های آن پاریس منتهی میشد پیش میرفتند آلمانها سه حمله عمده کردند و ظاهراً از نقشه جنگی «فون شلیفن» پیروی مینمودند زیرا با اجرای عملیاتی برای احاطه فرانسویان از «آمدن» و قسمت یائین رود «سوم» گذشته و بسمت جنوب باختری پاریس پیش میرفتند از وسط نیز میبایستی از راه «کومپیه ن» به سمت دره «اواز» بروند و از آنجا مستقیماً پاریس رهسپار شوند و از آنجا بالاتر از سمت خاور میخواستند از رود «ایزن» بطرف دره «مارن» پیشروی کرده و بهمین نحو یورش بر پاریس را بانتهای برسانند.

رینو در رادیو گفت: این قطیعترین اقدامات آلمان است. يك هجوم وسیعی است که قبلاً فرمان آن صادر شده است و همه وسائلی را که میدانیم بکار رفته است لشکرهای موتوریزه و هواپیماها میخواهند یکبار دیگر وارد کارزار شده و جنگ را بنفع خود تمام کنند، همه مردم دنیا بی تابانه منتظر جریان این جنگ هستند زیرا جنگ ژوئن ۱۹۴۰ سرنوشت جنگ را تا قرنهای معین خواهد کرد.

در این اثناء خبر کز اران جنگ در پاریس بودند و نمیگذاشتند اینها یکی از بزرگترین جنگهای تاریخی را ببینند، بنا بر این هر صبح و شام باید به سخنرانیهای سرهنگ توماس، سخنران وزارت جنگ خود را قانع کنیم. بجای اینکه این سخن رانی در وزارت دفاع ملی بشود، در تالار «کواره دورسه» صورت گرفت و این همان نقطه ایست که بیمان معروف «بریان - کلوک» امضا شد که بموجب آن جنگ را تحریم کرده است.

همین تالار بزرگ، با میز سخنرانی که در میان آن بود، در عصر پنجم ژوئن پر از روزنامه نگار بود، همه بگفتار سرهنگ سرایا گوش بودند. سرهنگ گفت «امروز بزرگترین پیکار در این جنگ شروع شده است و تا کنون نمیتوانیم بدانیم نتیجه چه خواهد بود.

هر صبح و شام میبایستی برای شنیدن سخنرانیهای «سرهنگ توماس» که یگانه رابطه ما با میدان جنگ بود رویم. در صورتیکه جنگ داشت بدروازه پاریس میرسید در این هشت ماه گذشته سرهنگ در ابلاغیه های خود همیشه مینوشت «خبر قابل ذکری نیست» اکنون ناچار بودیم باو بگرویم و حرکات و سکنات او را دقت کنیم باین امید که شاید مطالبی از آن بدست بیاوریم.

سرهنگ توماس مطالب خود را بدقت مینوشت و وقتیکه سخنرانی خود را بپایان میرسید روزنامه نگاران بیدرنک بمحل های خود می شتافتند و گفتارهای او را بگوش همه گیتی میرسانیدند.

هر روز که جنگ برای فرانسه سخت تر میشد اهمیت سرهنگ توماس نیز نزد ما بیشتر میشد سرهنگ با صدای آهسته خود شماره سر بازاری را که مشغول جنگ بودند گفت. روز اول تقریباً اسمی از تانک نبرد، روز دوم گفت آلمانها تمام تانکهای خود را

که مجموعاً دو هزار می‌شود بکار برده اند. ولی وقتی که روز سوم با آهنگ آرام خود گفت آلمانها چهار هزار تانک وارد میدان جنگ نموده اند، همه شنوندگان یکه خوردند. سرهنگ که قبلاً گفته بود آلمانها در نخستین روز جنگ ده لشکر آورده بودند این بار گفت آلمانها تقریباً یکصد لشکر که روی هم رفته عبارت از دو میلیون سرباز میباشد بکار برده اند.

فرانسوی ها در کوچه و خیابان ها از گفتار سرهنگ اظهار تعجب میکردند و میگفتند: چهار هزار تانک و تقریباً یکصد لشکر! باور نکردنی است! دیروز بما گفتند فقط دو هزار تانک داشتند!

در اینموقع يك ضربت دیگری بر فرانسه وارد شد، ایتالیا داخل جنگ شد پیشوای ایتالی در ۱۰ ژوئن گفت: ساعتی را که مقدرات معین کرده بود صدای آن در آسمان میهن ما شنیده میشود اکنون وقت گرفتن تصمیمهای تغییر ناپذیر است اعلان جنگ هم اکنون بسفرای انگلیس و فرانسه ابلاغ شد.

دخول ایتالیا در جنگ بر علیه فرانسه تلخ ترین پیش آمدها بود ایتالیائی ها که فرانسویها آنها را میشناختند و میدانستند که در جنگ میتوانند آنها را شکست دهند، اکنون اگر آلمان پیشرفت کند میبایستی در غنائم فرانسه شریک شوند. رینو فریاد کرد در اینموقع که فرانسه زخم خورده و برای استقلال خود و برای همه دنیا دلیرانه میجنگد، ایتالیا فرانسه اعلان جنگ داد. مادرششمین روز بزرگ ترین جنگ تاریخی هستیم.

سربازان ما، خلبانان ما و نیروی هوایی انگلیس با دشمنی روبرو هستند که هم از حیث عده و هم از حیث اسلحه بیشتر است.

در این جنگ که جنبه های متمادی نیست بلکه جنگهای نقاط نیرومند و عمیق است ارتش های ما دارند برای عقب نشینی راه پیدا میکنند ولی هیچ نقطه نیرومندی را از دست ندادند مگر پس از جنگ دلیرانه هر کیلومتر زمینی که دست دشمن افتاده برای وی گران تمام شده است.

تا آندم سربازان آلمانی در نقاط کونا کون در جنوب «روان» رود «سن» را

غیر کردند.

شب یکشنبه ۹ ژوئن کارمندان تمامه اداره های دولتی از پاریس رفتند ریئو بمرکز فرماندهی ویگان رفت برای خبر گذاران خیلپی لازم بود بدانند که در آن لحظه چه وقایعی در جریان است.

دوشنبه صبح ۱۰ ژوئن همه در تالار " کوده دورسه " مانند سایر ارباب در انتظار سرهنگ توماس بودیم سرهنگ تا مدت نه ماه و نیم سر ساعت معین برای سخنرانی حاضر میشد ولی در آن روز ابدأ کسی او را ندید.

شنیدیم که از پاریس بیرون رفته است همچنین شنیدیم هر کارمندی که در وزارت اطلاعات و سائر اداره های دولتی بود از پاریس رفته است با اینکه در ساعت آخر هم گفته بودند که آتش باد اباد در پاریس میمانند آخرین وسیله ارتش ما با میدان جنگ یعنی سرهنگ توماس نیز شبانه رفته بود.

بنابر این چاره جز این نداشتیم که با بدنبال حکومت بشهر "تور" برویم و آنکه در پاریس بمانیم تا هنگامیکه آلمانها برسند و هیچ نمیدانستیم در آندم آلمانها کجا بودند و یا بچه سرعتی بسوی پاریس میآمدند شنیده بودیم خط فرانسه را آلمانها شکسته اند در اینصورت آلمانها با سیر عادی خود دور نبود که همان روز پاریس برسند. روز بعد سه ستون از ارتش آلمان زیر فرمان ژنرال " فن بروخیج " آماده بود هدف عملیات تازه آنها این بود که جبهه شمالی فرانسه را شکسته و لشگرهای فرانسه را که از یکدیگر جدا کرده بودند بسمت جنوب باختر و جنوب خاور عقب رانند و سپس این ارتشها را فنا و نابود کنند.

روز ۵ ژوئن هنگامی که لشگرهای ژنرال " فن بوخ " به سمت پائین رود "سوم" و کانال " اواز - ایزن " حمله کردند بادشمنی روبرو شدند که کاملاً آماده دفاع بود فرماندهی فرانسه تصمیم گرفته بود که با هر نیروئی که داشت تا آخرین نفس از "خط ویگان" و خط ماژینو دفاع کند.

در ۹ ژوئن تعقیب ارتش فرانسه بسمت پائین رود " سن " و به سوی پاریس

کاملاً ادامه یافت.



سربازهای موتوریزه زیر فرمان سرتیپ پیاده نظام " هوت " همان روز در اثر يك پيشروی مستقیم و بدون توقف به " رووان " رسیده و در نتیجه فرانسویها را بر کرانه نزدیک " ديه پ " احاطه و جناح چپ آنها را شکستند در پیشرفت بر رود " سن " نیروی هوایی خیلی کمک کرد و با بمبهای خود پیاده نظام فرانسوی و دسته دهای تانک آنها را هنگامی که میخواستند برای يك هجوم متقابل گردآیند، پراکنده ساخت همچنین بوسیله قطع خطوط آهن و خراب کردن مواد راه آهن، نیروی هوایی و سائلی را که ممکن بود فرانسویها برای جلب کمک بکار ببرند از کار انداخته و آنها را در میدانی انداخت که قبلا در آن شکست خورده بودند، نیروی هوایی همینکه نخستین علائم پیاده کردن سربازان را در بنادر " هاور " و " شربورک " و " برست " ملاحظه نمودند بیدرنگ بهمان بنادر و بر مخازن نفت و کشتی ها هجوم کرده و موفق شدند "

سپس همین گزارش تفصیل شکست بر رود " این " را ذکر کرده و از آن جمله گفته است در جنگ سختی که دو روز طول کشید دشمن تا آخرین نفس از خود دفاع کرد "

سرعت پیشرفت آلمان ها فرانسویها را حیران کرده ، چنانکه نظامیان و کشوربان نه میدانستند به کدام سمت رو کنند ، اینجا تنها يك نقش دیگری برای فرانسویها باقی مانده بود که ممکن بود بوسیله همان کشور خود را نجات دهند - دفاع از پاریس .

## بخش دوازدهم = دفاع از پاریس

در آخرین روز هفته آخر اعلام شد که پاریس را در يك وضع دفاعی قرار داده اند . فهمیدن معنای این تصمیم نیز مشکل بود ، زیرا اگر فرانسویان راستی می خواستند از پاریس دفاع کنند میبایستی بمردم ملتجی شوند که از پایتخت کشور خود دفاع و سربازان در تأسیس موانع در هر کوچه و خیابانی کمک نمایند لازم بود دسته هایی از داوطلبان تشکیل دهند و نقاط مهمی را در پاریس برای دفاع در نظر

گیرند سپس با تهیه خواربار و مهمات تا می توانستند ایستادگی کنند و لو اینکه محاصره بشوند.

با چنین دعوتی از مردم و با استفاده از بی سیم وضع پاریس بکلی دگرگون میشد زیرا بجای اینکه مردم سراسیمه برای خود راه نجاتی پیدا کنند، خود را به دفاع از پاریس مشغول مینمودند.

نقطه مهم دفاعی پاریس تپه " مون مارتر " بود بر این تپه ممکن بود توپهای ضد هوایی نصب و از هواپیما هائی که در ارتفاعات کم پرواز مینمودند جلوگیری شود، همچنین ممکن بود در خیابان هائی که بتپه منتهی میشد، استحکامات بسازند در " آرن " " زیونف " و " شاتو دوونسن " در منطقه رصد خانه مون بارناس و جا های دیگر که بشهر تسلط داشت دیدبان بگذارند.

در شهر پاریس نیروی مسلح شهر بانی نیروی خوبی بود کارخانه های "رینولت" " سیمرواین " نیز صدها کارگر داشتند، در بازار های " هال " همچنین باربران زیاد بودند و همچنین خیلی از اهالی انگلیس و امریکا و چکوسلواک و لهستان و ملل دیگر مقیم پاریس با میل و رغبت برای دفاع حاضر بودند، افراد ارتش شکسته، که در جنگ بررود " سن " و رود " ایزن " شرکت نموده بودند و هنوز هم میل داشتند بجنگند، پاریس را برای خود مرکز خوبی قرار میدادند و بسیاری از توپچی ها نیز میتوانند توپهای خود را بیپاریس بیاورند.

جمهوریخواهان در مادرید مدت چندین ماه ایستادگی کردند در ورشو تفنک داران لهستانی مدتی یابرداری نمودند در داخله شهر تانک از عهده جنگ برنمیآمد. زیرا در همان موقع که موانع از حرکت تانک جلوگیری میکنند ممکن است با بمبهای دستی تانک را از کار انداخت.

در فرانسه کسانی بودند که در " لشکر بین المللی " در جنگ اسپانیا شرکت داشتند ممکن بود در فرانسه از وجود آنها برای دفاع پاریس استفاده کرد.

و همینکه شایع میشد که پاریس از خود دفاع میکند شهرهای دیگری که هنوز اشغال نشده بود برای ایستادگی و مقاومت آماده میشدند. از آن جمله ممکن

بود شهرهای « لیون ، دیترون ، تروی ، لومان ، اورلئان » و جاهای دیگر ایستادگی کنند .

هر شهری و هر دهکده‌ی جای اجتماع سربازان پیاده نظام و توپخانه هائی می شد که از گروهان و یا هنگ خود جدا شده بودند - نظر باینکه فرانسوی ها در اینکار های آنی کمال مهارت را دارند ، میتوانستند بخوبی از شهرهای خود استفاده کنند ، در صورتیکه در فضا های آزاد فرصت تأسیس خطوط دفاعی را پیدا نمیکردند . رینو گفته بود « این جنگ جنگ جبهه های متمادی نیست ، بلکه جنگ نقاط نیرومند عمیق است » بنا بر این همان شهر های فرانسه نقاط نیرومند میشدند و خانه ها در گوشه هر خیابانی نقاط نیرومند هر شهری میشد بعلاوه چندین لشکر فرانسوی بود که هنوز در جنگ شرکت نکرده بودند ، همین لشکرها برای تأسیس خط دفاعی بر رود «اوار» فرصت مییافتند یا آنکه میتوانستند از «ماسیف» مرکزی در منطقه کارمونت فران دفاع کنند .

انگلیس ها نیز بجای عقب نشینی با سه لشکر خود که بر رود « سوم » می جنگیدند سرباز های تازه نفسی وارد میدان میکردند . چه در آن موقع يك دسته از نیروی اعزامی انگلیس در راه بود ولی همینکه شنیده شد شهر پاریس را بی دفاع اعلام نموده اند برگشت .

برای دفاع از نقاط نیرومند فرانسه اسلحه و فشنگ کافی داشت ممکن بود با گذاشتن توپهای ضد هوائی بر کارخانه های «رینولت» اسلحه سازی را ادامه دهند . بسیاری از هواپیما های امریکائی که خواسته شده بود نزدیک بود بفرانسه برسد همینکه امریکا میشنید فرانسه نیروی خود را گردآورده و عزم خود را جزم نموده است که برای حفظ خود تا دم واپسین بجنگد برای او هواپیما و اسلحه و فشنگ زودتر میفرستاد .

درفرانسه سران لشگری بودند که از انقلاب بیش از پیشرفت دشمن اندیشناك بودند .

حقیقت اینست که حکومت فرانسه نسخو است کارگران کارخانه های «رینولت»

و یا سایر اهالی پاریس بچنگند حتی دستور داده بود اگر برای دفاع از پاریس مردم کمترین حرکتی از خود نشان بدهند از آنها جلوگیری کنند.

رینو نتوانست بر دسته صلح طلبان که از ترس شورش برای پذیرفتن شرایط متار که تصمیم گرفته بودند، غلبه کند بعلاوه پای اشخاص ذی نفعی در میان بود که نمیخواستند پاریس بمباران و خانه های زیبایشان خراب و ویران شود آنچه چرچیل در باره انگلستان گفته بود آن ها یارای گفتن آنرا درباره فرانسه نداشتند. چرچیل گفته بود از هر دهستان و هر شهر و شهرستان دفاع خواهیم کرد توده بزرگ اهالی لندن اگر خیابان بنجیابان بچنگد میتواند ارتش دشمن را دفع کند.

افراد ارتش فرانسه و ملت فرانسه از درون فاسد نبودند. تنها روش سیاسی فرانسه در این مورد متین و بنیان آن استوار نبود.

اگر فرانسه زمامداران خوبی داشت بهمان اندازه فعالیت از خود نشان نمی داد که در سایر مقتضیات ملی سابقاً از خود نشان داده بود.

سود پرستی که در فرانسه خیلی ریشه دوانیده بود سبب شد ملت را با یک اسلوب سیاسی بدی همیشه مشغول کند هنگامی که خطر بدروازه فرانسه رسید ملت دیگر نیروی قیام و جنبش نداشت.

باری هر گفتگو و مناقشه در این باره رو بهمرفته نظری و فلسفی میباشد حقیقت آنچه که روی داده است تا کنون آشکار نیست تنها آینده و گذر زمان حقایق را روشن خواهد کرد. ولی میتوان ثابت کرد که نه عشر مسئولیت بگردن آن کسانی است که در روز های بحران زمامدار فرانسه بوده اند.

کارمندان حکومت فرانسه پی در پی گفتند که تادم واپسین استاد گی خواهند کرد، گفتند پاریس در حال دفاع است ولی چند روز نگذشت که پاریس را شهر بی دفاع اعلام داشتند. سپس اظهار داشتند « اگر لازم بشود در افریقا میجنگیم » باز هم طولی نکشید که شرایط متار که جنگ را درخواست کردند

## بخش میز رشم = همانستیز

سخت گیری سانسور نشان میداد که فرانسویها نه با داره اطلاعات اطمینان دارند و نه با آرامش مردم .

کارمندان سانسور نمیگذاشتند روز نامه نگاران در باره جنگ اظهار عقیده کنند با اینهمه گاهی بعضی مقالات از سانسور رد میشد . انتقاد از سانسور بپایه رسید که در باره آن مناقشات مفصل در مجلس شورای ملی فرانسه در گرفت از جمله « بلوم » سخنرانی مفصلی کرد و برای مأمورین مهمانخانه کوتینانتال که مرکز وزارت اطلاعات فرانسه بود ، کیفر قائل شد .

هر دم که کسی میخواست بآن مهمانخانه برود بایستی بر گهای چاپی ویژه را پر کند . از این عمارت بهمان سختی که از وزارت جنگ انگلیس در وایت هول پاسبانی میشود ، مراقبت میکردند ، کار این بنگاه جلو گیری از نشر معلومات بود و در این جا نیز فکر دفاع بر فکر هجوم غلبه داشت .

کارمندان سانسور تصور میکردند اگر راجع بچیزی شك داشته باشند همان را قلم بزنند

« هیچ کدام حاضر نبودند مسئولیتی بعهده گیرند و گمان میکردند اگر از نظریات خبر گزاران جلو گیری کنند بهتر است تا مبدا اظهار عقیده خبر گزاران باعث خشم سران ارتش بشود .

چنانکه میتوان گفت برای جلو گیری از نشر اخبار درست يك خط مازینوی ادبی برپا نموده بودند .

با تعطیل پارلمان دولت و ملت فرانسه هر دو از راه مطبوعات نیازمند کسب معلومات بودند برای اینکه در آن هفته های پر شور و غوغا مردم تکلیف خود را بدانند ، برای کمک و یاری آنها دولت فرانسه وسیله خوبی در دست داشت و آنهم روزنامه بود ولی در نه ماه جنگ روزنامه نگاری فرانسه صورت خوبی نداشت .

اگر نشر ابلاغیه های رسمی و یا مقالاتی در پیرامون آن که از طرف سانسور

- ۱۰۲ -

بدقت ملاحظه شده باشد ، یگانه اخباری از جنگ باشد که نشر آنرا برای مردم اجازه میدادند ، برای تبلیغات تأثیری باقی نمیماند .

مردم دانای هوشیار خواستار مطالب بیشتری بودند و به آن اطلاعات مختصر رسمی که برای ارتش فرانسه حماسه سرائی میکرد . اکتفا نمیکردند .

هر مطلبی را که از روی اصل خوشبینی نوشته میشد سانسور میپذیرفت . بنا بر این اغلب خبر گزاران فرانسوی و برخی خبر گزاران انگلیسی در نوشته های خود جنبه خوش بینی را پیش میگرفتند .

خبر گزار یکی از روز نامه های لندن در پاریس مقالاتی در ستایش و تمجید عملیات نظامی فرانسه مرتباً میفرستاد ، که با عناوین بر جسته در آن روز نامه چاپ میشد .

بنا بر این فرانسوی ها تا چندین هفته برای خودش و برزندگانی روزمره خود بر قرار و از احتمال روز بلای بزرگی در میهن خود بیخبر بودند . ولی گناه بگناه پل رینو نخست وزیر با سخن رانی های غرای خود از مردم موقتاً رفع اشتباه می کرد .

وضع خبر گزاران جنگ نمونه بر جسته از فرصت های خوبی برای تبلیغات بود ولی از آن استفاده ننموده و آنرا از دست دادند . از آغاز کار خبر گزاران طرف توجه ستاد ارتش فرانسه نبودند .

در ماه سپتامبر هنگامی که جنگ در گرفت ژنرال گاملن گفت نمیخواهد خبر گزاری بمیدان جنگ بیاید و همچنین در باره جنگ باید در رادیو چیزی گفته نشود .

ستاد ارتش میخواست جنگ را تنها خود منحصر کند . کارمندان ستاد ارتش نخواستند اذعان کنند که جنگ کنونی جنگ نیروی موتوریزه بود که در آن نقشی را که کشوربان ممکن بود بازی کنند بهمان اندازه نقشی که لشکریان بازی می کردند اهمیت داشت همچنین ندانستند که اطلاعات آلمانها در استراتژی برای ارتش آلمان خود يك نیروئی بود .

ستاد ارتش آلمان از نظریات سابق نظامی خود را کاملاً آزاد کرده بود در صورتیکه همان نظریات سابق مانند پردهٔ جلو چشم فرانسوی ها را گرفته بود و همین امروز در پیشرفت آلمان ها نقش مهمی را بهمان اندازهٔ عملیات نظامی بازی کرد.

لازم بود افسران احتیاط را که در جنگ گذشته شرکت نموده بودند. برای سرپرستی از خبر گزاران جنگ بگمارند. میبایستی با آنها اختیارات کافی بدهند که خبر گزاران را بمیدان جنگ ببرند و با آنها بمانند. ولی بجای اینکه اینکار را بکنند خبر گزاران را بافسرانی سپردند که مأمور نگارشها و پیرو ارتش های گوناگونی بودند که هر گاه جنگ در میگرفت، کارهای دیگری برای آنها پیش میآمد که کمتر فرصت میداد بخبر گزاران برسند.

در جنگهای کنونی خبر گزاران جنگ را باید تقریباً جزء ارتش شمرده همچنانکه خبر گزاران ایتالیائی و آلمانی را شمردند. ولی در عین حال نیز خبر-گزاران باید آزاد باشند که در باره آنچه می بینند بنویسند بشرطیکه کاری نکنند که مطالب مهمی بگوش دشمن برسد.

اگر فرانسوی ها و انگلیسها و امریکائی ها مقالاتی را میخواندند که روز ماهه نگاران خوب و ورزیده آن را مستقیماً نوشته بودند که در میدان جنگ چه چیزها رخ میداد بیدرنگ حقایق را ملتفت میشدند و میدانستند که بیکارفرانسه بیکار حیات وممات است.

زیرا در جنگی میان نیروی کم استعداد فرانسه ازیکسو وستون های موتو-ریزه منظم آلمان از سوی دیگر. عملیات دلاورانه بسیاری انجام گرفت که برای مردم واقعا شنیدنی بود، بنا بر این امروز با نبودن آن گونه نوشته ها قانع کردن مردم که فرانسوی ها در خیلی نقاط جنگ در کمال شجاعت و دلیری جنگیده اند خیلی اشکال دارد.

اجازه نمیدادند خبر گزاران جنگ در باره آنچه که دیده بودند زیاد چیزی بگویند در ماه مه خبر گزاران وضع فراریان و مهاجرین را دیده و عاقبت آنرا

تصور کردند.

بخبر گزاران دستور دادند که راجع بریختن بمب بر قطار های آهن چیزی ننویسند ، در صورتیکه اگر مینوشتند برای مردم بهتر بود که سر جای خود بمانند و فراری نشوند همچنین اجازه ندادند بنویسند که قطار ها در مدت های معینی تنها برای بردن سرباز است تا مردم بیجهت در ایستگاهها ازدحام نکنند و مانع حمل و نقل سربازان نشوند .

اگر خبر گزاران امریکائی میتوانستند در میدان جنگ بمانند . ممکن بود پیش از فوت وقت امریکائی ها را از اهمیت وضع با خبر کنند ، دولت انگلیس نیز آنگاه میفهمید که ارسال يك نیروی اعزامی تازه پس از تخلیه دنکرك بفوریت تا چه اندازه لازم و ضروری است .

نیروی اعزامی انگلیس تنها عبارت از یازده لشکر بود و فرانسوی ها نفهمیدند برای چه ممکن نبود انگلیس سربازان مجهز بیشتری را فوراً بفرانسه اعزام کند . کارمندان سانسور در مهمانخانه کوتیناتال با پذیرفتن عده زیادی از خبر-گزاران جنگ از هر سوی گیتی بر زحمات و مشکلات خود افزودند زیرا اداره کردن این گروه زیاد و دانستن تکالیف خود با آن ها خیلی مشکل بود پس بهترین راه را این دانستند که هر گاه جنگ سختی در میگرفت خبر گزاران را بماندن در پاریس و ادار کنند .

در سازمان سانسور در مهمانخانه « کوتیناتال » ترتیب صحیحی برقرار نبود اداره های آن بزرگ و کارمندان غالباً افسران باز نشسته و یا روز نامه نگاران بودند .

رؤسای اداره اغلب کار ها را بزن هائی که معاون آن ها بودند واگذار می نمودند از آن جمله رئیس اداره بازجوئی نگارش های خبر گزاران جنگ ، اسماً يك نفر سرهنگ ولی رسماً يك زنی بود .

در اداره عمده سانسور خواهر زن رئیس همه کاره بود در این میانه همین خانم استعمال نقش قیچی را بر کلاههای زنانه مد کرد ؟



## - ۱۰۵ -

در یکی از مقالات خود شبی را که در کرانه بیرونی « دن » بسر برده بودیم نوشتیم از آن جمله متذکر شدم « خط ماژینو تقریباً غیر قابل عبور بنظر می آید » سانسور کلمه « تقریباً » را قلم زد . در مقاله دیگری راجع بتأثیر هجوم های هوایی بر چندین شهر را وصف و از جمله نوشتیم که تلفات مادی و روحی نسبتاً کم بود همچنین نوشتیم که در اثر ریختن بمب بر یکی از قطار های آهن چند جوجه مرغ کشته شد و خرگوشی زخمی شد ! سانسور آنچه راجع بقطار نوشته بودم قلم زد و در نتیجه مقاله من چنین شد که در اثر ریختن بمب یگانه تلفات کشته شدن چند جوجه مرغ و زخمی شدن يك خرگوش بود !

بدبختانه نتوانستم بموقع از وصول این مقاله به انگلستان جلوگیری کنم . زیرا کارمندان همینکه مطلبی از سانسور رد میشد بی تأمل مضمون آنرا با تلفون مخابره میکردند .

بروز نامه های لندن گاهی مقاله هایی میرسید که چیزی از آن فهمیده نمی شد . و تا مدت چندین ماه نمیگذاشتند آن روز نامه ها باداره های خود در پاریس تلفون کنند و توضیح بخواهند ، و همچنین اجازه نمیدادند اداره های پاریس به مراجع خودشان در لندن تلفون کنند . پس از برداشتن این قدغن نیز طولی نکشید که آلمان ها « آمدن » و « دیه پ » را بمباران کرده و تمام خطوط تلفون میان پاریس و لندن قطع شد .

تقریباً همه اخبار تلگرافی را از راه نیویورک بلندن میفرستادند . اگر احياناً خبر گزارى چیزی راجع بجننگ میدید و یا میشنید بیدرنك با او تومیل خود پاریس میرفت که مطلب را بروزنامه خود برساند . ولی غالباً دو روز معطل میشد تا اجازه نشر میدادند .

از سوى دیگر سرهنگ توماس هر روزه اخبار همان جنك را بخبر گزاران پاریس میداد و آنها نیز مطالب را فوراً تلگراف میکردند .

تنها در پایان ماه مه سانسور نظامی در کار های خود فعالیتى نشان داده و گر نه تا آنوقت روزنامه های جهان برای بدست آوردن اخبار بخبر گزاران جنك اعتماد

- ۱۰۶ -

نمیکردند و تنها اعتماد آنها به خبر گزاران پاریس بود که هر روز از سرهنگ توماس کسب خبر میکردند و بآنها هیچوقت اجازه ورود بمیدان های نظامی داده نمی شد .

پس سرهنگ توماس یگانه منبع اخبار جنگ بود که خبر های او در روز نامه های دنیا انتشار مییافت ، بنا بر این خبر گزاران جنگ ناچار بودند بکلیات اخبار ، که فرستادن آن دیگر معطلی نداشت ، اکتفا کنند .

برای تبلیغات تنها يك وسیله باقی مانده بود که حکومت از آن چندان جلو گیری نمیکرد و آنهم رادیو بود .

هنگامیکه آلمان ها در سی میلی پاریس بودند من و " ادی ورد " کارمند رادیوی لندن برای توصیف پرواز شبانه خودم بر فراز خطوط آلمان ها ، که رادیوی لندن آنرا خواسته بود رفتیم . وقتی که بدرون ایستگاه پخش صدا رفتم هیچکس از من مطالبه شناسنامه نکرد ، و هیچ کس نیز خود را مقید نداشت که بداند من دیگر در میکروفون چه خواهم گفت .

هنگامیکه کارشناس بر میکروفون گفت : اینجا ادی ورد سخن میگوید من هر آنچه که در دل داشتم باز گفتم .

و معلوم است که دشمن اگر میخواست بخوبی میتواندست از این وضع استفاده کند .

پاریس خصوصاً و فرانسه عموماً در آن موقع نیازمند ذکر داستان هایی بودند که غرور ملی آن ها را تحریک میکرد . البته اینگونه داستان ها را ممکن بود در روزنامه انتشار بدهند .

ولی بجای اینگونه انتشارات با ابلاغیه های خشک رسمی و گزارش های وحشت انگیز فراریان افکار مردم را پر میکردند . در نتیجه اهالی پاریس بر زندگانی روز مره خود برقرار بودند و گوئی هیچ پیش آمد ناگواری رخ نداده بود .

هر بار که بیاریس می آمدم تعجب میکردم که کافه ها پر از جمعیت بود و خانم های خوش لباس و جوان های ظریف هر روز عصر در " شانزلیزه " مانند همیشه



هنگامیکه مرکز شهر پاریس ساکن و آرام بود، راههائیکه به بیرون شهر منتهی میشد، پر از مهاجرین و فراریان بود، که بصفوف آراسته حرکت میکردند. در بیرون ایستگاهها صدها مردم که میخواستند خود را بقطار راه آهن برسانند، راهها را بسته بودند و غالباً نیز قطار گیرشان نمیا آمد.

مردم گاهی تمام روز و یا تمام شب را بانتظار بسر میبردند و سر انجام پس از زحمت و مشقت زیاد همینکه خود را بیاجه بلیت فروشی راه آهن میرسایندند به آنها میگفتند که قطار نیست.

رو بهمرفته اهل پاریس ساکن و آرام بودند با اینکه ممکن بود يك حمله هوائی و یا زمینی آنها را غافلگیر کند.

دو بامداد دو شنبه (۱۰ ژوئن) اتفاقاً در اتومبیلی از (شانزله لیزه) و دو خیابان «کراند آرمه» و «فوش» عبور کردم، دیدم در هر پنجاه متر اتوبوسی را در پهنای خیابان گذاشته بودند، تا از فرود آمدن هواپیماهای آلمانی حامل سرباز مانع گردد، پس از آن اتوبوسها را بردند و يك شب بعد ارابه های خاکبرداری بجای اتوبوسها در پهنای خیابانها قرار داده شده شماره ارابه ها دست کم ۵۰۰ بود و هر کدام دوتنگه نفت داشت که از درون بازنجیری بسته شده بود. برای تخلیه پاریس ممکن بود از این ارابه ها خیلی استفاده کنند ولی هیچ کدام از آن را بکار نبردند.

در همان شب يك دود مخصوصی در فضا منتشر شد، صبح وقتیکه از خواب بیدار شدیم ممکن نبود در بیرون پنجره مسافت زیادی را به بینیم، چنین بنظر می آمد که بمبهای آتش زا در هر سوی پاریس آتش برپا نموده بود.

بیرون که رفتیم دیدم خیابان پر از دود بود چنانکه نتوانستم آن سمت میدان «پلاس دو لا گونگورد» را ببینم و بر زود سن دیدن پلی ازپل دیگر امکان نداشت. در هر جا سکون و آرامش حکمفرما و گوئی پاریس تبدیل به گورستان شده بود.

سبب این دود را ندانستم و گمان میکنم پاریس آتش گرفته است و نیز صور می

کردم شاید چند روز دیگر یکی از قشنگترین شهر های اروپا - پاریس ، با خاک یکسان شود و از بنا های زیبای آن بجز لوله های دود کشی مانند سنگهای گورستان چیز دیگری برجا نماند. خوشبختانه از این اندیشه های گوناگون راحت شدم زیرا یکساعت پیش از ظهر باد شروع دود ها پراکنده و خورشید نمایان شد .

در باره دودها افکار و عقاید گوناگون به میان آمد .

یکی این بود که فرانسویها دود را در هوا پخش کردند که ترن های حامل آن ها را بمب افکن های آلمانی نینمند و فراریان را نیز در راهها در زیر پرده همین دود از خطر محفوظ بدارد .

بگمانم این فکر درست نبود زیرا مأمورین بفرار مردم از پاریس کمک نمی کردند ، بلکه برعکس تقریبا همه ترن ها را از حرکت باز داشته بودند .

احتمال داشت باد دودها تیرا که از سوختن حوضهای نفت نزدیک شهر «روان» و دود آتشبارهای آلمان بر رود «سن» بلند شده بود در فضا پراکنده نموده بود. فعلا از کارکنان اداره رویتز چندی پیش از حرکت حکومت بشهر «تور» رفته و از همان جا بلندن خبر ها را میدادند پس بر ما نیز لازم بود که باقی اسباب خود را از اداره رویتز که در عمارت «هاواس» و تقریبا تهی شده بود برداریم و برویم .

از کارمندان رویتز سه نفر ماندیم و همه پرونده های رویتز را آتش زدیم تا مبادا در آن چیزی باشد که بدست دشمن افتد .  
برای آخرین دفعه در رستوران «مکسیم» ناهار خوردیم .

با اینکه هیچ مشتری در رستوران نبود ولی کارمندان سر جای خود خدمت «سرویس» برقرار بود .

ما که بیرون آمدیم دو سرباز زخمی را دیدیم که لنگان لنگان بسوی ما میآمدند و از میدان جنگ کرانه رود «سن» آمده بودند . تقریبا تمام دکان ها و رستوران ها بسته و خیابانها تهی ، مردم احساس میکردیم که تانگهای آلمان از پیچ و خم خیابان «روایال» پیدا خواهند شد ، معلوم نبود آلمانها بکدام نقطه رسیده

بودند، ما تصمیم گرفته بودیم فردا از پاریس برویم. با اینکه اغلب دکان‌ها بسته و صاحبان آن فرار کرده بودند، چند دکانی برجا و مشغول داد و ستد بودند، از آن جمله دکانی که از آن شیر و کره و سبزی خود را می‌گرفتم باز بود، و چون با وضعیت کنونی راهها احتمال داشت مسافرت مابه «تور» چند روزی طول بکشد، برای خودمان در پاریس توشه کافی تهیه کردیم. یگروز بعد «سه شنبه» از هیچ ایستگاهی مسافرت ممکن نبود، مگر از «گارد ولیون» زیرا همه ایستگاههای دیگر بسته بود. بگمانم انگلیسیان مقیم پاریس خبر نداشتند که پاریس بزودی سقوط خواهد کرد شکی نیست انگلیسیان و یا سایر مردمی که از جنوب فرانسه می‌آمدند از این بابت خبر نداشتند.

سرگذشت مردمی که میخواستند از پاریس بروند شگرف بود. یکی از دوستان من که بایکی از مأمورین ایستگاه راه آهن دوستی داشت در لباس باربری بایستگاه «لئون» رفت. چهارشنبه ۱۲ ژوئن، یک روز پیش از تمرکز نیروی آلمان در «بوادوبولون» با دو دستگاه اتومبیل من و همقطارانم برای افتادیم. در جعبه پشت یکی از اتومبیلهای دو نفری «فورد» که با خود داشتیم ماشینهای تحریر، پرونده‌های اداری و قایق‌ها را که باز میشد جا دادیم. میخواستیم اگر لازم بشود برای بیرون رفتن از فرانسه آن قایق را نیز بکار ببریم بدبختانه زود معلوم شد که یک تکه مهم قایق را در پاریس فراموش کرده ایم و از این جهت قایق دیگر قابل استفاده نبود!

ما از دروازه «اورلئان» بیرون آمدیم و سمت جنوب را پیش گرفتیم در راه عده از یاسبانان ما را باز داشتند. این یاسبانان جوان و تازه وارد خدمت شده بودند و دستور داشتند در آن جا گرد آیند. نخست گمان کردیم شاید حکومت این جوانان را برای خدمت سربازی در آخرین دم، گرد آورده است. ولی این گمان بجان بود. پس احتمال میرفت زمامداران این جوانان را که اغلب از دانشجویان بودند

و ممکن بود اینها برای دفاع از پاریس خود را آماده کنند وارد خدمت شهربانی نمودند تا آن هارا در زیر فرمان خود در آورند .

پنج میل اول راهرا در ظرف سه ساعت طی کردیم . گاهی سرعت سیر ماساعتی از صد متر بیشتر نمیشد و گاهی بهساعتی دو یا سه میل میرسید .

وسایط باربری صفهای منظمی را تشکیل داده و هرصفی عبارت از سه یا چهار اتومبیل بود . بعضی رانندگان تاب نیاورده و داخل درختان کنار خیابان میشدند ساعت ۶ صبح دیدیم در جلو ما يك خط از اتومبیل بدرازی يك میل و در پشت ما خط دیگری بدرازی دو میل بود و هر دم شماره آن افزون میگردد . چندین روز بود که اهل پاریس بهمین وضع از شهر فرار میکردند . نخست توانگران راه فرار پیش گرفتند و اکنون نوبت پیشه وران و دکان داران رسیده بود .

خیلی از این اتومبیلها سالها در کاراژ افتاده و کسی آنها را بکار نمیبردولی اکنون همه طرف احتیاج واقع شدند !

میان هر شش اتومبیل يك اتومبیل دستگاہ خود کار نداشت . هر پنج دقیقه و یاده دقیقه ناچار می ایستادیم . رانندگان برای صرفه جوئی درسوخت ماشینهای خود را باز میداشتند همینکه اشاره حرکت داده میشدمردان و زنان از جای خود میجستند که ماشین های اتومبیل خود را بکار بیاندازند . اگر ماشین راه نمیافتاد داد و فریاد سوارانی که عقب بودند بلند و بسا میشد سواران پیاده شده و باهل دادن اتومبیل بزور ماشین را راه میانداختند !

باری هنگامه بود . تمام وقت بيك چنین وضعی دچار بودیم ولی از غراب اینککه همه مسافرین شاد و خوش بودند .

پس از طی پنج میل اتومبیلهای خود را از خط اتومبیلها که بیرون بردیم . سایرین بسوی «راومبویه» رفتند از خط اتومبیلها که بیرون آمدیم راههای فرعی پر درخت و زیبا را پیش گرفتیم در این راهها همه چیز ساکن و آرام بود .

ولی همینکه بيك آبادی میرسیدیم بیدرنگ بر ما معلوم میشد که تاجه اندازه بمیدان جنگ نزدیک بودیم .

از جمله مناظر این بود که گروه زیادی از مردم برای گرفتن بنزین بنویث ایستاده بودند و همینکه یکنفر کم حوصله میان آنها یافت میشد که میخواست از دیگران جلوتر بیافتد و نوبت خود را رعایت نمیکرد غوغائی برپا میشد .

مسافت ۷۰ میل میان پاریس و «اورلئان» را تقریباً در ۱۲ ساعت طی کردیم شب را در میدان عمومی اورلئان با صدها مهاجر بسر بردیم . یکی از همقطارانم « ماریوت » کارمند رادیوی لندن بیگ هواپیمای انگلیسی که در فرود گاه اورلئان بود خود را رسانید و همان روز عصر بانگلستان رفت . ما نیز روز بعد در موقع ناهار به «تور » رسیدیم .

### بخش پانزدهم - رینو و صلح سخراهان

نقشی را که پول رینو در سیاست فرانسه بازی کرد تقریباً شبیه است به نقشی که «وینستن چرچیل» در سیاست انگلیس بازی کرد .

پیش گوئیهای رینو ، که در باره اوضاع فرانسه بدبین بود ، کاملاً درست درآمد رینو مانند کلمانسو پیشوای بی باکی نبود و جنبه مسالمت بر او غالب بود .

وقتی که آشکار شد فرانسه بتعهدات خود به چکوسلواکی وفا نخواهد کرد «رینو» و « کامپینشی » و « ماندل » خواستند استعفا کنند ولی با اظهار اینکه در چنین بحرانی ظهور اختلاف برای کشور زیان دارد آن هارا از استعفا باز داشتند .

پل رینو کوتاه قد و از حیث مزاج ضعیف بود با اینکه نوشته های او خوب و خواندنی است ولی چون ذاتاً سخمران نبود طرف توجه فرانسویان واقع نشد .

بعلاوه چوی مالیات را زیاد کرده بود مردم از او دلخوش نبودند در مجلس نیز پشتیبانی نداشت بنا بر این ناچار شد در هیئت دولت خود کسانی را داخل کند تا در جائیکه خودش پیشرفت نکند دست نشانده های او کار را از پیش ببرند .

رینو اشخاصی را وارد کابینه کرد که از دسته دست راست و معارضین او بودند و آن ها با فرقه صلح خواهان تماس داشتند رینو در آغاز تصور میکرد که میتواند همه آنها را با خود متحد کند ولی دید بعکس آن ها او را از میان بردند ، بزرگترین



اشتباه او این بود که وقتی که در ۷ ژوئن در کابینه خود تغییراتی بعمل آورد مار- شال « پتن » را بنیابت نخست وزیر نامزد کرد . تعیین مارشال پتن پهلووان « وردن » از طرف ملت فرانسه حسن استقبال کرد .

در ماه مه سال ۱۹۳۵ هنگامیکه مارشال پتن برای تشییع جنازه « پیلسو - دسکی » حاضر شد مارشال گوربنک و افسران دیگر ارتش آلمان برای پتن راه باز کردند و نسبت باو احترام بجا آوردند . همچنین هنگامیکه پتن از طرف دولت فرانسه برای تشییع جنازه « آلساندر » پادشاه یوگوسلاو حاضر شد ، مردان نامی حزب نازی و افسران ستاد ارتش آلمان نسبت باو احترام کردند .

دالادیه از فرستادن پتن بایتالیا بعنوان سفیر کبیر فرانسه اشتباه کرد زیرا آن جا با آلمان ها و ایتالیائیها بیشتر تماس پیدا کرد .

مارشال پتن همیشه پیش خود تصور میکرد که طبقه نظامی بخودی خود از طبقات دیگر ممتاز است و وقتی که دید در مقابل پیشرفت آلمان ها فرانسه شکست خورده است چنین پنداشت که ممکن است بین او و « ویگان » از یک سو و سران ارتش آلمان از سوی دیگر یک پیمان شرافتمندانه بسته شود .

ویگان که هفتاد و سه سال از عمرش میگذرد با اینکه مقاصد حقیقی آلمان را میدانست ولی نظریات او بنظر بات مارشال پتن بی شباهت نبود . هنگامیکه ویگان کار « کاملن » را بدست گرفت خوشش نیامد ، زیرا گمان میکرد فرانسه جنگ را سر انجام خواهد باخت . با اینکه بسمت فرماندهی کل ارتش های متفقین منتهای جد و جهد خود را بکار برد ، ولی بعقیده نویسنده این سطور همیشه نزد خود احساس میکرد که برای فرانسه یک شدت و سختی لازم است و گناهان فرانسه با شکست و مغلوبیت او پاک میشود و چون ویگان یک نفر کاتولیک متمصب بود از گناهکاری های دولت فرانسه متألم بود .

باری فرمانده کل ارتش متفقین و نایب نخست وزیر فرانسه ، که در پشت سر آن ها دسته صالح خواهان قرار گرفته بودند که مدت ها پیش از تأسیس انجمن مونیخ ، در کشور خود کار میکردند ، هر گاه اقدامات سختی لزوم پیدا میکرد ، این

گروه همیشه بمیان می‌آمد و از احتیاط کاری دم میزد، و در هر بار حکومت راهی را پیش می‌گرفت که کمتر دچار مخالفت شود.

در ماه سپتامبر همینکه اعلان جنگ داده شد ملت فرانسه دور هم گرد آمد و اختلافات سیاسی خود را فراموش کرد، توده مردم در فرانسه حاضر بودند جنگ کنند. در آن دم دیگر کسی بحرف دسته صلح خواهان گوش نمیداد. ولی پس از هشت ماه زد و خورد و پس از شکست های پی در پی در ماه مد و ژوئن، دسته صلح خواهان در صحنه سیاست ظهور کرد. و در پیرامون کاخ « الیزه » باندازه فعالیت نشان داد که توجه رئیس جمهوری وقت « لبرن » را بخود جلب کرد. این مردان سیاسی همیشه تصور می‌کردند جنگ با آلمان سودی ندارد، زیرا آلمان حتماً غالب خواهد شد، و همچنین با جنگ با ایتالیا نیز مخالف بودند. گمان می‌کردند بانسکیل یک توده « فاشیست لاتین » ممکن است در مقابل آلمان ایستادگی کرد. بیش از جنگ نفوذ هوا خواهان صلح با آلمان در فرانسه، بیش از نفوذ هم فکرات آن‌ها در انگلستان بود، زیرا مسئله که احساسات بد را تحریک کرد بیشتر جنبه سیاست داخلی را داشت. همان هنگام که دسته دست چپ در جنگ داخلی اسپانیا میخواست از جمهوری خواهان اسپانی هوا خواهی کند و میل داشت فرانسه بتعهدات خود به چکوسلواکی وفا کند، گروه دست راست خواهی بخواهی بسوی صلح خواهان اظهار تمایل می‌کرد و این دسته نیز میخواست فرانسه برای خود زندگانی آرامی پیش گیرد. و در بیرون مرز وی هر چه بشود بنا وی کاری نباشد. بنا بر این تمام اختلافهای سیاسی گذشته یکبار دیگر بمیان آمد در عین حال نیز نقطه اختلاف میان این دو گروه هیچ واضح نبود.

در میان دسته سوسیالیست گروه متنفذی که « بولفور » در رأس آنها قرار داشت میخواست بهر قیمتی که باشد برقرار گردد در میان گروه دست راست میهن دوستانی مانند « لوئیس مارن » بودند که میخواستند تا دم واپسین بجنگد. انجمن « مونیخ » ملت فرانسه را به دو اردوی مختلف تقسیم کرده بود. از یک سو گروهی از مردم با کمال حرارت هنگام بازگشت دالادیه از « مونیخ » به پیشوازی بفرود

گاه « لوبورژه » رفتند و تا وزارت جنگ او را بدرقه کردند. گروه دیگری از او روگردان شده و با دل‌هایی پر از بغض و کینه از فرودگاه برگشتند. میان هوا-خواهان انجمن مونیخ و مخالفین آن ایجاد يك حسن تفاهم خیلی دشوار بود. از این‌رو در آخرین روزهای جنگ در «بوردو» مردم میگفتند آلمان باشد و نه بلوم در ایام جنگ این افکار روز بروز در فرانسه بیشتر انتشار پیدا میکرد. این اختلاف بخواص مردم و از آن جمله « لبرن » کارمندان ستاد ارتش، سیاستمداران، کارمندان بورژوازی، سوسیالیست‌های صلح‌طلب و گروه پیشه‌وران این اختلافات مستقیماً ضربت سختی زد، زیرا افکار این گروه در اثر قرارداد دولت شوروی با آلمان مضطرب گشت و پنداشتند که اگر آلمان جنگ را ببرد بهتر است تا يك حکومت « پلونو کرات » در فرانسه حکمفرما باشد.

ملت فرانسه برای جنگ آلمان دور هم گرد آمد، ولی شکست فرانسه ملت را از یکدیگر گسیخته و در دم واپسین یکبار دیگر فرانسه عبارت از ملتی بود غیر متفق که اشخاص منفعت پرست که هر کدام برای خود راه ویژه میپیمودند، بر اختلافات میافزودند.

یول بدون اظهار کرد اگر شرایط آلمان شرافتمند نباشد فرانسه تادم واپسین خواهد جنگید ولی طوای نکشید که شرایط متار که را پذیرفت.

« بودون » که پیش از رسیدن بمنصب وزارت امور خارجه چندان معروف نبود، در ایام « شرایط آشتی » نفوذ زیادی از خود نشان داد. قبلاً مدیر بانگ فرانسه، سپس مدیر کل بانگ هند و چین و سر انجام مدیر کانهای نمک فرانسه-ایتالیا بود. و با این عنوان غالباً با ایتالیا میرفت و از طرف « لاوال » سعی میکرد برای حصول تفاهم با ایتالیا راهی بیابد. رینو او را وارد وزارت کرد و باو خیلی اعتماد داشت، سر انجام رینو استعفا داد ولی « بودون » ماند. پتن بنوبت خود نیز بدیگران اعتماد داشت.

يك اشتباه دیگر رینو، انتخاب « ژان پرووست » مدیر روزنامه « پاری سوار » بود. ژان پرووست مدت‌ها پیرو سیاستی بود که گرچه هواخواهی از آلمان نبود

ولی ضد آلمان نیز نبود. صاحبان کارخانه‌ها در شمال فرانسه که نظیر آنها در آلمان «تیسن» و «کروپ» هستند، پشتیبانان او بودند و اینها هیچ وقت نمیخواستند دسته دست چپ در کابینه نفوذ پیدا کند و حاضر بودند از حکومت فاشیستی تازه که فرانسه در نظر داشت تشکیل دهد همراهی نمایند.

تعیین «ایمانگرای» کارمند حزب «کروا دو فو» نیز مناسبت نداشت. زیرا این همان نماینده بود که بتوسط سفیر اسپانیا (لا کیریگا) مذاکراتی را آغاز کرد که بپذیرفتن شرایط صلح منتهی شد.

برای پیشرفت نقشه گروه صلح خواهان مانعی در میان بود: حکومت توسط نماینده خود رینو در جلسه شورای عالی جنگ پیمانی را امضاء کرد که پیمان صلح جداگانه بسته نخواهد شد.

پس از آنهمه انتقاد که در فرانسه از تسلیم شدن بلژیک نمودند برای صلح خواهان اشکال داشت همان رویه بلژیک را پیروی کنند بی آنکه عذری برای خود بتراشند؛ بنا بر این پس رفتن نیروی اعزامی انگلیس از دونکرك بانگلستان در اثر فشار آلمان ها بگروه صلح طلبان بهانه بدست داد که نگویند انگلیس در دم آخر متفق خود را رها کرد. درست است که فرانسه ناچار شد برای کشور خود دست تنها با آلمان رو برو شود و بجز عده ای از سربازان انگلیسی و لهستانی و چکوسلواکی از جای دیگری با او همراهی نشد ولی فرانسویها میدانستند که انگلیس نیروی اعزامی دیگری تهیه کرده و در همان دمی که پاریس سقوط کرد در راه بود، سربازان انگلیسی با اینکه در نگاهداری خطوط دفاعی رود «سن» اشکالی نیافتند ولی بعقب نشینی ناچار شدند زیرا جناح آنها در معرض آتشبار دشمن واقع بود و مدت مدیدی پیش از وقت بفرانسوی ها دستور داده شد که عقب نشینی کنند.

پس از شکافتن خطوط دفاعی رود «سوم» و رود «این» بگمانم فرماندهی کل فرانسه برای جلوگیری از آلمانها بر رود «سن» و رود «لوار» اقدامات جدی بعمل نیاورد، فرماندهی کل و گروه صلح طلب هر دودست از جنگ کشیدند زیرا دفاع از پاریس و یا انتظار نیروی اعزامی انگلیس را بی فایده میدیدند.

مارشال پتن پس از جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ پیش خود احساس می‌کرد که انگلیس چنانکه شاید و باید کار نکرده است و تمام زحمات جنگ بگردن فرانسه افتاده بود در پایان ژوئن ۱۹۴۸ برای اینکه برای پذیرفتن شرایط صلح عذری قائل شود همان قسمت را درباره انگلیس در رادیو تکرار کرد، از این رو بخوبی آشکار بود که فرانسه به پیمان با انگلیس خود را مقید نمیدید:

رینو وقتی وضع را چنین دید و برای متحد نمودن حکومت با خود یکبار دیگر اقدام کرد ولی در اواسط ژوئن کاملاً نومید گردید و برای کمک با آمریکا متوسل شد. اگر بجنب کمک آمریکا موفق شده بود یقیناً زبان مخالفین خود را می بست ولی آمریکا در مدت کمی نمیتوانست بیش از آنچه از دستش بر می آمد کار دیگری بکند. با این توسل رینو آخرین نقش خود را بازی و قطع امید کرد.

در این چند سال اخیر آلمان خیالی سعی داشت میان انگلیس و فرانسه تفرقه بیندازد ولی اتفاق و اتحاد این دو کشور باندازه مقرون بمصالح و منافع هر دو بود که پیشرفت تبلیغات آلمانها غیر ممکن بنظر می آمد ولی آلمانها از تبلیغات دست بردار نبودند زیرا زمینه را برای تبلیغات خود مساعد میدانستند و بویژه مقاله ای را در نظر می‌گرفتند که "هانری برو" در سال ۱۹۳۵ در روزنامه گرنگوار در باره بد آمدن خود از انگلیسها نوشته بود در نظر می‌گرفتند.

در فرانسه بعضی روزنامه های یومید و همتگی نیز بر علیه انگلیسها تبلیغات می‌کردند، از آن جمله "کاندید"، "ژوسوی پارتو" و لوژور "آکسیون فرانسیز" و گاهی روزنامه "لوماتن" بود.

شاید آلمانها ملتفت شده بودند اگر فرانسه و انگلیس پیشرفتی بکنند نتیجه بدست نخواهند آورد ولی تصور می‌کردند که اگر هر دو بیک سلسله شکست دچار شوند وضع دگرگون خواهد شد پس لازم بود برای نگاهداری روحیات و مغنویات فرانسه بیدرنک پس از اعلان جنگ و در همان مدت هشت ماه که هنوز آلمانها بر فرانسه مبادرت به هجوم نکرده بودند فرانسویها بیک سلسله هجوم اقدام کنند.

خیلی کسان که طالب اقدامات جدی بودند اشتباهات تصور کردند همینکه

انگلیس و فرانسه داخل کارزار شوند ورق بکلی بر میگردد و متفقین هجوم خواهند کرد ولی افکار کهنه خیلی ریشه دوانیده بود چنانکه انگلیس را نیز نمیتوان در این پاره بخشید زیرا با اینکه بهمان اندازه که ستاد ارتش فرانسه سرباز خواسته بود انگلیس سرباز فرستاد یعنی ۱۱ لشکر ولی بر انگلیس لازم بود بداند که فرانسه در باره استحکام خط مازینو فریفته شده بود و بنا بر این هنگامی که هجوم بزرگ آغاز شد سرباز انگلیس بیشتر احتیاج داشتند همچنین حکومت انگلیس لازم بود بداند که فرانسه بطوری که ادعا کرده بود پنج ملیون در زیر پرچم نداشت زیرا پس از سرباز گیری فرانسه خیلی از سربازان خود را در کشتزار ها و کار خانها گماشت انگلیس نیز در باره محصول کارخانهای املحه سازی خود بی اندازه خوش بین بود و همیشه میگفت "وقت با ماست" در چندین ماه پیش از جنگ و در اوایل جنگ در میدان نظامی اقدامات جدی بعمل نیاروردم و پیوسته میگفتیم همه چیز درست میشود و باین سخنان خشک و خالی برای عدم فعالیت خود عذر می آوردیم جواب آلمان در مقابل این سخنان قضیه دو نکرک و شکست فرانسه بود.

پس از آنکه آلمانها خطوط دفاعی رود "موز" را شکافتند فرماندهی کل فرانسه فوراً ارتش متفقین فرمان نداد که از بلژیک عقب نشینی کنند و معنای این دستور این بود که ارتش متفقین وقتی که در خاک فرانسه آغاز جنگ نمود بیست و پنج لشکر کسر داشت. اگر هر آینه این عده لشکر بموقع خود فراهم بود بگفته مستر چرچیل متفقین برتری پیدا میکردند زیرا آلمان پس از پیشرفت سریع خود مملکت بود همان وضع ۱۹۱۸ در باره آنها تکرار شود زیرا در آن سال با اینکه آلمانها پی در پی پیش می بردند یک باره در ازای ایستادگی سخت متفقین از پهای در افتادند.

## بخش شانزدهم = روزهای آخر

ورود بشهر پر هیاهو و غوغای «تور» که از نقاط زیبا و آرام فرانسه بشمار می رفت مانند ورود بجائی میماند که بردروازه آن این عبارت نوشته شده باشد: «کسانی

که داخل میشوید قطع امید کنید.»

از سخنانی که شنیدم معلوم شد نمایندگان مجلس سنا و پارلمان و سیاسیون و افسران ارشد ستاد هم قطع امید کرده بودند.

در آن ایام در اواسط ماه ژوئن سانسور یکباره برداشته شد.

برای نخستین بار توانستیم در باره آنچه که دیده ایم بنویسیم. بنابراین مقاله ای نوشتم و در آن ضمناً اظهار کردم که فرانسه مانند سال ۱۸۷۰ دچار شکستی خواهد شد. یکروز بعد همقطار من «هارلد کیناک» نیز مقاله دیگری بخیبر گزارشی رویتتر فرستاد و با اینکه بوی نومییدی از آن بیشتر محسوس میشد حتی يك کلمه آنرا نیز سانسور نکردند.

وقتی که این دو مقاله بلندن رسید اداره سانسور انگلیس باندازه متعجب شد که تا مدتی از نشر آن خود داری کرد، زیرا تصور نمیکرد وضع فرانسه تا این اندازه وخیم باشد مگر وقتی که از مقامات مربوطه حقیقت امر را دریافت.

سرگرد «ووترن» که يك سرباز فعال و هواخواه سیاست رینو بود، در ۱۲

ژوئن روزنامه نگاران را نزد خود خواند.

سخنان او در پیرامون سخنرانی رینو در باره توسل بامریکا بود که در همان روز صبح آنرا نشر داده بودند.

«ووترن» وضع جبهه رود «سن» را صاف و پوست کنده برای ما گفت معنای

سخنان او بجز يك شکست هولناک چیز دیگری نبود.

گفت خیلی از واحدهای فرانسوی مدت ده روز بدون استراحت در خطوط مقدم بودند در صورتیکه به آلمانها پی در پی کمک میرسید. و شماره آلمانها نسبت بفرانسویها يك برسه بود.

آلمانها با ۱۵ لشکر بر جبهه «سن» حمله میکردند. و اگر در نظر بگیریم که در ایام جنگ هر لشگری عبارت از هفده هزار است شماره آنها به دو میلیون سرباز میرسد.

و بنا بگفته «ووترن» فرانسه بیش از ۷۰۰ هزار نفر نداشت و این نیز فقط

بثلت عده آلمانها میرسید .

افسران انگلیسی بر آن بودند که فرانسوی ها میتوانند با همین عده خود بر جبهه " سن " بیشتر مقاومت کنند . زیرا بسیاری از واحدهای توپخانه و پیاده نظام فرانسوی میخواستند بجنگند ولی چون اتصال خود را با واحدهای دیگر از دست داده بودند ، و یا آنکه فرمانده نداشتند ، در کار خود حیران و سرگردان بودند .

بواحد های ارتش فرانسه نظریه قدیم را آموخته بودند : " همیشه دشمن را باید جلو خود نگاهدارید اگر دشمن بر جناح شما دست انداخت عقب نشینی کنید ، تا وقتی که دوباره با جبهه او روبرو شود " .

ولی در این جنگ آلمانها با واحدهای سریع موتوریزه و چتربازان خود همیشه از حمله بر جناح دشمن استفاده میکردند . پس با این وضع یگانهای مقاومت این بود که واحدهای فرانسوی بطور متفرق بجنگند و در جاهای خود نامیتوانند ایستادگی کنند و در نظر بگیرند که بهمان نحوی که دشمن میخواهد بجناح آنها حمله برد آنها نیز بجناح دشمن حمله نمایند در جنگ رود سن همین قاعده تطبیق شد و فرانسوی ها در کار خود موفق شدند .

در منطقه " ورنون " بر رود " سن " و " لیزاندلیس " و " پون دیزارش " که آلمانها خطوط دفاعی را شکافتند ، کرانه جنوبی رود خانه بلند و به آسانی قابل دفاع بود و سربازان انگلیس تا مدتی پس از رفتن فرانسوی ها از آن دفاع کردند . ولی فرماندهی کل فرانسه در این پیکار خود را مغلوب پنداشته فرمان عقب نشینی داد .

پس از چهار هفته عقب نشینی حفظ روحیات و معنویات یک ارتش بسیار دشوار است با اینکه واحدهای متفرق فرانسوی دلیرانه از خود دفاع و پافشاری میکردند و از هوا ذخیره بآنها میرسید . ولی پیکر عمده ارتش عقب نشینی میکرد . افسرانی دیده شدند که سواره از میدان جنگ میآمدند و بر پشت زین خود دخترانی سوار کرده بودند .

گروهی از سربازان سلاح خود را از دست انداخته و در راهها گردآمده بودند .



فرانسوی ها اگر میتوانند موقع خود را حفظ کنند ممکن بود شب ها هنگامیکه نیروی هواپیمائی آلمان در کار نبود نیروی کمکی بیاورند .  
از سرگرد " ووتره ن " پرسیدم آیا درست است که در این پیکار بزرگت انگلیس بفرانسه کمک نمیکرد ؟ "

گفت : درست نیست . متفقین دوش بدوش همدیگر دارند میجنگند "  
بموجب خبری که رسیده بود از " ویلیام بولیت " سفیر امریکا درخواست شده بود که با فرماندهی کل آلمان ترتیبی بدهد که بی خونریزی آلمان ها وارد پاریس شوند : همان روز عصر ، پنجشنبه آلمان ها در " بوادو بولون " گرد آمده بودند .  
از این چنین معلوم میشد که آن سر بازان را تازه و بقصد تبلیغات در روز پیروزی ورود پاریس در " ۱۴ ژوئن " آورده بودند .  
برای خاطر افسران رستوان های خوب و عالی از نو باز شد . زن ها و خانواده های آنها از آلمان آمدند .

در این ایام شهر تور غالباً بمباران شده و از این رو حکومت تصمیم گرفت به " بور دو " برود ، همچنانکه وضع را در پاریس دیده بودیم ، اینجا نیز ممکن نمیشد بدانیم آلمانها بکجا رسیده اند .  
اخباری رسیده بود که آلمان ها خطوط دفاعی رود " ایزن " را شکافته و در جنوب دو خط پیش میآمدند . یک خطی از خاور پاریس شروع و بسمت " تروی " و " دیزون " و مرز سویس میرفت ، و خط دیگری در غرب پاریس و از " شارتر " بسمت " لومان " و " تور " میگذشت .

نیمی از کارکنان رویتز با سر دبیر خود " مارتن هرلیهی " به بور دورفتند ، نمایندگی هاواس نیز دست و پای خود را جمع کرده و براه افتاد و هر کدام از کارمندان خود را که در اتومبیل برای او جا نبود پاسخ میداد .

" اودی ورد " و " ورجینیا کاول " روزشنبه ۱۵ ژوئن بگروه ما ملحق شدند که بدنبال حکومت به بور دو برویم .  
در راه " بور دو " بهیچ وجه بماند نگذشت زیرا از گروه مهاجرین و فراریان

دور بودیم شب‌را در کافه يك دهکده بروز آوردیم دهکده خیلی ساکت و آرام بنظر می‌آمد همچنانکه صد ها سال بدین منوال بر آن گذشته بود تنها از صحبت مردم در کافه ، شخص می‌فهمید که جنگ هست .

«ورجینیا کاول» غالباً در باره ساکنین یکجا و افکار آنها مینویسد بنا براین هر کس را که دیدم با او سخن گفتیم .

بهر دهکده که میرفتیم مردم آرام بودند ، هیچکس خیال فرار نداشت ولی گروه فراریان و مهاجرین در موقع عبور خود از دهکده ها سرانجام اهالی آن را نیز با خود میکشیدند

ما تنها بوسیله رادیو با عالم خارجی تماس داشتیم ، شنیدیم کار مندان دولت فرانسه همان روز در بور دو جلسه برپا نمودند ولی چون به نتیجه نرسیدند ، روز بعد «یکشنبه» جلسه دیگری خواهند داشت .

رادیو ما را ناراحت میکرد زیرا بعوض اینکه در آن دهکده آرام بمانیم باید به بور دو و بشتاییم و بینیم در آنجا چه دست میداد .

وضع بور دو همچنانکه انتظار داشتیم غم انگیز بود تمام اوطاقهای مهمانخانه ها پر از جمعیت بود غالب مردم روی زمینها میخوابیدند میدان های عمومی پر از اتومبیل بود آن هائیکه خوشبختانه اتومبیل داشتند در اتو مبیلهای خود شب‌را پیاپیان میرسانیدند و گرنه باید سنک و آجر را بستر خود نمایند .

در جنوب رود «لوار» فعلاً هفت ملیون فراری و مهاجر بودند در مدت چند هفته شماره آن ها بده ملیون رسید از آن جمله یکمیلیون و دویست هزار سربازی بودند که آنها را از خدمت مرخص کرده بودند و یکمیلیون و دویست هزار اسیریکه آلمان ها را کرده بودند .

شنیدیم که دولت هنوز مشغول مذاکره بود که آیا فرانسه درخواست شرایط صلح کند و یا آنکه در شمال افریقا جنگ را ادامه دهد ، خبرهای بدی بما میرسید که دسته صاحبجویان دارند پیشرفت میکنند .

لاوال را میدیدیم که در کافه ها پلاس بود طرفداران صلح باشخصیکه به

آنجامی آمدند می گفتند درخواست شرایط صلح از آلمان ضرر ندارد و اگر هر آینه آن شرایط بر حذف شرافت باشد آنگاه جنگ در افریقای شمالی برقرار خواهد ماند طرف داران در خواست شرایط صلح بخوبی میدانستند همینکه حکومت به مذاکرات در باره آن شرایط شود فرار از زیر بار آن دشوار خواهد بود.

اعلام مغلوبیت «رینو» و «مونه» از دسته سوسیالیست و «لوی مارن» و دیگران که بر آن بودند فرانسه باید تا دم واپسین بجنگد. بعهد «ماندل» و گذار شده ماندل آدمی آرام ولی اندوهناک بود.

باری کابینه رینو از کار افتاد پتن وزیر جنگ بود.

معنای از کار افتادن این کابینه این بود که جنگ موقوف شد و حکومت شرایط آلمان را در خواست کرده و آنچه که باشد بپذیرفتن آن ناچار خواهد شد و دیگر مسئله ادامه جنگ در شمال افریقا بمیان نخواهد آمد.

با وجود این «پول بودون» که وزیر خارجه بود چنین وانمود می کرد که اگر شرایط صلح رضایتبخش نباشد در افریقا خواهند جنگید.

سر «رونالد کامبل» سفیر انگلیس نهایت کوشش خود را بکار برد که حکومت جدید را بقوت پیمان با انگلیس قانع کند و جداگانه تقاضای صلح نکنند و جنگ را در مستعمرات دنبال نمایند.

روز دو شنبه ۱۷ ژوئن مسیو (زالیسکی) وزیر مختار لهستان و نمایندگان سیاسی دیگر بدیدن کارمندان کابینه جدید رفتند، بودون به آن هامجدداً خاطر نشان کرد که کابینه پتن همان مسلك کابینه «رینو» را دارد و اگر شرایط صلح رضایتبخش نباشد خیال دارد سیاست مقاومت و ایستادگی را پیش گیرد و آنها را از ماموریت لورد لوید و مستر الکساندر که فرستاده مستر چرچیل بودند با خبر کرد و گفت که کارمندان حکومت تصمیم گرفته اند روز بعد به (پرینیان) بروند و از آن جا بشمال افریقا رهسپار شوند.

اگر براستی میان کارمندان کابینه جدید کسانی بوده اند که ~~بکچین~~ تصمیمی داشتند در همان روز که بوردو بمباران شد رأیشان برگشت، با وجود این

طرفداران صلح هنوز از موقع خود اطمینان کامل نداشتند.

افسران و مردان سیاسی که از جریان اوضاع باخبر شدند، خشمناک گردیده و تصمیم بدستگیری «ماندل» که او راییشوای شورش مبنگریستند، گرفتند. سرانجام در اثر اعتراضهای سخت روسای پارلمان و صنیعی «هریو» و «ژائینی» ماندل را رها کردند و پتن اظهار داشت که تمام این پیش آمد در نتیجه اشتباه بود.

شاید پتن از دسیسه کاری‌هایی که در بوردو برای بر انداختن فرانسه است بی خبر بود بهر حال در این اثناء مسئله کوچ دادن اتباع انگلیس در فرانسه بمیان آمد در کنسولگری‌های بنادر غربی در بوردو و (نانت) و (سان نازر) و (سن ژان دولوز) بسیاری از انگلیسیان گرد آمده بودند. بکشتیهای انگلیسی دستور داده شد که در هر بندر کوچکی که احتمال داشت آلمانیها آن‌ها را نبینند، بایستند، هر دم که این کشتیها میرسیدند انگلیسیان و عده از فرانسویها را بنوبت سوار میکردند.

از نظر خرگزاری لازم بود ما در فرانسه بمائیم و در باره اوضاع گزارشی بدهیم یعنی همان کاری که بعضی خبر گزاران کردند ما نیز بکنیم.

بنا بدستور سفارت انگلیس قرار شد روز دو شنبه ۱۷ ژوئن خبر گزاران در کشتی «مادورا» که در (لووردون) در شمال بوردو لنگر انداخته بود سوار بشوند بمب افکنهای آلمانی پیوسته در جستجوی همه کشتیهای بودند که نظامیان انگلیس را از کرانه‌های فرانسه سوار می کردند همان روز در سان نازر قدری دورتر از ما کشتی «لانکا ستریا» که شه هزار سرباز انگلیسی برداشته بود بوسیله بمب افکنهای آلمانی غرق و تقریباً چهار هزار نفر غرق شدند.

چند بمب نیز بمزدیدی کشتی ما «مادورا» افتاد ولی خوشبختانه بهیچددام آسیبی نرسانید.

سر انجام روز سه شنبه از کرانه‌های فرانسه دور شدیم. و در عقب خود انگلیسانی را گذاشتیم که برای مسافرت دچار سختترین مشکلات شده و برخی ناچار شده بودند در فرانسه بمانند زیرا تا نیمه آن هفته دیگر نمایندگان کنسولی انگلیسی برجا نمانده بودند تا رواید مسافرت بدهند، با اینکه کنسول‌ها مانند کشتی بانان

- ۱۲۵ -

می بایستی آخرین کسانی باشند که از آنجا بروند .  
پیش از آنکه در کشتی سوار بشویم خبر رسید که جنگ میان فرانسه و آلمان  
پایان رسید .

وقتی که با اتومبیل بسوی کشتی میرفتیم در راه بدهکده رسیدیم و برای  
اینکه بپرسیم راه بندر گاه کدام سمت بود ایستادیم زنی را دیدیم که افسرده و دل  
شکسته از خانه بیرون آمد . معلوم شد سخنرانی پتن را شنیده بود که جنگ ترك  
شده است .

باری از توقف در فرانسه هیچکس خوشحال نبود . در آن هنگام احساسات  
بر ضد انگلیس نداشتند زیرا گمان میکردند یگانه وسیله رستگاری آن ها انگلیس  
خواهد بود . ولی چه فایده ما می دانستیم حکومت جدید فرانسه افکار مردم را تغییر  
خواهد داد .

وقتی که در شب همان روز در رادیوی کشتی گفتار " پول بودون " را شنیدیم  
تعجب نکردیم . زیرا گفت چهار میلیون فرانسوی در جنگ برای فرانسه در مقابل  
هشتاد میلیون آلمانی که تهدید ارتش ایتالی نیز بدان اضافه شده بود خود را دست  
تنها یافتند .

" چون برای يك جنگ عمومی حاضر نبودند دوستان ما نتوانستند در موقع  
مناسب به ارتش فرانسه همراهی لازم بکنند از این رو حکومت بر باست مارشال  
پتن ناچار شد چگونگی شرایط دشمن را بپرسد . "

آخر بن عبادات بودون باعث بهت و باعث ما شد . زیرا گفت : فرانسه حاضر  
نیست و هیچ وقت نیز حاضر نخواهد بود شرایطی که مغل شرافت باشد بپذیرد ، و  
از آزادی روحی ملت ما دست بر نمیدارد و روح فرانسه را از دست نخواهد داد .  
گفتار در رادیو که بیچارگی ملیونها فراری و پناهنده حکومت را مجبور  
بقبول متار که کرد بیشتر مقرون بصحت بود .

در ازای گفتگوی بودون انگلیس يك اتحاد ملی فرانسوی انگلیسی را پیشنهاد  
که بموجب آن دارای وحدت ملی و دارای يك پارلمان جنگی بشوند و پارلمانهای

هر دو دولت با یکدیگر متحد و یکی شوند .

انگلیس در ضمن این پیشنهاد خود چنین اظهار داشت :

« ملل امپراتوری انگلیس در صدد تشکیل ارتش های تازه هستند ، فرانسه نیروی خود را در میدان و در دریا و در هوا نگاه میدارد . این اتحاد ملی نیروی خود را برضد نیروی دشمن جمع میکند ، صرف نظر از اینکه جنگ در کدام سرزمین باشد و بهمین ترتیب پیروزمند خواهند شد »

برای جلوگیری از خونریزی بیشتری ممکن بود حکومت فرانسه موقتاً خود را در فرانسه مغلوب بشمارد ولی بشمال افریقا برود و همان جا جنگ را دنبال کند . البته نیروی دریائی انگلیس و فرانسه از سربازانیکه بقصد ادامه جنگ به شمال افریقا میرفتند ، پاسبانی مینمودند . همینکه بشمال افریقا میرسیدند آنگاه ممکن بود برای شرکت در جنگ خشکی هر شرایطی را میخواستند از انگلیس درخواست کنند .

پس از آنکه انگلیس و فرانسه با یکدیگر دوست و متفق شدند یکبار دیگر تقریباً دشمن یکدیگر شده و طولی نکشید که میان هر دو روابط سیاسی قطع شد . برای خیلی از ما ، که مدت ها در فرانسه زندگی کرده بودیم این وضع بآن اندازه قابل تأسف بود که میان دو برادر یک باره دشمنی پدید گردد .

در محیط پر جمعیت کشتی ، که یک هزار و شصت مسافر اضافه بر گنجایش خود برداشته بود میان هواخواهان فرانسه و مخالفین آن نزاع میشد . همین نشان میداد که در خیلی جا های دنیا چنین وضعی تا مدت ها برقرار خواهد ماند . ایجاد تفرقه از هر کدام از دو گروه که باشد زیانبخش است . زیرا هم فرانسه هنوز بما احتیاج دارد و هم ما بفرانسه احتیاج داریم . این احتیاج البته صرف از روی احساسات مشترك میان این دو کشور نیست ، بلکه برای این اهمیت دارد که بما اشتراك مساعی تمدن مشترك را از گزند روزگار نگاه میداریم - بنابراین چرچیل در سخنرانی خود در مجلس شورای انگلیس روز بعد از تصمیم حکومت فرانسه به خاتمه دادن جنگ « اگر نزاع میان گذاشته و حاضر را آغاز کنیم ، آینده را از

دست داده بودیم . ”

چرچیل پس از بیان علت توقف سه لشکر انگلیسی در فرانسه برای پیکار اخیر از شجاعت ارتش فرانسه تمجید کرد و گفت : « اگر اکنون بما تکلیف کنند همان سختی را که فرانسوی ها دیده اند متحمل بشویم ، با شجاعت با آن برابری خواهیم کرد . اگر ما پیروز شویم فرانسوی ها نیز از آن بهره مند خواهند شد . بلی آزادی بهمه مسترد خواهد شد . از مطالبات مشروع خودمان هیچ چیز کم نخواهیم کرد . چکوسلواکی ، لهستان ، نروژ ، هلند و بلژیک و تمام کشورهاییکه قضیه ملی خود را وابسته بد قضیه ملی ما نموده اند استقلالشان مسترد خواهد شد . ” چیزی را که ژنرال و بیگان « جنگ برای فرانسه » نامید بیابان رسید . منتظرم « جنگ برای انگلیس » قریباً شروع شود . برقراری تمدن وابسته باین جنگ است . همچنین برقراری زندگانی انگلیسی ما و تاریخ ممتد و طولانی مؤسسات و امپراتوری ما ، وابسته باین جنگ میباشد ، یقین است که دشمن بهمین زودی همه خشم و نیروی خود را بسوی ما متوجه مینماید . آلمان میداند یا باید در جزیره مارا شکست دهد و یا آنکه جنگ را ببازد .

اگر توانستیم ایستادگی کنیم همه اروپا آزاد خواهد شد و زندگانی گیتی رو بترقی سیر خواهد کرد که فروغ خورشید پیوسته بر آن میتابد .  
 « سپس باید وظیفه خود را ادا و از خود نگاهداری کنیم تا اگر کشور انگلستان و امپراتوری آن هزار سال دیگر پاینده بماند ، آنگاه مردم بگویند که بهترین سعادت آنها این بود »

### بحثش در عهد پنجم - نتیجه جنگ

درس عبرتی را که انگلیس از فرانسه آموخت این بود که در این جنگ نمی توان قواعد جنگی قدیم را بکار برد . اگر تصور کنیم وقت با ما است و از این رو باید روحیه جنگ را از دست ندهیم ، اشتباه کرده ایم . فرانسوی ها پی در پی از نیروی خود دم میزدند ولی براستی گفتار خود چندان

ایمان نداشتند .

پاسبانان گردان فرانسوی دسته خوبی از مردان بودند که بخود اعتماد داشتند زیرا پیوسته با دشمن اتصال و میدانستند اگر خودشان از آنها بهتر نباشند کمتر نیز نیستند .

ممکن بود از این گروه دسته هائی تشکیل داد که برخط ضعیف دشمن که از « نارویک » تا سلسله کوههای پیرنند امتداد داشت و بر خط دراز کرانه ایتالیا پیوسته حمله کنند . زیرا دسته های هجومی که بفوریت حمله و بفوریت عقب نشینی کنند میتوانند دشمن را خیلی پریشان کنند . تأثیر این نیز در جنگ فرانسه دیده شد . در فرانسه همینکه یک چندمخبره تلفونی چندی که اصل نداشت قطع شد توده مردم بخودی خود سر اسیمه گشته و در باره وجود دشمن در خاک خود داستانهای اشاعه دادند . در این خصوص از دفتر یادداشت یک آلمانی باید سر مشق بگیریم .

سرباز جوان و افسر جوان آلمانی خیلی تعصب ملی دارند ، چنانکه اگر در بیمارستان فرانسه زندگانی یکی از آنها در خطر و بیگانه راه رستگاری او تریزق خون بود ، بیمار آلمانی ترجیح میداد که عکس پیشوای خود را بموسد و بمیرد و تریزق خون بیگانه در بدن خود تن در نهد .

وقتی که آلمان ها در جنگ پیشرفت میکردند هیجان آنها گاهی باعلی درجه میرسید ، آلمانها مشق کرده بودند که بی آب و خوراک در روزی چهل میل راه بروند . درباره پیروزی آلمان بر انگلستان دولت انگلیس از فرانسه عبرت گرفت ، ملت بخود فرمان داد که اگر هجومی بشود هر کس سر جای خودش بماند .

ژنرال دو گل بنماینده روزنامه « سندی اکسپرس » چنین اظهار داشت « بریتانیای کبیر از این مصیبت فرانسه باید درس بیاموزد ، اگر بمبارانهائی دست دهد و یا آنکه دشمن بخاک انگلیس برسد ، نباید گذاشت مردم راهها را ببندند ، باید هر کجا که هستند همانجا بمانند .

وقتی که درباره شکست ارتش بزرگ فرانسه که ملت فرانسه و متفقین آن آنرا غیر قابل شکست می پنداشتند ، رای شخص ژنرال دو گل را پرسیدند ، پاسخ داد



-۱۲۹-

شکست نتیجه حتمی بیکار ارتشی بود که سازمان آن بر قواعد مندرس و قدیم استوار بود. « ارتش فرانسه برای جنگ در يك جبهه ثابتی ایجاد شده بود. پس وقتیکه آن جبهه از میان رفت. نتوانست جنگ کند، ارتش فرانسه از سر تا ته شیرازه - اش گسیخته شد در واقع اضطراب و هرج و مرج در سر پیش از ته بود چنانکه فرمان دهی کل خود را قادر نیافت زمام امور را به کف گیرد »

این يك سبب دیگری که خیلی اهمیت داشت تخلیه عده زیادی از نفوس بود فرار میلیونها از این پناهندگان ترس و بیمی را که گریز آنها را در سراسر کشور پدید می آورد و قطع و سائل ارتباطی داخلی نیز خیلی بمسئله شکست فرانسه کمک کرد. رینو معنای پیروزمندی آلمان را میدانست ولی نتوانست اطرافیان خود را قانع کند در آغاز ژوئن در يك سخنرانی خود چنین اظهار داشت « خطری را که امروز در اروپا وجود دارد و همه دنیا فهمیده اند » و آنچه رینو پیش گوئی کرده بود امروزه فعلاً در فرانسه دست میدهد.

با اینکه حس منفعت پرستی فردی بشکست فرانسه کمک کرد، ولی بزنده ماندن روح آن کمک خواهد کرد و با کشور انگلیس که عبارت از اتحاد ملل میباشد از جنگ دست نخواهد کشید تا آنکه پیروزی را نصیب خود گرداند. « ایلی بوا » که بیست و پنج سال است دبیر روز نامه « پتی پاریزین » می باشد اخیراً چنین نوشت :

« امیدوارم این کابوس بمرور از میان برود و بجز يك یادگار غم انگیزی چیز دیگری از آن برجا نماند »

گروهی که خود را رستگاران فرانسه معرفی کردند حتی انتظار دارند که مردم آنها را بنظر مردمانی مانند کلمانسو و یوانکاره و ژوفر و فوش بنگرند و آنها را قهرمان ملی بنامند و انگلستان باید از آنها سپاسگذار باشد. البته آینده - بگذارید بآینده ایمان داشته باشیم - شرافت انگلیس و فرانسه تمام این خطاها را اصلاح خواهد کرد.

پایان







